

ویرایش جدید

# الخصیة

فی شرح روضة الشہید

کتاب الحج

کامل ترین شرح فارسی بر شرح لمعه

همراه با متن کامل شرح لمعه

شیخ حسن قاروبی

اللَّهُمَّ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ





# الفتاوى

في شرح روضة الشهيد



سر شناسه: قارویی تبریزی، حسن، ۱۳۳۶، شارح

عنوان قراربندی: التضميد فی شرح روضه الشهيد، فارسی، عربی

عنوان: التضميد، شرح فارسی لمعه، با متن کامل کتاب لمعه

تکرار نام پدید آور: تالیف حسن قارویی تبریزی

مشخصات نشر: قم: حسن قارویی تبریزی، ۱۳۹۵

مشخصات ظاهری: ج.

ISBN: ۹۷۸-۶۰۰-۰۰۰-۰۱۴۲-۱

بها: ریال (نوره):

ISBN: ۹۷۸-۶۰۰-۰۰۰-۰۵۴۷-۸

(جلد دهم):

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: کتابخانه:

یادداشت: مندرجات ج. ۱. الطهاره. ج. ۲-۳. الصلاه. ج. ۴. الزکاه. ج. ۵. الصوم و الاعتکاف. ج. ۶-۷. الحج. ج. ۸.

الجهاد. ج. ۹. القضاء....

موضوع: شهید اول، محمد ابن مکی، -۷۲۴ ۷۸۶ ق. للمعه دمشقیه - نقد و تفسیر

موضوع: شهیدثانی، زین الدین بن علی، ۹۱۱، ۹۶۶ ق. الروضه البیہ فی شرح للمعه دمشقیه - نقد و تفسیر.

موضوع: فقه جعفری.

شناسه افزوده: شهید ثانی، زین الدین بن علی، ۹۱۱ - ۹۶۶ ق. الروضه البیہ فی شرح للمعه دمشقیه. شرح

رده بندی کنگره: ۱۳۹۵، ۴۲۲۱۰، ۸. ش ۹ / ۱۸۲ / ۲ BP

رده بندی دیویی: ۲۹۷ / ۳۴۲

شماره مدرک: ۳۹۲۴۸۲

## التضميد (جلد دهم)

مؤلف: شیخ حسن قارویی

قطع: وزیری ۳۳۹ صفحه

نوبت چاپ: اول تابستان ۹۵

شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

چاپ کلها

ناشر: مؤلف

«کلیه حقوق محفوظ می باشد»

شابک جلد دهم: ۹۷۸-۶۰۰-۰۰۰-۰۵۴۷-۸ نوره: ۹۷۸-۶۰۰-۰۰۰-۰۱۴۲-۱

مرکز بخش: کتابفروشی حسینی

قم. خیابان ارم، پاساژ قنس طبقه همکف بالا، پلاک ۸۸

تلفن: ۰۲۵-۳۷۳۳۲۰۵، فکس: ۰۲۵-۳۷۸۳۶۹۶، همراه: ۰۹۱۲۲۳۷۵۲۶

قیمت: ۱۴۰۰۰ تومان

## فهرست

۹	مقدمه
۱۳	فصل سوم
۱۳	در بیان میقات ها
۲۹	حدود حرم
۳۱	میقات ها
۳۲	۱- ذوالْحُلَيْفَةِ - مسجد شجرة
۳۶	۲- جُحْفَه
۳۷	۳- يَلْمَلَم
۳۸	۴- قرن المنازل
۳۹	۵- عَقَائِق
۴۱	۶- مَكَّة
۵۳	فصل چهارم
۵۳	اعمال عمره
۵۶	مبحث احرام
۶۴	واجبات احرام
۶۴	۱- نیت احرام
۶۵	۲- تَلْبِيَه
۸۲	۳- لباس احرام

۹۴.....	مستحبات احرام
۱۰۶.....	مکروهات احرام
۱۱۰.....	محرمات احرام
۱۱۰.....	۱- شکار حیوان صحرائی
۱۲۱.....	۲- لذت بردن از زنان
۱۲۲.....	۳- استمناء
۱۲۳.....	۴- پوشیدن لباس دوخته
۱۲۳.....	۵- گره زدن رداء
۱۲۵.....	۶- استعمال هر چیز خوشبو
۱۳۷.....	۷- گرفتن بینی از بوی بد
۱۳۷.....	۸- سرمه کشیدن
۱۳۸.....	۹- مالیدن روغن بر بدن
۱۴۰.....	۱۰- مجادله نمودن
۱۴۱.....	۱۱ و ۱۲- دروغ گفتن و دشنام دادن
۱۴۲.....	۱۳- نگاه کردن درآینه
۱۴۳.....	۱۴- بیرون آوردن خون از بدن
۱۴۶.....	۱۵- کندن دندان
۱۴۹.....	۱۶- گرفتن ناخن
۱۵۱.....	۱۷- برطرف کردن موازیدن
۱۵۴.....	۱۸- پوشاندن سر برای مردان
۱۵۸.....	۱۹- پوشاندن صورت برای زنان
۱۶۳.....	۲۰- نقاب زدن برای زن
۱۶۴.....	۲۱- حنا بستن
۱۶۴.....	۲۲- انگشتر بدست کردن
۱۶۵.....	۲۳- پوشیدن زیور برای زن

۱۶۵	..... نشان دادن زن زیورهای معمولی خود به شوهر.....
۱۶۶	..... ۲۵ و ۲۶- پوشیدن چکمه و چیزی که پشت پا را میپوشاند برای مرد .....
۱۶۷	..... ۲۷- سایه افکندن بر سر برای مرد.....
۱۷۴	..... ۲۸- پوشیدن سلاح .....
۱۷۶	..... ۲۹- کندن درخت و گیاهی که در خزیم روئیده.....
۱۸۱	..... ۳۰- کشتن جانوران بدن .....
۱۸۳	..... مبحث طواف .....
۱۸۳	..... شرایط طواف .....
۱۸۴	..... شرط اول .....
۱۸۷	..... شرط دوم - رفع خبث .....
۱۹۲	..... شرط سوم - ختنه نمودن .....
۱۹۴	..... شرط چهارم - پوشاندن عورت .....
۱۹۶	..... واجبات طواف .....
۱۹۶	..... نیت .....
۱۹۸	..... واجب دوم در طواف.....
۲۰۱	..... سوم از واجبات طواف .....
۲۰۱	..... حجرالاسود چه سنگی است .....
۲۰۸	..... چهارم از واجبات طواف .....
۲۰۹	..... پنجم از واجبات طواف.....
۲۱۶	..... ششم از واجبات طواف.....
۲۱۹	..... واجب هفتم در طواف .....
۲۲۴	..... واجب هشتم در طواف .....
۲۲۷	..... واجب نهم طواف .....
۲۳۱	..... واجب دهم طواف .....



۲۳۸.....	احکام طواف
۲۴۶.....	مستحبات طواف
۲۷۰.....	مکروه در طواف
۲۷۲.....	مسائل متفرقه طواف
۲۷۲.....	مسأله اول
۲۸۳.....	مسأله دوم از مسائل ششگانه
۲۸۶.....	طواف نساء
۲۸۸.....	مسأله سوم از مسائل ششگانه
۲۹۱.....	مسأله چهارم از مسائل ششگانه
۲۹۶.....	مسأله پنجم از مسائل ششگانه
۳۰۲.....	مسأله ششم از مسائل ششگانه
۳۰۶.....	سعی صفا و مروه و تقصیر
۳۰۷.....	مستحبات پیش از سعی
۳۱۲.....	واجبات سعی میان صفا و مروه
۳۱۹.....	احکام سعی
۳۳۲.....	مبحث تقصیر

## مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على أشرف الأنبياء والمرسلين محمد بن  
عبدالله ﷺ، واللعنة الدائمة على أعدائهم أجمعين من الآن الى قيام يوم الدين.  
مجلدی که در دست شماست مشتمل بر قسمت دوم از کتاب الحج می باشد.  
از محصلین و طلاب علوم دینی تقاضا دارم ما را در مظان استجابت دعا، از دعای  
خیر فراموش نفرمایند.

حسن قاروبی



كتاب الحج



## فصل سوم

(الفصل الثالث: في المواقيت) واحدها ميقات، وهو لغة: الوقت المضروب للفعل، والموضع المعين له، والمراد هنا الثاني.

(لا يصح الإحرام قبل الميقات إلا بالنذر وشبهه) من العهد واليمين (إذا وقع الإحرام في أشهر الحج) هذا شرط لما يشترط وقوعه فيها، وهو الحج مطلقاً وعمرة التمتع. (ولو كان عمرة مفردة لم يشترط) وقوع إحرامها في أشهر الحج، لجوازها في مطلق السنة، فيصح تقديمه على الميقات بالنذر مطلقاً، والقول بجواز تقديمه بالنذر وشبهه أصح القولين وأشهرهما، وبه أخبار بعضها صحيح فلا يسمع إنكار بعض الأصحاب له، استضعافاً لمستنده.

---

### در بیان میقاتها

(الفصل الثالث: في المواقيت)... توضيح: مواقيت جمع ميقات است و ميقات بروزن مفعال در اصل مؤقات بوده، و اوساكن ماقبلش مكسور بود قلب به ياء شد، و وزن مفعال در اصل يكي از صيغه‌هاى اسم آلت مى باشد مثل مفتاح (يعنى كليلد كه آلت گشودن است).

واما کلمه میقات آیا اسم آلت است یا اینکه اسم زمان و یا مکان است؟  
 مرحوم سلطان العلماء در حاشیه آن را اسم آلت مثل مفتاح دانسته و فرموده:  
 میقات اسم آن چیزی است که به وسیله آن، چیزی توقیت می شود یعنی تحدید  
 می شود از نظر مکان و یا زمان، بنابراین تطبیق این معنی در مورد بحث بر تحدید  
 مکانی است یعنی میقات، آن مکانی است که به واسطه آن، احرام تحدید می شود  
 یعنی احرام از آن مکان باید باشد نه قبل از آن و نه بعد از آن.

ولی مرحوم شارح میقات را از نظر لغت، اسم مکان و اسم زمان گرفته (چنانکه  
 بعضی از اهل ادب نیز تصریح کرده اند که اسم زمان و مکان از ثلاثی مجرد بر وزن  
 مفعال می آید مثل میلاد (یعنی زمان تولد) و میعاد (یعنی وعده گاه) و میقات (یعنی  
 زمان کاری و یا مکان کاری).

و مقصود از آن در مبحث حج، اسم مکان است و آن جایی است که شارع  
 مقدس برای احرام بستن قرارداد و بر سر راه مسافران واقع شده که وقتی به آنجا  
 رسند واجب است احرام بندند.

ترجمه و شرح عبارت: **الفصل الثالث.. یعنی فصل سوم در بیان میقات هاست**  
 و مفرد موافقت، میقات است و آن در لغت (به دو معنی آمده، اسم زمان و اسم  
 مکان، اما اسم زمان) به معنای آن وقتی است که قرارداد شده برای کاری و (اما  
 اسم مکان): به معنای جایی که معین برای کاری شده، و مقصود در اینجا معنای  
 دوم است (پس میقات در مبحث حج عبارت از آن جایی است که شارع مقدس  
 برای احرام قرارداد داده) **ولغة الوقت.. یعنی زمان محدود برای انجام کار (و به این**

معنی فرقیش با «وقت» این است که «وقت» به معنای زمان و مقدار زمانی هر چیز است).

**(لایصح الاحرام.. توضیح:** مصتف می‌فرماید بستن احرام پیش از رسیدن به میقات صحیح نیست مگر در دو جا: یکی اینکه نذر (ویا عهد و قسم) کرده باشد احرام را پیش از میقات (مثلاً از شهر خودش) ببندد که در این صورت صحیح است (چون به سبب نذر، واجب می‌شود که احرامش را پیش از میقات ببندد) بشرط اینکه احرام او در ماه‌های حج (شوال، ذی القعدة، ذی الحجة) واقع شود. شارح می‌فرماید این شرط مربوط به آن حج و عمره‌ای است که شرط صحتش وقوع در آن ماه‌هاست و آن تمام انواع حج - چه تمتع و چه افراد و قران - و عمره تمتع، می‌باشد پس در اینها صحت احرام پیش از میقات به واسطه نذر که مشروط است به وقوع احرام در ماه‌های حج، برای این است که چون خود عمل حج، مشروط به وقوع در آن ماه‌هاست.

و اما در غیر آنها یعنی در عمره مفرده، صحت احرام پیش از میقات به واسطه نذر، مشروط به این نیست که احرام عمره در ماه‌های حج واقع شود، زیرا خود عمره مفرده را در تمام سال می‌توان بجا آورد و مشروط به زمان معین نیست پس احرام عمره مفرده را بجهت نذر جایز است پیش از میقات انجام دهد مطلقاً چه اینکه در ماه‌های حج باشد و چه در غیر آن.

ترجمه و شرح عبارت: **لایصح..** یعنی صحیح نیست احرام بستن، پیش از (رسیدن به) میقات، مگر (در دو جا، مورد دوم را بعد از چند سطر ذکر خواهد کرد و اما مورد اول این است که:) به واسطه نذر و مانند آن از عهد و قسم (مثلاً نذر کند اگر



حاجتش برآورده شد، از شهر خودش احرام ببندد) اذا وقع الاحرام.. (این قید است برای صحت در نذر و شبهه نذری یعنی در صورت نذر و شبهه آن، احرام بستن پیش از رسیدن به میقات صحیح است اما) بشرط اینکه احرام در ماه‌های حج (شوال، ذی القعدة، ذی الحجة) واقع شود (شارح می‌فرماید که) این شرط برای آن عبادتی است که شرط است در ماه‌های حج واقع شود و آن عبادت عبارت است از حج مطلقاً (یعنی تمام اقسام آن چه تمتع و چه قران و افراد) و عمره تمتع و هو الحج مطلقاً در حاشیه ملا احمد تونی کلمه - مطلقاً - تفسیر شده به اینکه چه در ماه‌های حج و چه در غیر آن، و این صحیح نیست بلکه مقصود از مطلقاً چنانکه گفتیم تمام انواع حج است چنانکه شارح نیز سابقاً اشاره به آن نمود در آنجا که مصتف فرمود: ولا يقع الاحرام بالحج او عمرة التمتع الا فی شوال و ذی القعدة و ذی الحجة - شارح بعد از جمله «الاحرام بالحج» فرمود: بجمیع انواعه.

(ولو كان عمرة مفردة.. یعنی اگر عمره مفرده باشد، شرط نیست که احرام آن در ماه‌های حج واقع شود، زیرا عمره مفرده جایز است در تمام ماه‌های سال انجام گیرد پس به واسطه نذر، صحیح است احرام آن را پیش از میقات ببندد، چه احرامش در ماه‌های حج واقع شود و چه در غیر آن أشهره یعنی ماه‌های حج لجوازاها ضمیر به عمره مفرده بر می‌گردد تقدیمه تقدیم احرام آن.

والقول بجواز تقدیمه.. یعنی اینکه گفته شد جایز است تقدیم احرام به واسطه نذر و شبهه آن، صحیح‌ترین دو قول است و مشهورترین آنهاست و بر آن روایاتی است که بعضی از آنها (از نظر سند) صحیح است پس بنابراین قابل قبول نیست: انکار بعضی از فقهاء جواز تقدیم را به دلیل تضعیف کردن مستند آن (زیرا چنانکه

گفتیم بعضی از روایاتی که مستند جواز است از نظر سند صحیح می‌باشد و همه آن روایات ضعیف‌السند نمی‌باشند) **بعض الاصحاب له ضمیر به** - جواز تقدیم - بر می‌گردد **استضعافا**.. این دلیل انکار بعضی اصحاب است.

(ولو خاف مرید الاعتمار في رجب، تقضیه جاز له الإحرام قبل المیقات) ایضاً، لیدرک فضیلة الاعتمار في رجب الذي يلي الحج في الفضل. وتحصل بالإهلال فيه وإن وقعت الأفعال في غيره، وليكن الإحرام في آخر جزء من رجب تقریباً لا تحقیقاً.

(ولو خاف مرید الاعتمار.. توضیح: دومین موردی که جایز است احرام قبل از میقات بسته شود، جایی است که کسی بخواهد عمره مفرده در ماه رجب بجا آورد تا ثواب آن را درک کند و می‌ترسد - اگر بخواهد صبر کند تا به میقات برسد که از آنجا احرام ببندد - ماه رجب تمام شود و او عمره ماه رجب را درک نکند، جایز است برای او قبل از میقات (هنوز ماه رجب تمام نشده) احرام ببندد تا ثواب عمره رجب را درک کرده باشد (و ثواب عمره رجب نزدیک ثواب یک حج است) و این ثواب به واسطه بستن احرام در ماه رجب (قبل از میقات) حاصل می‌شود یعنی احرام برای او عمره رجب حساب می‌شود گرچه باقی افعال عمره را در ماه شعبان بجا آورد.

و اینکه گفتیم می‌تواند قبل از میقات احرام ببندد سزاوار است احرامش را در آنجایی ببندد که مصادف با آخرین زمان تقریباً از ماه رجب باشد و بنابراین اگر در نیمه‌های ماه رجب از شهرش حرکت کند و می‌ترسد تا به میقات برسد ماه رجب تمام شود، از همان شهرش احرام نبندد بلکه صبر کند و در آخر ماه رجب به هر جایی که رسید از همانجا احرام ببندد.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو خاف..** یعنی اگر بترسد - کسی که می‌خواهد عمره مفرده در ماه رجب بجا آورد - از سپری شدن آن ماه (به واسطه تأخیر انداختن احرام تا به میقات برسد) جایز است برای او احرام بستن پیش از رسیدن به میقات **ایضاً**

یعنی همانطوری که به واسطه نذر و شبه نذر، جایز است پیش انداختن احرام لیدرک فضیلة... یعنی تا اینکه فضیلت و ثواب عمره در ماه رجب را درک کند که ثوابش نزدیک ثواب یک حج است و این فضیلت حاصل می‌شود به بستن احرام در رجب، هر چند باقی افعال عمره در غیر آن ماه (یعنی در شعبان) واقع شود ولیکن الاحرام.. یعنی سزاوار است احرام را در آخرین زمان ماه رجب واقع سازد تقریباً یعنی آخر تقریبی (مثلاً روز آخر ماه رجب) نه آخر تحقیقی (مثلاً نیم ساعت مانده به غروب روز آخر رجب، زیرا در این زمان فرصت برای احرام بستن نیست).

(ولا يجب إعادته فيه) في الموضوعين في أصح القولين، للامتنال المقتضي للإجزاء، نعم، يستحب خروجاً من خلاف من أوجبها.

(ولا تجب إعادته فيه).. توضیح: در دو مورد گذشته (نذر و عمره رجب) واجب نیست که وقتی به میقات رسید دوباره احرامش را اعاده کند بنا بر اصح قولین، زیرا در نذر، واجب بوده احرام قبل از میقات ببندد و در عمره رجب هم احرام قبل از میقات مستحب بوده از باب مقدمه عمره مستحب رجب، پس وقتی که او عمل به آن کرد امتثال امر واجب و امر مستحب کرده، و در علم اصول ثابت شده امتثال مقتضی اجزاء است پس همان احرام کفایت می‌کند و اعاده آن لازم نیست. آری اعاده آن در میقات مستحب است بجهت اینکه کلاً مخالفت نکرده باشیم با آن قولی که اعاده را واجب می‌داند.

ترجمه و شرح عبارت: **ولا تجب**.. یعنی و واجب نیست اعاده کردن احرام در میقات (وقتی که به میقات رسید) در هر دو مورد (یعنی هم در جایی که به واسطه نذر، پیش از میقات احرام بسته، و هم در جایی که به واسطه ترس از سپری شدن ماه رجب پیش از میقات احرام بسته است) **فی اصح القولین** یعنی اصح قولین، عدم وجوب اعاده است به دلیل اینکه امتثال امر کرده (چون در نذر، امر وجوبی است به احرام بستن پیش از میقات، و او عمل به آن کرده، و در عمره ماه رجب امر استحبابی است به احرام پیش از میقات و او عمل به آن کرده) و امتثال اقتضا می‌کند اجزاء و کفایت آن احرام را **نعم تستحب**.. یعنی آری مستحب است اعاده احرام بجهت اینکه (احتیاط کنیم و) بیرون آئیم از مخالفت کردن با کسی که اعاده را واجب دانسته (چون بعضی از فقهاء اعاده را واجب دانسته‌اند).

(ولا) يجوز لمكلف أن يتجاوز الميقات بغير إحرام) عدا ما استثني من: المتكرر، ومن دخلها لقتال، ومن ليس بقاصد مكة عند مروره على الميقات.

ومتى تجاوزه غير هؤلاء بغير إحرام (فيجب الرجوع إليه) مع الإمكان، (فلو تعذر بطل) نسكه (إن تعمده) أي تجاوزه بغير إحرام عالما بوجوبه ووجب عليه قضاءه وإن لم يكن مستطيعا، بل كان سببه إرادة الدخول، فإن ذلك موجب له كالمندور. نعم لو رجع قبل دخول الحرم فلا قضاء عليه، وإن أتم بتأخير الإحرام. (وإلا) يكن متعمدا بل نسي، أو جهل، أو لم يكن قاصدا مكة ثم بدا له قصدها (أحرم من حيث أمكن).

(ولا) يجوز لمكلف... توضیح: همانطوری که جایز نیست احرام پیش از رسیدن به میقات، همچنین جایز نیست تأخیر احرام از میقات، و بنابراین برای هر مکلفی جایز نیست از میقات بدون احرام بگذرد (چه کسی که مستطیع است و به قصد انجام عبادت - حج و یا عمره - داخل مکه می‌شود و چه اینکه مستطیع نباشد بلکه فقط قصد دخول مکه بدون انجام عبادت دارد، چون قصد دخول مکه نیز موجب احرام به حج و یا عمره است چنانکه شارح بعداً تصریح خواهد کرد پس او هم باید احرام ببندد و عبادتی از حج و یا عمره انجام دهد) بلکه باید از میقات احرام ببندد و آن مسافت تا مکه را با احرام بپیماید مگر برای چند دسته، گذشتن از میقات بدون احرام جایز است و آنها این افرادند:

۱. کسی که دائم کارش رفت و آمد از میقات به مکه است مثل هیزم‌کش (که هیزم‌کشی از میقات به مکه می‌کند) و مثل راننده وسائط نقلیه و مثل کسبه و تجار مکه که آذوقه وارد مکه می‌کنند و مثل گوسفندفروش و ساریان.

۲. کسی که به قصد جنگ شرعی داخل مکه می‌شود و قصد انجام عبادت ندارد، مثل اینکه طائفه‌ای در مکه مرتد شوند و یا خروج بر امام عَلَيْهِ السَّلَام کنند و احتیاج به جنگ با آنها باشد، چنانکه پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در عام الفتح که مکه را فتح کردند، داخل مکه شدند بدون احرام.

۳. کسی که موقع گذشتن از میقات، قصد دخول مکه ندارد بلکه کاری در خارج از مکه دارد و به قصد آنجا می‌رود.

ترجمه و شرح عبارت: **ولا يجوز..** یعنی جایز نیست برای شخص مکلف (نه بچه و دیوانه و غلام) گذشتن از میقات بدون احرام (زیرا جایز نیست برای کسی داخل مکه شود مگر با حال احرام به حج و یا عمره، چه کسی که مستطیع است و چه مستطیع نیست و قصد دخول مکه فقط دارد) مگر در چند مورد که استثنا شده، یکی کسی که مکرراً مکه به میقات رفت و آمد می‌کند، و کسی که داخل مکه می‌شود برای جنگ (که جایز باشد در شرع)، و کسی که قصد دخول مکه ندارد در وقت گذشتن از میقات (بلکه قصد کاری در بیرون از مکه دارد).

**ومتی تجاوزه..** (این عبارت را شارح آورده مقدمه برای عبارت مصتّف) یعنی و اگر میقات را بگذرد غیر آن سه کس، بدون احرام، واجب است برگردد به میقات (و از آنجا احرام ببندد) در صورتی که امکان برگشتن باشد (چه برای کسی که عمداً از میقات بدون احرام گذاشته باشد و چه از روی فراموشی و یا جهل به مسأله و یا جهل به میقات) پس اگر ممکن نبود برگشتن (بجهت بیماری و یا ترس از دشمن و یا تنگی وقت) عبادت او باطل می‌شود در صورتی که عمداً از میقات بدون احرام

گذشته باشد یعنی در حال علم به وجوب احرام در میقات، از آن بدون احرام بگذرد.

**آی تجاوز به غیر احرام..** جهت اینکه شارح، تعمد را تفسیر می‌کند این است که چون در اکثر موارد، تعمد شامل است هم عالم را و هم جاهل را یعنی جاهل را هم در حکم عمد بلکه عامد محسوب می‌کنند ولی در اینجا چون صورت مسأله، فقط مربوط به صورت علم است فلذا تعمد را تفسیر به علم می‌کند تا اینکه صورت جهل خارج شود و داخل در صورت مسأله بعدی باشد (که می‌فرماید: والا یکن متعمدا...).

**ویجب علیه قضائه..** توضیح: باید نسک را قضا کند هر چند مستطیع نبوده باشد یعنی هر چند وجوب احرام به حج و یا عمره، بر او بجهت استطاعت او نبوده باشد بلکه بجهت قصد دخول مکه باشد چون قصد دخول آن هم سبب وجوب احرام به حج و یا عمره است پس وقتی احرام مذکور را بجا نیاورد باید آن را قضا کند در سال آینده.

حاصل اینکه صورت عمد، دو صورت دارد: اول اینکه مستطیع باشد و به قصد انجام عبادت داخل مکه می‌شود و بدون احرام از میقات بگذرد، دوم اینکه: مستطیع نباشد و قصد انجام عبادت ندارد بلکه قصد دخول مکه فقط دارد و بدون احرام از میقات بگذرد در حالی که احرام به حج و یا عمره بر او نیز واجب است پس باید عبادت را قضا کند.

ترجمه و شرح عبارت: **ویجب..** یعنی واجب است بر او اینکه نسک را (در سال آینده) دوباره بجا آورد (و این وجوب قضا منحصر نیست به صورتی که او مستطیع



برای حج بوده و بدون احرام از میقات گذشته باشد، بلکه قضا براو واجب هست) هر چند مستطیع نبوده بلکه سبب وجوب احرام براو، قصد دخول مکه بوده، زیرا این قصد نیز احرام به حج و یا عمره را واجب می‌کند (یعنی هر کسی که قصد دخول مکه داشته باشد بدون احرام به حج و یا عمره، جایز نیست داخل شود) مثل حجی که نذر کرده باشد (یعنی همانطوری که حج به واسطه نذر، واجب می‌شود و اگر در وقت منذور، بجا نیاورد باید قضا نماید همچنین حج واجب می‌شود به واسطه قصد دخول مکه پس اگر بجا نیاورد باید قضا کند) فان ذلک موجب له بدانکه هر کسی که داخل مکه می‌شود (به استثنای مریض) واجب است که با احرام داخل شود هر چند در طول سال، دو یا سه بار داخل شود و بایستی با این احرامش قصد کند انجام حج یا عمره را، زیرا احرام گرچه عبادت است ولی عبادت مستقل نمی‌باشد بلکه باید احرام یا برای حج باشد و یا عمره، و باید وقتی که شروع به عمل حج و یا عمره کرد آن را به اتمام برساند تا اینکه از احرام خارج شود، وگرنه در حال احرام باقی خواهد ماند و محرمات احرام براو حرام خواهد بود.

نعم لو رجع .. یعنی آری اگر چنانچه قبل از دخول حرم، به میقات برگشت (و احرام بست) دیگر قضای آن براو (در سال آینده) واجب نیست هر چند گناه کرده به واسطه تأخیر انداختن احرام.

والا یکن متعمدا .. یعنی (تا اینجا مربوط به صورت عمد بود) و اما اگر (در فرض ممکن نبودن برگشت به میقات) او متعمد نبود بلکه فراموش کرده (و بدون احرام از میقات گذشته و قبل از دخول مکه یادش آمد) و یا جاهل (به مسأله و یا به میقات) بوده (و قبل از دخول مکه عالم شد) و یا قصد دخول مکه نداشت (در وقت عبورش

از میقات) سپس (بعد از گذشتن از آن) تصمیم به دخول مکه گرفت (ویا کسی که کارش رفت و آمد به مکه است و در وقت عبور از میقات قصد انجام عبادت در مکه ندارد سپس بعد از عبور، تصمیم به انجام آن بگیرد، ویا کسی که داخل مکه می‌شود به قصد جنگ و بعد از گذشتن از میقات تصمیم انجام عبادت بگیرد، در این صورت‌ها از هر جا که برای او ممکن باشد احرام ببندد.

(ولو دخل مكة) معذوراً ثم زال عذره بذكره وعلمه ونحوهما (خرج إلى أدنى الحل) وهو ما خرج عن منتهى الحرم إن لم يمكنه الوصول إلى أحد المواقيت، (فإن تعذر) الخروج إلى أدنى الحل (فمن موضعه) بمكة، (ولو أمكن الرجوع إلى الميقات وجب)، لأنه الواجب بالأصالة، وإنما قام غيره مقامه للضرورة، ومع إمكان الرجوع إليه لا ضرورة. ولو كمل غير المكلف بالبلوغ والعتق بعد تجاوز الميقات فكمن لا يريد النسك.

(ولو دخل مكة) معذوراً.. توضیح: اگر چنانچه با حال عذری که داشت بدون احرام داخل مکه شد (یعنی قبلاً با حال فراموشی و یا جهل به مسأله) و بعد از دخول مکه عذرش برطرف شود (یعنی یادش بیاید و یا عالم شود) در این صورت اگر برای او امکان برگشتن به یکی از میقات‌ها نباشد باید از حدود حرم خارج شود و از نزدیکترین نقطه بیرون حرم، احرام ببندد.

و اگر این هم برای او ممکن نبود، از همان جایش در مکه احرام ببندد.

و اما اگر برای او امکان برگشتن به یکی از میقات‌ها بود، باید برگردد، زیرا واجب اصلی همانا احرام از میقات است و اینکه احرام از غیر آن در بعضی صورت‌های بالا اجازه داده شد، بجهت ضرورت و عدم امکان رجوع به میقات بود و حالاً که فرض این است که امکان رجوع برای او هست دیگر ضرورتی برای او نیست.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو دخل مكة..** یعنی اگر داخل مکه شد با حال عذر (فراموشی و یا جهل) سپس (در مکه) عذرش برطرف شد به یاد آمدن او و دانستن او و مانند اینها (مثل اینکه بدون قصد مکه، داخل مکه شد سپس در آنجا قصد انجام عبادت کرد و نیز مثل اینکه داخل مکه شد در حالی که مکلف نبود و در مکه

مکلف شد یعنی مثلاً بالغ نبود سپس در مکه بالغ شد) باید خارج شود به نزدیکترین نقطه جَلّ و آن جایی است که از آخرین حدّ حرم، خارج است ان لم یمكنه... یعنی (خروج به ادنی الجبل در صورتی واجب است که) اگر ممکن نباشد او را رسیدن به یکی از میقات‌ها (بجهت تنگی وقت و یا ترس از دشمن و یا مرض) پس اگر خروج به ادنی الجبل نیز ممکن نشد باید از همان جایش در مکه احرام بیند.

**ولوا مکنه الرجوع..** یعنی اگر ممکن شد او را خارج شدن به میقات، واجب است برود، زیرا آنکه بالاصالة واجب است همین است و همانا غیر میقات به جای میقات می‌نشیند (مثل ادنی الجبل یا خود مکه) بجهت ضرورت (که عدم امکان رجوع به میقات باشد) و اما با امکان رجوع به میقات، دیگر ضرورتی نیست.

**ولو کمل غیر المکلف..** توضیح: در صدر بحث دانسته شد که عدم جواز گذشتن از میقات بدون احرام، برای مکلف است نه غیر مکلف، و حالا مسأله در این است که اگر غیر مکلف بعد از آنکه از میقات گذشت، مکلف شود یعنی بچه، بالغ گردد و دیوانه عاقل شود و برده، آزاد شود، اینها وظیفه‌شان مثل کسی خواهد بود که در وقت عبور از میقات، قصد انجام عبادت در مکه ندارد و سپس قصد آن را کند، پس او اگر ممکن باشد به میقات برگردد، باید برگردد و اگر ممکن نباشد، از هر جا که برای او ممکن است احرام بیند.

**فکمن لایرید النسک** یعنی مثل کسی که قصد دخول مکه در وقت عبور از میقات ندارد سپس بعد از عبور، تصمیم به قصد دخول مکه بگیرد و مثل متکررو

یا کسی که قصد دخول مکه برای قتال دارد و این دو در وقت عبور، قصد عبادت در مکه نداشته سپس بعد از عبور، تصمیم انجام عبادت را بگیرند (این سه مثال داخل در عنوان «من لا یرید النسک» می باشند).

## فایده

مناسب است در اینجا بحثی راجع به حرم - یعنی بست مکه - و تشخیص حدود آن داشته باشیم.

حرم یعنی بست مکه، عبارت از مسافت نسبتاً وسیعی که شهر مکه در آن واقع شده و اطراف مکه، دایره ای کوچکتر از دایره میقات ها ترسیم می شود که آن دایره حرم است و منظور از حرم آن است که نمی شود بدون احرام از آن حد تجاوز کرد و خداوند آن حد را محل امن برای انسان و حیوان و نبات قرار داده و هر که پناه به حرم برد و در این مساحت قرار گیرد در امنیت است و حیوانات و پرندگان نیز تا زمانی که از حرم و بست مکه خارج نشوند از هرگونه گزند در امانند و حتی نباتات حرم هم مصون از تعرضند و سبب آن برای احترام کعبه است که اطراف آن (شهر مکه و جمله صحرا تا مرز حرم) قُرُق اعلام گردیده.

و همانطور که میقات ها از نظر مسافت با یکدیگر تفاوت دارند چنانکه بعداً شرح خواهیم داد، حدود حرم هم در تمام جهات یکسان نیست و دور و نزدیکی آن حدود متفاوت است.

## حدود حرم

از جانب شمال، حد حرم مسجد تنعیم است که در طریق مدینه واقع، و شش کیلومتر تا مسجدالحرام فاصله دارد.

از جانب جنوب، حد حرم محلی است بنام (أضاعة لِبَن) که در سرراه یمن بفاصله چهارده کیلومتر تا مکه واقع شده.

از جانب شرق، حد حرم جَعْرَانه است که بر سرراه طائف در فاصله چهارده کیلومتری مکه واقع شده و رسول خدا ﷺ از این حد برای عمره محرم شدند.

و از جانب غرب، اندکی بجانِب شمال حد حرم قریه‌ای است بنام قریه (حدیبیه) که برکنار راه جَدّه در فاصله چهارده کیلومتری واقع شده و بیعت رضوان در آنجا صورت گرفت.

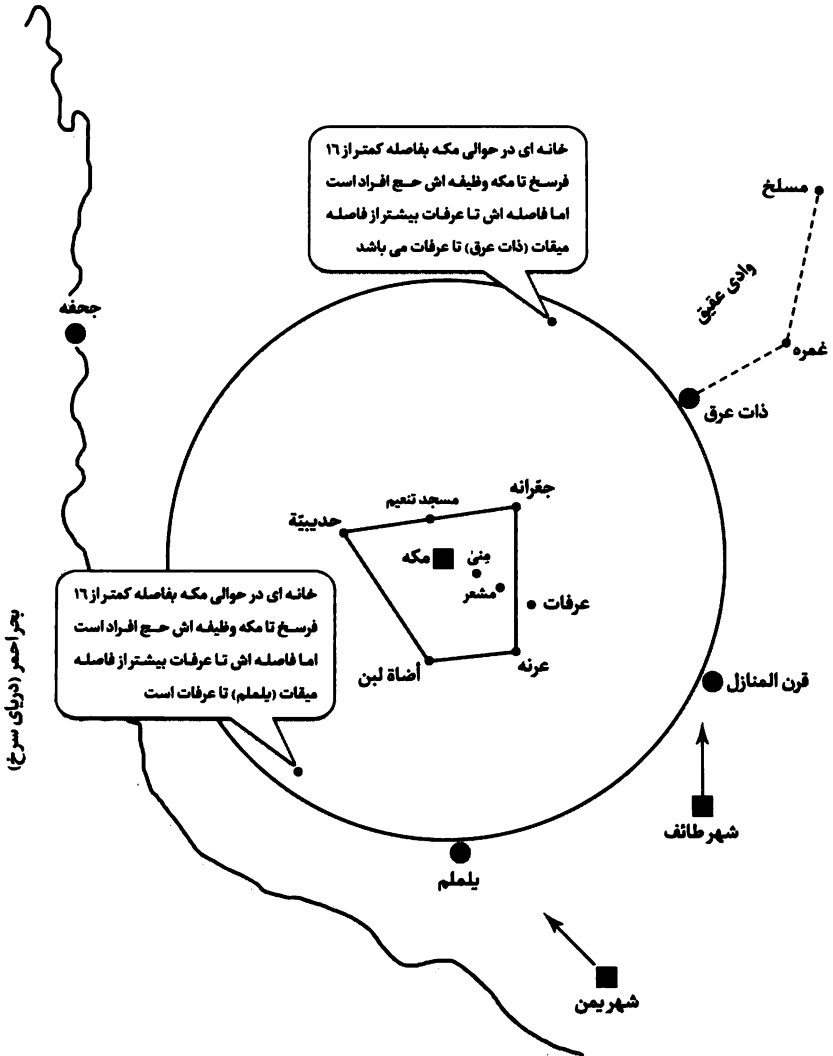
مناره‌هایی به شکل مکعب مستطیل و به ارتفاع سه متر بعنوان نشانه‌های حرم در این حدود نصب شده و حد حرم به وسیله آنها مشخص است.

شکل هندسی حرم تقریباً به شکل دوزنقه است که شهر مکه در داخل آن واقع

شده.

نقشه تقریبی  
میققاتها و حدود حرم

مدینه منوره  
ذوالخَلِيفَة



(والمواقیت) التي وقتها رسول الله ﷺ لأهل الآفاق ثم قال: "هن لهن، ولمن أتى عليهن من غير أهلهن" (سته):

(ذو الحليفة) بضم الحاء وفتح اللام والفاء بعد الياء بغير فصل، تصغير "الحليفة" بفتح الحاء واللام وواحد "الحلفاء". وهو النبات المعروف قاله الجوهري أو تصغير "الحليفة" وهي اليمين لتحالف قوم من العرب به. وهو ماء على ستة أميال من المدينة، والمراد الموضع الذي فيه الماء. وبه مسجد الشجرة، والإحرام منه أفضل وأحوط للتأسي، وقيل: بل يتعين منه لتفسير ذي الحليفة به في بعض الأخبار، وهو جامع بينها (للمدينة).

## میقات‌ها

(والمواقیت) التي وقتها... توضیح: نظر به اینکه از هر طرف عالم، مسلمانان بسوی مکه معظمه مشرف می‌شوند، لذا رسول خدا ﷺ در هر جانب مکه میقاتی برای اهل آن جانب وهر کسی که از آن جانب بخواهد به مکه بیاید، معین فرموده‌اند تا آنکه در آن میقات، مُحرم شوند و با حال احرام وارد حرم الهی گردند و این میقات‌ها مانند یک خط دایره‌ای اطراف مکه را فرا گرفته‌اند ولی از نظر قرب و بُعد به مکه با یکدیگر تفاوت دارند (رجوع کنید به نقشه مواقیت) و این مواقیت شش میقاتند:



## ۱- ذوالحلیفه - مسجد شجره

ذوالحلیفه، (بضم حاء وفتح لام و فاء) میقات مدینه است یعنی کسانی که از مدینه طیبه بسوی مکه معظمه می‌روند چه اهل مدینه و چه کسی که از مدینه به حج مشرف می‌شود مانند ایرانیان که قبل از حج، مدینه منوره را زیارت می‌نمایند.

و این میقات، جایی است بر شش میلی (یعنی دو فرسخی) مدینه، و ذوالحلیفه اسم آبی است که در آن مکان می‌باشد و در زمان ما در بعضی از کتب فاصله این مکان تا مدینه را شش تا هفت کیلومتر معین کرده‌اند و شاید با توسعه‌ای که شهر پیدا کرده فاصله کمتر باشد و بیش از سه چهار کیلومتر نباشد که آن هم فاصله خالی از آبادی نیست.

و فاصله آن تا مکه، ده منزل یعنی ۲۴۰ میل که مساوی است با ۸۰ فرسخ (چون هر منزلی ۲۴ میل است و هر سه میل مساوی یک فرسخ است) و مساوی است با ۴۸۰ کیلومتر.

شارح می‌فرماید: کلمه حُلَیْفَه یا تصغیر حَلْفَه است و آن بر طبق گفته جوهری: نام گیاه معروفی که در آب می‌روید و آن نی بسیار باریکی است تو خالی که از آن حصیر می‌سازند و در فارسی آن را پییزر (به کسر اول و ضم زاء) گویند و جهت اینکه آن مکان را ذوالحلیفه گویند این است که چون در آنجا آبی است که دارای آن گیاه است و یا تصغیر حَلْفَه به معنی سوگند خوردن می‌باشد و بنابراین، جهت نامگذاری آن مکان به این نام این است که چون در دوران قبل از اسلام، طائفه‌ای از عرب‌ها در آنجا با هم قسم خورده و یا به عبارت دیگر هم قسم شده بودند که در

جنگ‌ها همدیگر را یاری کنند (و به اصطلاح امروز قرارداد جنگی با هم بسته بودند).

ترجمه و شرح عبارت: **والمواقیت...** یعنی میقات‌هایی که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای اهل شهرهای دور (در هر جانب مکه) معین نمود و بعد از آن فرمود: این میقات‌ها برای اهل آن میقات‌هاست (یعنی کسانی که در جانب آن میقات قرار دارند مثلاً اهل مدینه که در جانب، ذوالحلیفه قرار دارند) و برای هرکسی که از آن میقات‌ها بگذرند از غیر اهل میقات‌ها (مثلاً کسی که از اهل شام و در جانب میقات، جحفه است اگر از میقات ذوالحلیفه بگذرد، باید از این میقات احرام ببندد چنانکه مسأله‌اش بعداً عنوان خواهد شد).

**سته، ذوالحلیفه..** یعنی میقات‌ها شش میقاتند، یکی ذوالحلیفه (که میقات برای اهل مدینه) است (و ضبط لغوی حلیفه: بضم حاء و فتح لام و فائی که بعد از یاء (دو نقطه) بدون فاصله (حرفی بین فاء و یاء) می‌باشد و آن تصغیر - حلفه - به فتح حاء و لام که مفرد حلفاء است می‌باشد (یعنی حلفاء به فتح حاء و سکون لام، جمع حلفه می‌باشد مثل قصبه که جمعش قصباء است) و حلفه گیاه معروفی است. این را جوهری (صاحب کتاب صحاح اللغة) گفته است.

و یا تصغیر حلفه (به کسر حاء و سکون لام) به معنی قسم خوردن است (و وجه تسمیه این مکان به این نام: زیرا در آنجا قبیله‌ای از عرب‌ها با هم قسم خورده (و قرارداد جنگی بسته بودند) العرب به ضمیر به ذوالحلیفه بر می‌گردد و بآء به معنی فی است یعنی هم قسم شده بودند در آن مکان و هو ماء علی.. یعنی ذوالحلیفه، آبی است برشش میلی (یعنی دو فرسخی) مدینه، و مقصود از آن (در باب حج که

میقات قرار داده شده، خود آن آب نیست بلکه) آن زمینی است که در آن، آب مذکور می‌باشد و در این مکان، مسجد شجره قرار دارد (وجه تسمیه آن این است که این مسجد در مکان درختی که رسول‌خدا در آن فرود می‌آمد بنا شده است و بعضی گفته‌اند که اسماء بنت عمیس در زیر آن درخت بدنیا آمد).

**والاحرام منه أفضل..** شارح می‌فرماید: احرام بستن از مسجد شجره افضل یعنی ثوابش بیشتر است از جاهای دیگر ذی الحلیفه، و موافق احتیاط می‌باشد برای اینکه تأسی به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کرده باشیم (چون رسول خدا در سفر حجة الوداع از همین مسجد شجره محرم به حج شدند) و **قیل بل تعین...** بعضی از فقهاء گفته‌اند که بلکه معین (و واجب) است احرام از این مسجد، زیرا در بعضی اخبار، ذی الحلیفه تفسیر به این مسجد شده.

**وهو جامع بینهما** احتمال دارد این جمله دنباله قول - قیل - و تتمه آن باشد و ضمیر هو برگردد به بعض اخبار، و بنابراین مقصود این است که این بعض اخباری که تفسیر کرده ذی الحلیفه را به مسجد شجره، جمع‌کننده است بین روایات مختلفه و اختلاف آنها را برطرف می‌سازد، زیرا در بعضی روایات دارد که میقات اهل مدینه، ذی الحلیفه است و در بعضی دیگر روایات دارد که میقات اهل مدینه، مسجد شجره است، پس آن خبری که ذی الحلیفه را تفسیر به مسجد شجره کرده اختلاف بین آن دو دسته روایات سابق را از میان برمی‌دارد و معلوم می‌کند که در آن دسته اول که ذوالحلیفه مطلق ذکر شده مقصود از آن همان مسجد شجره است. و حاصل کلام اینکه دسته اول از روایات که مطلق است حمل بر دسته دوم

می‌شود که مقید است و قرینه آن همان بعض اخبار است که ذی الحلیفه را تفسیر به مسجد شجره کرده.

و احتمال دارد که عبارت - وهو جامع بینها - مربوط به قول قیل نباشد بلکه تأیید مختار شارح باشد که احرام از مسجد شجره افضل است نه واجب پس بنابراین ضمیر - هو - برمی‌گردد به احرام از مسجد شجره، و بنابراین مقصود این است که احرام از مسجد شجره جامع بین اخبار است به این بیان که می‌گوئیم احرام از هر جای ذوالحلیفه جایز است چنانکه مقتضای دسته اول از روایات است و اینکه در دسته دوم از اخبار، مسجد شجره تعیین شده همانا افضل افراد را تعیین کرده پس اختلاف بین دو دسته اخبار برطرف می‌شود للمدینه یعنی ذوالحلیفه میقات است برای مدینه.

(والجحفة) وهي في الأصل مدينة أجحف بها السيل، على ثلاث مراحل من مكة  
(للشام) وهي الآن لأهل مصر.

(ويلملم) ويقال: "ألملم". وهو جبل من جبال تهامة (لليمن).

## ۲- جُحفه

(والجحفة) وهي في الأصل .. توضیح: جُحفه (به تقدیم جیم مضموم برحاء ساکن) میقات اهل شام وکسانی است که از راه شام، عازم مکه باشند.  
این مکان در سه منزلی مکه در حوالی دریای سرخ واقع است و قبلآدهی بود بزرگ بنام مهیعه (بروزن مرحله) نامیده می شده و قبيله بنی عُییل در آنجا فرود آمدند و ایشان با قوم عاد برادر بودند و عمالیق آنها را از یثرب بیرون کرده بوده پس سیل بنیان کن آمد و آنها را ربود لذا اسم «مهیعه» تبدیل به «جحفه» شد و اکنون هیچ آثاری از آن ده نمی باشد و علامت مکانی باقی است که آنجا محرم می شوند.  
ترجمه و شرح عبارت: وهي في الاصل .. یعنی جحفه در اصل دهی بود که سیل آن را برده و آن بر سه منزلی مکه قرار دارد (به گفته شارح بعداً: هر منزلی ۲۴ میل است پس سه منزل مساوی با ۷۲ میل می باشد و چون هر سه میل یک فرسخ است پس ۷۲ میل مساوی با ۲۴ فرسخ است یعنی ۱۵۴ کیلومتر) وهي الان لاهل مصر یعنی جحفه در این زمان (زمان شهید ثانی) میقات اهل مصر است (چون اهل شام در آن زمان از طریق مدینه به مکه می رفتند).

### ۳- یَلْمَلَم

یلملم (به فتح یاء و نیز فتح هر دو لام) نام کوهی است از کوه‌های تهامه، در جنوب شرقی مکه که فاصله آن تا مکه دو منزل است (یعنی ۴۸ میل مساوی با ۱۶ فرسخ یعنی ۹۶ کیلومتر) و این میقات اهل یمن و کسانی است که از راه یمن بجانب مکه می‌روند.

ترجمه و شرح عبارت: **ویلملم..** یعنی ویلملم - **وَأَلْمَلَم** نیز گفته می‌شود - که آن کوهی است از کوه‌های تهامه، میقات اهل یمن است **تهامه** به کسرتاء یعنی مکه و نیز بلاد جنوبی حجاز و درنسبت، **تهامی** (به فتح تاء و کسر میم و تشدید یاء) گفته می‌شود.

(وقرن المنازل) بفتح القاف فسكون الراء، وفي الصحاح: بفتحهما، وأن أویسا منها، وخطأوه فیهما، فإن أویسا یمینی منسوب إلى قرن - بالتحريك - بطن من مراد، وقرن: جبل صغیر، میقات (للطائف).

#### ۴- قرن المنازل

به فتح قاف و سکون راء، اسم کوه کوچکی است در دو منزلی مکه و این مکان میقات اهل طائف و کسانی است که از راه طائف به مکه می روند، جوهری در کتاب صحاح اللغة گفته: ضبط لغوی آن به فتح قاف و راء است و اویس قرنی منسوب به آن محل است شارح می فرماید جوهری دو خطا کرده: یکی در ضبط لغوی آن که ما گفتیم به سکون راء است، و دیگر در نسبت اویس قرنی، زیرا ایشان از اهل یمن بوده منسوب به قرن (به فتح قاف و راء) که طائفه ای از قبیله مراد است.

ترجمه و شرح عبارت: **وفي الصحاح**.. یعنی در کتاب صحاح (جوهری) است که قرن به فتح قاف و راء است و اینکه اویس اهل این محل بوده (شارح می فرماید): و خطای جوهری در هر دو مطلب است، زیرا اویس اهل یمن بوده منسوب به قرن - به تحریک راء و قاف - که شاخه ای از قبیله مراد است (و اویس قرنی کسی است که به دیدار رسول خدا شرفیاب نشده و پیغمبر اکرم ﷺ در غیاب او گواهی داد او از کسانی است که به بهشت خواهد رفت و وی یکی از جان نثاران امیر المؤمنین علیه السلام بوده که در جنگ صفین حضور پیدا کرد و شهید شد) و **قرن جبل**.. یعنی قرن (به سکون راء) نام کوه کوچکی است و آن میقات اهل طائف است.

(والعقیق) وهو واد طویل یزید علی بریدین (للعراق، وأفضله: المسلخ) وهو أوله من جهة العراق، وروي أن أوله دونه بستة أميال، وليس في ضبط "المسلخ" شئ يعتمد عليه. وقد قيل: أنه بالسین والحاء المهملتین، واحد "المسالخ" وهو المواضع العالية، وبالحاء المعجمة لنزع الثياب به، (ثم) يليه في الفضل (غمرة) وهي في وسط الوادي، (ثم ذات عرق) وهي آخره إلى جهة المغرب، وبعدها عن مكة مرحلتان قاصدتان كبعد "يلملم" و"قرن" عنها.

(ومیقات حج التمتع مكة) كما مر، (وحج الأفراد منزله)، لأنه أقرب إلى عرفات من الميقات مطلقا، لما عرفت من أن أقرب المواقيت إلى مكة مرحلتان هي ثمانية وأربعون ميلا، وهي منتهى مسافة حاضري مكة (كما سبق) من أن من كان منزله أقرب إلى عرفات فيمقاته منزله. ويشكل بإمكان زيادة منزله بالنسبة إلى عرفة والمساواة فيتعين الميقات فيهما وإن لم يتفق ذلك بمكة.

## ۵- عقیق

عقیق نام بیابانی است به طول بیش از ۲۴ میل که در حدود صد کیلومتر دوراز مکه است (جوهری صاحب صحاح اللغة گفته است که هر وادی که سیل آن را بشکافد و توسعه اش دهد، عقیق گویند و چون سیل موجب شکاف و وسعت این محل گردیده بدین لحاظ وادی عقیق نامیده شده) و آن میقات اهل عراق و کسانی است که از راه عراق به مکه می‌روند و این وادی به سه قسمت منقسم می‌شود: ۱. مسلخ که نام ابتدای اوست ۲. غمره که نام وسط اوست ۳. ذات عرق که نام آخر اوست (رجوع به نقشه کنید).



وافضل آن است که از مسلخ احرام ببندد و بعد از آن، افضل غمره است و بعد از آن ذات عرق است.

ترجمه و شرح عبارت: **والعقیق..** یعنی عقیق - و آن بیابان درازی است که طولش بیش از دو برید می باشد - (و برید مساوی ۱۲ میل است یعنی چهار فرسخ) میقات اهل عراق است و افضل جای عقیق، مسلخ است که ابتدای آن وادی است از طرف عراق، و روایت شده که ابتدای آن وادی، شش میل (دو فرسخ) پایینتر از مسلخ به طرف عراق است (بنام برید البعث، و بنابراین روایت، طول آن وادی دو برید و نیم خواهد بود) **بریدین** برید در اصل لغت به معنای رسول (یعنی قاصد و پیک) می باشد و در اشعار عرب بسیار از آن ذکر شده چنانکه گویند: «**الحُمّی برید الموت**» یعنی تب قاصد مرگ است، و از کتاب فائق زمخشری نقل شده است که **بَرید** در اصل به معنای استر (قاطر) است و آن کلمه فارسی است و اصل آن (بُریده دُم) است زیرا که دُمهای استرهای قاصدها بُریده بوده است پس کلمه را معرّب کردند و تخفیف دادند به حذف بعضی از حروف و کلمات، سپس این اسم را به سوار شونده استر گذاشتند، و سپس مسافت مذکوره را به آن نامیدند. **ولیس فی ضبیط...** یعنی در ضبیط لغوی کلمه - مسلخ - کتاب لغتی که قابل اعتماد بر آن باشد نیست (که بدانیم ضبیط لغوی آن به حاء بی نقطه است یا به خاء با نقطه) و بعضی (از فقهاء مثل فاضل مقداد در کتاب تنقیح) گفته است که ضبیط مسلخ به سین و حاء بی نقطه، مفرد مسالِح می باشد یعنی جاهای بلند، و بعضی گفته اند ضبیط آن به خاء نقطه دار است (یعنی محل کندن لباس) چون در آن مکان، لباس ها را می کَنند (برای بستن احرام) **ثم یلیه فی الفضل..** یعنی

بعد از مسلخ است در فضیلت، غمره، که آن در وسط وادی قرار دارد، و بعد از آن (در فضیلت) ذات عرق است (به کسر عین و سکون راء) و آن آخر وادی است به طرف مغرب و دوری آن از مکه دو منزل متوسط (از نظر مسافت) یعنی ۴۸ میل است همانند دوری یلملم و قرن المنازل، از مکه (که اینها هم دو منزل یعنی ۴۸ میل از مکه فاصله دارند).

## ۶- مکه

و میقات حج... یعنی میقات حج تمتع (نه عمره) خود مکه است چنانکه سابقاً گذشت (در بیان شرایط حج تمتع در آنجا که مصتّف فرمود: «والاحرام بالحج له من مکه»).

و حج الافراد منزله... توضیح: میقات حج افراد، منزل خود حاجی است برای اینکه چنانکه سابقاً مصتّف فرمود: که در حج افراد کسی که منزلش نزدیکتر از میقات به عرفات باشد، میقات او همان منزلش می باشد و معلوم است که منزل حاجی به حج افراد، هر طرف باشد نزدیکتر به عرفات است از میقات، چون همانطوری که گفته شد نزدیکترین میقات‌ها (قرن المنازل، ذات عرق، یلملم) فاصله اش تا مکه شانزده فرسخ (۴۸ میل) است و این مسافت نهایت حدی است که حج افراد را واجب می کند پس خواه ناخواه کسانی که وظیفه شان حج افراد است در کمتر از شانزده فرسخ قرار گرفته اند و نزدیکتر به عرفات می باشند از میقات‌ها.

شارح اشکال می‌کند به اینکه همیشه منزل حاجی افراد نزدیکتر از میقات به عرفات نمی‌باشد بلکه ممکن است فاصله منزلش تا عرفات مساوی با فاصله میقات تا عرفات باشد (یعنی در حدود ۱۲ فرسخ تا عرفات فاصله داشته باشد) و ممکن است بیشتر از آن باشد (مثلاً ۱۴ فرسخ). البته این امکان زیادی و یا تساوی، در صورتی تحقق می‌یابد که منزل در خود مکه نباشد (زیرا فاصله مکه تا عرفات چهار فرسخ است در حالی فاصله میقات تا عرفات در حدود ۱۲ فرسخ است) بلکه منزل در حوالی مکه باشد (که فاصله اش تا مکه ۱۶ فرسخ یا کمتر بوده در حد وظیفه حج افراد) و فاصله اش تا عرفات بیش از ۱۲ فرسخ باشد پس بیشتر از فاصله میقات تا عرفات خواهد بود (رجوع کنید به نقشه گذشته که در آن دو مثال بر صفحه نقشه فرض کرده‌ایم).

و خلاصه اشکال اینکه همیشه میقات حج افراد، منزل حاجی نمی‌باشد بلکه در جایی که منزلش مساوی و یا دورتر از میقات تا عرفات است باید از میقات احرام ببندد.

ترجمه و شرح عبارت: **وحج الافراد..** یعنی و میقات حج افراد، منزل خود حاجی است، زیرا (در نظر مصتّف) منزل او (همیشه) نزدیکتر است به عرفات از میقات **مطلقاً** یعنی از هر کدام از میقات‌ها چه آن میقاتی که در طرف عرفات قرار گرفته و چه میقاتی که در آن طرف نیست **لما عرفت** (این علت است برای اقرب بودن منزل به عرفات) یعنی زیرا دانستی (در سطر پیش) که نزدیکترین میقات‌ها به مکه (مثل ذات عرق و یلملم و قرن المنازل) دوری اش دو مرحله یعنی ۴۸ میل (مساوی ۱۶ فرسخ) می‌باشد و این فاصله نهایت مسافت حاضرین مکه (مقصود

اهل مکه و حوالی آن) می‌باشد (یعنی تا این حد، هرکس منزل دارد وظیفه‌اش حج افراد است پس بنابراین همیشه منازل آنها در کمتر از دوری میقات‌ها از عرفات قرار گرفته‌اند) **کما سبق** یعنی چنانکه گذشت (در بیان شرایط حج افراد) که کسی که منزلش نزدیک‌تر به عرفات باشد پس میقاتش منزل اوست (رجوع شود به آنجا که مصتّف فرمود: «واحرامه من المیقات او من دویرة اهله ان كانت اقرب الی عرفات»).

**وئشکل بامکان ..** یعنی اینکه مطلقاً میقات حج افراد منزل او باشد اشکال دارد چون (همیشه منزل حج افراد نزدیک‌تر از میقات به عرفات نیست بلکه) ممکن است منزل او دورتر (از میقات) باشد نسبت به عرفات و یا مساوی (با فاصله میقات از عرفات) باشد پس در این دو صورت، معین است که از میقات احرام ببندد (نه منزل) **وان لم یتفق ذلک بمکة** یعنی گرچه دورتر بودن یا تساوی، در منزلی که در خود مکه واقع شده اتفاق نمی‌افتد، زیرا کسی که خانه‌اش در خود مکه است همیشه نزدیک‌تر است به عرفات از میقات چون فاصله مکه تا عرفات چهار فرسخ است و فاصله میقات تا عرفات حدود ۱۲ فرسخ پس احتمال دورتر بودن یا تساوی در خانه‌های مکه تصور نمی‌شود بلکه آن احتمال در آن خانه‌هایی است که در حوالی مکه قرار گرفته‌اند یعنی خانه‌ای که در حوالی مکه در فاصله ۱۶ فرسخ و یا کمتر قرار گرفته و دوری آن از عرفات بیشتر از دوری میقات و یا مساوی آن باشد.

(وکل من حج علی میقات) کالشامی یمربذی الحلیفة (فهو له) وإن لم یکن من أهله، ولو تعددت المواقیت فی الطریق الواحد - کذی الحلیفة والجحفة والعقیق بطریق المدنی - أحرم من أولها مع الاختیار، ومن ثانیها مع الاضطرار، کمرض یشق معه التجرید وکشف الرأس، أو ضعف، أو حر، أو برد بحيث لا یتحمل ذلك عادة، ولو عدل عنه جاز التأخیر إلى الآخر اختیاراً. ولو أخر إلى الآخر عمداً ثم وأجزأ علی الأقوی.

(وکل من حج علی میقات)... مسأله دیگری است توضیحش اینکه: هرکسی از اهل شهرهای دور که از میقاتی غیر میقات خود عبور کند، همان میقات او می شود و باید از آنجا احرام ببندد مثل اینکه اهل شام که میقاتشان جحفه است، از میقات مدینه یعنی ذوالحلیفة بگذرد، ذوالحلیفه میقات او می شود گرچه از اهل این میقات نیست، چون این میقات برای اهل مدینه است. و خلاصه اینکه میقات های مذکوره میقاتند برای اهل آن میقات ها (یعنی آنهایی که در آن طرف قرار گرفته اند) و برای هرکسی که از یکی از آن میقات ها عبور کند از اهالی میقات های دیگر.

ترجمه و شرح عبارت: وکل من حج .. یعنی و هرکسی که حج (یا عمره مفرده) برود از میقاتی (از میقات ها) مثل اینکه اهل شام عبور کنند به ذوالحلیفه، پس آن میقات برای او می شود (و باید از آن احرام ببندد) گرچه از اهل آن میقات نباشد (چنانکه شارح سابقاً از پیغمبر اکرم ﷺ نقل کرد که حضرت فرمود: «هن لهن ولمن اتی علیهن من غیر اهلهن» یعنی این میقات ها برای اهل آن میقات ها است و برای هرکسی که از آن میقات ها بگذرد از غیر اهل آنها).

**ولو تعددت المواقیت ..** فرع دیگر است توضیحش اینکه: اگر در راه او چند میقات باشد مثل کسی که از طریق مدینه به حج می‌رود که در راه آن، میقات ذوالحلیفه و جحفه و عقیق واقع است و عبورش به هر سه می‌افتد، باید در حال اختیار از میقات اولی یعنی ذوالحلیفه احرام ببندد و نمی‌تواند احرامش را به میقات دوم تأخیر اندازد و اگر عمداً در میقات اول احرام نبندد و به میقات دوم تأخیر انداخت گناه کرده ولی احرامش درست است و کفایت می‌کند.

و اما اگر مضطر باشد یعنی عذری داشت و نتواند در اولی احرام ببندد مثل اینکه مریض است و کندن لباس و برهنه کردن سرد در مسافت زیاد برای او مشقت دارد و یا ضعف مزاج دارد و یا هوا گرم و یا سرد است بطوری که قابل تحمل نیست، در این موارد اضطرار می‌تواند احرام را در میقات دوم ببندد گرچه از میقات اول عبور کند.

و اگر پیش از آنکه به میقات اول برسد راه خود را از آن میقات منحرف کند که عبورش به آن نیفتد و به میقات دوم عبور کند، جایز است در حال اختیار احرامش را از میقات دوم ببندد.

و حاصل اینکه در راهی که چند میقات وجود دارد، چند صورت است چون از میقات اول یا عبور می‌کند و یا نه، و در صورتی که عبور می‌کند یا در حال اختیار است و یا اضطرار، پس سه صورت می‌شود:

۱. از میقات اول عبور نکنند و راهش را منحرف کند و به میقات دوم برسد در این صورت جایز است از میقات دوم احرام ببندد.

۲. از میقات اول عبور کند و در حال اختیار باشد باید از آنجا احرام ببندد و جایز نیست احرامش را به میقات دوم تأخیر اندازد و اگر تأخیر انداخت گناه کرده گرچه احرامش صحیح است.

۳. از میقات اول عبور کند و در حال اضطراب باشد بطوری که نتواند از آنجا احرام ببندد، در این صورت جایز است از میقات دوم احرام ببندد.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو تعددت**.. یعنی اگر در یک راه، میقات‌ها متعدد شدند مثل ذی الحلیفه و جحفه و عقیق در راهی که اهل مدینه از آنجا به حج می‌روند، باید احرام از میقات اول ببندد در صورتی که در حال اختیار باشد، و از میقات دوم احرام ببندد در صورتی که مضطرب باشد مثل مرضی که سخت باشد با آن مرض (احرام بستن از میقات اول بطوری که به همه تروک احرام عمل کند مثل) برهنه شدن و باز کردن سر (و غیر این دو) و یا ضعف دارد و یا گرما و سرماست بطوری که قابل تحمل نیست بحسب عادت **أحرم من أولها**.. این همان صورتی است که در شماره (۲) توضیح دادیم و **من ثانیها**.. این همان صورتی است که در شماره (۳) توضیح دادیم **ولو عدل**.. (این همان صورتی است که در شماره (۱) توضیح دادیم) یعنی اگر (پیش از آنکه به میقات اول برسد) عدول کند از آن میقات (وراه خود را منحرف سازد بطوری که به آن میقات عبور نکند) جایز است اختیاراً تأخیر اندازد احرامش را به میقات بعدی (که وقتی به آن رسید احرام ببندد) **ولو آخر**.. (این دنباله صورت دوم است و تفریع بر آن می‌باشد) یعنی و اگر (عبورش به میقات اول افتاد ولی در آنجا عمداً احرام نبست و) تأخیر انداخت احرام را به میقات بعدی، عمداً، در این صورت گناه کرده ولی (صحیح است و) کفایت می‌کند بنابر اقوی (و در مقابل اقوی، قول دیگری است به اینکه احرامش از میقات دوم باطل است و باید برگردد به میقات اول و از آنجا احرام ببندد).

(ولو حج علی غیر میقات کفته المحاذاة) للمیقات، وهي مسامتته بالإضافة إلى قاصد مكة عرفا إن اتفقت.

(ولو لم يحاذ) میقاتا (أحرم من قدر تشترك فيه المواقیت) وهو قدر بعد أقرب المواقیت من مكة، وهو مرحلتان كما سبق علما، أو ظنا، في بر، أو بحر. والعبارة أعم مما اعتبرناه، لأن المشترك بينهما يصدق باليسير، وكأنه أراد تمام المشترك.

(ولو حج علی غیر میقات... مسأله دیگری است توضیحش اینکه: اگر حاجی از راهی برود که به هیچ یک از میقات‌ها عبور نکند باید از جایی که نسبت به او مقابل یکی از میقات‌هاست احرام خود را ببندد.

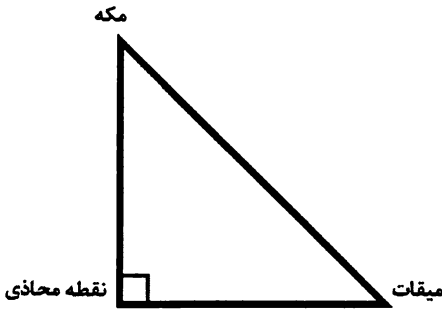
این در صورتی که مقابله با یکی از میقات‌ها برای او اتفاق بیفتد و اما اگر (به واسطه دوری زیاد از میقات) با یکی از میقات‌ها امکان مقابل بودن نباشد، باید از یک جایی احرام ببندد که از نظر مسافت، قدر مشترک همه میقات‌ها باشد و آن، مقدار فاصله نزدیکترین میقات‌هاست به مکه که ۱۶ فرسخ است یعنی از جایی احرام ببندد که فاصله آن مکان تا مکه به اندازه فاصله نزدیکترین میقات‌هاست تا مکه یعنی ۱۶ فرسخ.

## فایده

بعضی از فقهاء در تعریف محل مقابل میقات چنین توضیح داده‌اند که آن عبارت است از نقطه‌ای که حاجی در آن نقطه وقتی روبرو به مکه بایستد، میقات در طرف راست و یا چپ او بخط مستقیم خواهد بود که از این کیفیت محاذات، از نظر ریاضی یک مثلث قائم الزاویه بوجود می‌آید که زاویه قائمه آن همان نقطه محاذی است و وُتْرَ آن، خط مستقیم واصل بین مکه و میقات است چنانکه در شکل

می‌بینید:





ترجمه و شرح عبارت: **ولو حج..** یعنی و اگر حج برود از راهی که به میقات بر نمی خورد کفایت می کند او را محاذی بودن با میقات، و محاذات عبارت است از مقابل بودن با میقات نسبت به کسی که بسوی مکه می رود عرفاً یعنی محاذات عرفی کافی است که عرف بگوید مقابل یکی از میقات هاست و دقت عقلی در آن لازم نیست **ان اتفقت..** یعنی (محاذات با میقات آن وقتی لازم است که) اگر برای او چنین محاذاتی اتفاق افتد (و اما اگر اتفاق نیفتد، حکمش را بعد از این بیان کرده که می فرماید: **ولولم یحاذ..** یعنی و اگر محاذی هیچ میقاتی قرار نگیرد باید احرام ببندد از مسافتی که در (مقدار دوری) آن، همه میقات ها شریکند و آن، مقدار فاصله نزدیکترین میقات هاست از مکه که دو منزل (یعنی ۱۶ فرسخ) است **کما سبق** یعنی سابقاً گذشت که فاصله آقرب المواقیت دو مرحله است **علماً أو ظناً** یعنی آن مقدار فاصله را یا باید یقین داشته باشد و یا گمان **فی بَرَأو بحر** یعنی چه در راه خشکی و چه در راه دریا یعنی اگر چنانچه در راه دریایی بود و به فاصله ۱۶ فرسخی مکه رسید باید در همان وسط دریا احرام ببندد.

**والعبارة أعم..** مطلب دیگری است توضیحش اینکه: شارح در شرح عبارت مصتّف فرمودند که مقصود از مقدار مشترک بین مواقیت، مقدار فاصله نزدیکترین میقات‌هاست که ۱۶ فرسخ باشد.

حال می‌فرماید که ظاهر عبارت مصتّف کمتر از آن مقدار را هم شامل است زیرا بر کمتر از ۱۶ فرسخ نیز صدق می‌کند که قدر مشترک بین میقات‌هاست که میقات‌ها در آن مقدار فاصله شریکند.

سپس می‌فرماید که گویا مصتّف مقصودش خصوص همان معنایی است که در شرح عبارتش ذکر کردیم به این بیان که مقصود ایشان از مقدار مشترک، تمام مشترک است نه مطلق اشتراک، و تمام مشترک آن وقتی است که تمام فاصله نزدیکترین میقات‌ها که ۱۶ فرسخ است را معتبر بدانیم و به عبارت دیگر: مقصود مصتّف تمام فاصله‌ای است که نزدیکترین میقات در تمام آن فاصله، مشترک است با باقی میقات‌ها.

ترجمه و شرح عبارت: **والعبارة..** یعنی عبارت مصتّف (که فرمود: قدری مشترک فیه المواقیت) اعم است از آنچه که ما معتبر کردیم (که فاصله دو مرحله باشد) زیرا قدر مشترک بین میقات‌ها (که تعبیر مصتّف است) صدق می‌کند به مسافت کم نیز (مثلاً یک فرسخ) و گویا مصتّف قصد کرده تمام مشترک را (که مسافت ۱۶ فرسخ باشد چون اقرب المواقیت در مقدار این فاصله، بطور کامل با میقات‌های دیگر شریک است ولی اگر کمتر از آن مسافت را در نظر بگیریم، در بعض مسافت با باقی میقات‌ها شریک است چنانکه واضح است).

ثم إن تبینت الموافقة، أو استمر الاشتباه أجزاءً، ولو تبین تقدمه قبل تجاوزه أعاده وبعده أو تبین تأخره وجهان: من المخالفة، وتعبده بظنه المقتضي للإجزاء.

ثم إن تبینت... مطلب دیگری است توضیحش اینکه: بعد از آنکه احرام بست از نقطه‌ای که به گمانش قدر مشترک و ۱۶ فرسخ از مکّه فاصله دارد، اگر چنانچه بعداً معلوم شود که گمانش درست بوده و یا اگر نتوانست معلوم کند که آیا گمانش درست بوده یا نه، احرامش صحیح و کافی می‌باشد.

و اما اگر بعداً کشف خلاف شد و معلوم گردید که آنجایی که احرام بسته پیش از محل قدر مشترک بوده، اینجا دو صورت دارد:

۱. اینکه این معلومیت پیش از گذشتن و ردّ شدن از آن محل قدر مشترک باشد.

۲. اینکه آن معلومیت، بعد از گذشتن از آن محل باشد.

در صورت اول، احرامش را باید اعاده کند یعنی وقتی که به محل قدر مشترک رسید دوباره احرام ببندد.

و در صورت دوم، دو احتمال است:

ممکن است بگوئیم احرامش صحیح نیست، چون محل احرامش مخالف با محل اصلی احرام (یعنی قدر مشترک) بوده و مخالفت با وظیفه واقعی اش شده پس کفایت نمی‌کند و باید برگردد به آن محل قدر مشترک و احرام ببندد.

و ممکن است بگوئیم احرامش صحیح است، زیرا او وظیفه اش عمل به گمانش بوده و عمل کرده پس احرامش درست است و مجزی می‌باشد.

و همین دو احتمال می‌آید در صورت دیگری و آن اینکه اگر معلوم شود که آنجایی که احرام بسته، بعد از محل قدر مشترک بوده (مثلاً در فاصله ۱۵ فرسخی بوده).

ترجمه و شرح عبارت: **ثم ان تبینت** .. یعنی اگر (بعد از بستن احرام از محلی که به گمانش قدر مشترک است یعنی ۱۶ فرسخ از مکه فاصله دارد) معلوم شود موافق بودن آن (با قدر مشترک واقعی) و یا (اگر موافق بودن آن معلوم نشود بلکه) همچنان برنامعلومی باقی باشد (تا آخر اعمال حج) کافی است آن احرام اجزاء جواب - این - شرطیه است.

**ولو تبین تقدمه** .. یعنی و اما اگر معلوم شد تقدم احرام او (بر قدر مشترک واقعی، و این معلومیت هم برای او) پیش از رد شدن او (از قدر مشترک بوده باشد) باید احرام را (وقتی به قدر مشترک رسید) دوباره ببندد.

**و بعده** .. (این عطف است بر - قبل تجاوز - و ضمیر «بعده» برمی‌گردد به تجاوز) یعنی و (اگر معلوم شد تقدم احرام او بر قدر مشترک، و این معلومیت برای او) بعد از رد شدن از قدر مشترک باشد، و یا اگر معلوم شود تأخر احرام او (از قدر مشترک واقعی، یعنی معلوم شود که احرامش را بعد از قدر مشترک بسته، مثلاً در فاصله ۱۵ فرسخی مکه بسته) در اینجا دو احتمال است (صحت احرام، بطلان احرام) **من المخالفة** (این دلیل است برای بطلان احرام) یعنی از اینکه می‌بینیم او در واقع، مخالفت با حکم واقعی (که احرام از قدر مشترک باشد) کرده پس احرامش باطل است و باید به قدر مشترک برگردد و احرام ببندد و **تعبده** ... (یعنی و من تعبده) و این دلیل صحت احرام است یعنی و از اینکه او عمل به گمانش کرده (که

وظیفه‌اش همین بوده) و این عمل به ظن، مقتضی کفایت است ظاهراً پس احرامش صحیح است و برگشتن به قدر مشترک لازم نیست المقتضی صفت است برای - تعبد به ظن - .

## فصل چهارم

(الفصل الرابع: في أفعال العمرة) المطلقة (وهي: الإحرام، والطواف، والسعي، والتقصير) وهذه الأربعة تشترك فيها عمرة الأفراد والتمتع.

(ويزيد في عمرة الأفراد بعد التقصير طواف النساء) وركعتيه. والثلاثة الأول منها أركان دون الباقي. ولم يذكر التلبية من الأفعال كما ذكرها في «الدروس»، إلحاقا لها بواجبات الإحرام كلبس ثوبيه.

(ويجوز فيها) أي في العمرة المفردة (الحلق) مخيرا بينه، وبين التقصير، (لا في عمرة التمتع)، بل يتعين التقصير، ليتوفر الشعر في إحرام حجته المرتبط بها.

---

### اعمال عمره

(الفصل الرابع: في أعمال العمرة)... توضيح: اين فصل در بيان اعمال عمره است چه عمره تمتع و چه عمره مفرده، و أنها عبارتند از:

۱. احرام.

۲. طواف.

۳. سعي صفا و مروه.

## ۴. تقصیر (کوتاه کردن ناخن یا مو).

این چهار عمل مشترک است بین عمره تمتع و عمره افراد، و در عمره مفرده پس از تقصیر، دو عمل دیگری واجب است که در عمره تمتع نیست و آن طواف نساء و دو رکعت نماز آن طواف است.

سه عمل اول از آن اعمال، رکن عمره است و باقی اعمال، رکن نیستند و مقصود از رکن در اینجا این است که اگر عمداً ترک شود عمره باطل می‌شود و اگر سهواً ترک شود مبطل عمره نیست (برخلاف رکن در نماز که آن چه عمداً و چه سهواً ترک شود نماز باطل می‌شود) و اما غیر رکن اگر عمداً نیز ترک شود عمره باطل نمی‌شود بلکه فقط گناه است.

ترجمه و شرح عبارت: **الفصل الرابع**.. یعنی فصل چهارم در بیان اعمال عمره مطلقه (چه تمتع و چه مفرده) می‌باشد، و آنها عبارتند از: احرام، طواف، سعی، تقصیر (کوتاه کردن ناخن یا مو) و در این چهار عمل، عمره مفرده و تمتع شریکند (در اینکه این چهار عمل در هر دو می‌باشد) و یزید.. یعنی و در عمره مفرده افزوده می‌شود پس از تقصیر، عمل طواف نساء و دو رکعت نماز آن **والتّلاثه الاوّل**.. یعنی سه تایی اول از این اعمال، رکن می‌باشند (که احرام و طواف و سعی باشد) اما باقی رکن نیستند.

**ولم یذکر التلبیه**.. توضیح: مصتّف در کتاب «دروس»، تلبیه (لبیک گفتن) را جزء افعال عمره مستقلاً ذکر کرده ولی در اینجا آن را مستقلاً ذکر نکرده، زیرا در اینجا آن را جزء واجبات احرام قرار داده همانطوری که پوشیدن دو لباس احرام جزء واجبات احرام است نه عمل مستقل.

ترجمه و شرح عبارت: **ولم یذکر.. یعنی مصتّف**، تلبیه احرام را جزء افعال عمره ذکر نکرده (مستقلاً) همانطوری که آن را در دروس جزء افعال ذکر کرده **الحاقاً..** علت است برای - لم یذکر- یعنی بجهت اینکه تلبیه را ملحق کرده به واجبات احرام (و عمل واجب مستقل ندانسته) همانند پوشیدن دولباس احرام (که عمل واجب مستقل نمی باشند بلکه جزء واجبات احرامند).

**(ویجوز فیها) أي فی العمرة.. توضیح:** در عمره مفرده، تقصیر بطور تعیین واجب نیست بلکه مخیر است بین اینکه تقصیر کند و بین تراشیدن سر بخلاف عمره تمتع که در آن تقصیر بطور تعیین واجب است و تراشیدن سر جایز نیست برای اینکه موی سر تا موقع احرام حج تمتع (که ارتباط با عمره آن دارد) زیاد شود زیرا بعد از عمره تمتع، حج آن شروع می شود و یکی از واجبات حج، تقصیر و یا حلق است پس باید از موی او چیزی مانده باشد تا بتواند عمل حلق یا تقصیر در حج را انجام دهد.

ترجمه و شرح عبارت: **ویجوز.. یعنی جایز است** در عمره مفرده، تراشیدن سر (بجای کوتاه کردن آن) در حالی که مخیر است بین این عمل و کوتاه کردن، اما در عمره تمتع جایز نیست حلق بلکه متعین است تقصیر کند، برای اینکه موی او زیاد شود در احرام حج آن که ارتباط با عمره آن دارد (و پس از عمره تمتع، شروع می شود) **حجه حج تمتع.**



(القول في الإحرام: يستحب توفير شعر الرأس لمن أراد الحج) تمتعا وغيره (من أول ذي القعدة، وأكد منه) توفيره عند (هلال ذي الحجة) وقيل: يجب التوفير وبالإخلال به دم شاة، ولمن أراد العمرة توفيره شهرا.

(واستكمال التنظيف) عند إرادة الإحرام (بقص الأظفار، وأخذ الشارب، والاطلاء) لما تحت رقبته من بدنه وإن قرب العهد به، (ولو سبق) الإطلاء على يوم الإحرام (أجزأ) في أصل السنة وإن كانت الإعادة أفضل (ما لم يمض خمسة عشر يوما) فيعاد.

## مبحث احرام

### مستحبات پیش از احرام

(القول في الاحرام.. توضیح: پیش از احرام، چند چیز مستحب است که سزاوار است مؤمن به آنها اهمیت دهد تا عمل او بوجه کامل انجام گیرد.

۱. مستحب است برای کسی که می خواهد حج تمتع یا حج افراد وقران بجا آورد، اینکه از اول ماه ذی القعدة بگذارد موی سرش بلند شود و چیزی از موی آن را کوتاه نسازد، و از اول ماه ذی الحجة تأکید و سفارش بیشتر بر آن شده است. و اما برای کسی که می خواهد به عمره مفرده برود، مستحب است یک ماه پیش از آن موی سرش را بلند کند.

و بعضی از فقهاء مثل شیخ مفید و شیخ طوسی زیاد کردن موی سر از اول ذی القعدة را واجب دانسته اند بطوری که اگر چنین نکند باید یک گوسفند قربانی کند.

ترجمه و شرح عبارت: **القول فی الاحرام**.. یعنی سخن در احرام است: مستحب است زیاد کردن موی سر برای کسی که قصد حج دارد چه تمتع و چه غیر آن، از اول ماه ذی القعدة و آكد منه.. یعنی و از آن تأکیدش بیشتر است از هنگام اول ماه ذی الحجة، و بعضی گفته اند واجب است زیاد کردن مو (از اول ماه ذی القعدة) و اگر اخلال به آن کرد باید یک گوسفند قربانی کند **ولمن اراد**.. یعنی و برای کسی که قصد عمره (مفرده) دارد مستحب است موی سرش را زیاد کند یک ماه پیش.

۲. **واستكمال التنظيف**.. توضیح: مستحب است هنگام قصد احرام در آن روزی که می خواهد احرام ببندد، خود را کاملاً نظافت کند به اینکه ناخن هایش را بگیرد و شاربش را بزند و موهای زیر گردن تا به پایین از بدنش (چه سینه و چه زیر بغل و عانه) نوره بکشد هر چند قبل از آن به تازگی نوره کشیده باشد **الاطلاء** این کلمه به تشدید طاء از باب افتعال است یعنی کشیدن نوره **العهد** به ضمیر به - اطلاق - بر می گردد.

**ولو سبق الاطلاع**.. توضیح: مصتّف می فرماید: اگر چنانچه پیش از روز احرام، نوره کشیده باشد کافی است در عمل به اصل استحباب - هر چند اگر در روز احرام، آن را اعاده کند افضل است - البته آن کفایت، در صورتی که پانزده روز از نوره کشیدن نگذشته باشد و گرنه کافی نخواهد بود بلکه مستحب می شود که در روز احرام، نوره را اعاده نماید.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو سبق**.. یعنی اگر کشیدن نوره پیش از روز احرام، انجام شده باشد کفایت می کند در اصل استحباب هر چند اعاده آن (در روز

احرام) افضل است مالِم یمض.. یعنی کفایت آن، مادامی است که پانزده روز از آن نگذشته باشد پس (اگر پانزده روز گذشته باشد) مستحب است اعاده شود نوره کشیدن.

(والغسل)، بل قبل بوجوبه، ومكانه الميقات إن أمكن فيه، ولو كان مسجداً فقربه عرفاً. ووقته يوم الإحرام بحيث لا يتخلل بينهما حدث، أو أكل، أو طيب، أو لبس ما لا يحل للمحرم. ولو خاف عوز الماء فيه قدمه في أقرب أوقات إمكانه إليه فيلبس ثوبيه بعده وفي التيمم لفاقد الماء بدله قول للشيخ لا بأس به، وإن جهل مأخذه.

۳. (والغسل).. توضیح: مستحب است غسل کردن پیش از احرام بلکه بعضی آن را واجب دانسته‌اند و این غسل را اگر ممکن باشد در میقات کند، و اگر چنانچه میقات، مسجد بوده باشد (مثل مسجد شجره در ذوالحلیفه که میقات مدینه است) غسل را در بیرون مسجد نزدیک به آن انجام دهد (چون غسل بطور کلی در مسجد کراهت دارد).

و این غسل را در روز احرام، انجام دهد بطوری که بین غسل و احرام، حدثی (مثل خواب و بول و غایط) و یا خوردن و یا استعمال بوی خوش و یا پوشیدن لباسی که برای محرم جایز نیست فاصله نشود، و اگر چنانچه یکی از این چند چیز فاصله شود، مستحب است غسلش را قبل از احرام اعاده کند.

ترجمه و شرح عبارت: **والغسل**.. یعنی و (نیز مستحب است) غسل کردن (به نیت غسل احرام) بلکه گفته شده به وجوب این غسل، و جای غسل، خود میقات است اگر غسل کردن در آن ممکن باشد (یعنی در میقات جا برای غسل کردن باشد) و اگر میقات، مسجد باشد پس غسل کند نزدیک مسجد عرفاً یعنی جایی که عرفاً نزدیک مسجد محسوب شود غسل کند و **وقته**.. یعنی زمان غسل، روز احرام است بطوری که فاصله نشود بین غسل و احرام، حدثی (چه خواب باشد و

چه بول و غایط) یا خوردن (گویا مقصود خوردن چیزی است که در حال احرام، خوردن آن جایز نیست مثل غذایی که در آن بوی خوش باشد) و یا استعمال بوی خوش، و یا پوشیدن لباسی که برای محرم جایز نیست (مثل پیراهن دوخته شده).  
**ولو خاف عَوْز الماء فيه..** توضیح: اگر بترسد که چنانچه غسل را به میقات بیندازد، در میقات آب پیدا نکند، جایز است غسل را پیش از میقات در نزدیکیترین جا (نسبت به میقات) که امکان وجود آب در آن هست، انجام دهد  
**اوقات جمع وقت است و ظاهراً وقت در اینجا به معنی مکان است نه زمان** چنانکه در روایات باب میقات، وقت به معنای میقات استعمال شده.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو خاف...** یعنی اگر ترسید نایاب شدن آب در میقات را، جلو بیندازد غسلی را در نزدیکیترین جایی که امکان آب هست الیه متعلق است به - أقرب - و ضمیر آن به میقات برمیگردد یعنی نزدیکیترین جا به میقات که در آنجا آب پیدا می شود.

**فیلبس ثوبیه بعده** یعنی پس از غسل در آن مکان نزدیک به میقات، مستحب است که دولباس احرام را پس از غسل بپوشد (و بسوی میقات بیاید البته مقصود این نیست که احرام را از آنجا ببندد، زیرا چنانکه سابقاً مسأله اش گذشت احرام بستن پیش از میقات جایز نیست بلکه مقصود آن است که لباس دیگری مثل پیراهن نپوشد بلکه به جای آن مستحب است همان لباس های احرامش را بپوشد در آن مکان و به سوی میقات بیاید).

**وفی التیمم لفاقد..** توضیح: اگر آبی برای غسل پیدا نشود نه درمیقات و نه قبل از آن، شیخ طوسی فرموده: جایز است تیمم بدل از آن غسل کند، شارح می فرماید که بر این قول باکی نیست هر چند دلیل آن معلوم نیست که چه روایتی است.

ترجمه و شرح عبارت: **وفی التیمم..** یعنی و در اینکه آیا جایز است تیمم برای کسی که آب پیدا نکند، به جای غسل؟ قولی هست برای شیخ طوسی (شارح می فرماید:) باکی نیست به این تیمم گرچه دلیل آن معلوم نیست (زیرا روایتی برای چنین تیممی نیافتیم و روایاتی که در شرع درباره تیمم بدل از وضو و یا غسل وارد شده، اثبات جواز تیمم بدل از هر غسلی را نمی کند بلکه مربوط به موارد مخصوصی است که مورد بحث (غسل احرام) از آن موارد نیست).

(و صلاة سنة الإحرام) وهي ست ركعات، ثم أربع، ثم ركعتان قبل الفريضة إن جمعهما.

(والإحرام عقيب) فريضة (الظهر، أو فريضة) إن لم يتفق الظهر ولو مقضية إن لم يتفق وقت فريضة مؤداة (ويكفي النافلة) المذكورة (عند عدم وقت الفريضة).  
وليكن ذلك كله بعد الغسل، ولبس الثوبين ليحرم عقيب الصلاة بغير فصل.

۴. (و صلوة سنة الاحرام)... توضیح: مستحب است پیش از احرام، خواندن نماز مستحبی احرام و آن شش رکعت یا چهار رکعت یا دو رکعت است به ترتیب در اولویت، به این معنی که افضل شش رکعت است و اگر آن را نتواند، چهار رکعت بخواند که فضیلتش کمتر از شش رکعت است و اگر آن را هم نتواند، دو رکعت بخواند.

و این نماز را اگر بخواهد با نماز واجب بخواند، جایش قبل از نماز واجب است. ترجمه و شرح عبارت: و صلوة... یعنی (و نیز مستحب است) نماز مستحبی احرام خواندن، و آن شش رکعت است و بعد از آن (در فضیلت) چهار رکعت است و بعد از آن (در فضیلت) دو رکعت است و این نماز را پیش از نماز واجب بخواند اگر بخواهد آن دورا جمع کند (یعنی نماز مستحبی را با نماز واجب بخواند).

۵. و الاحرام عقیب فريضة الظهر... مستحب است احرام را به این ترتیب ببندد که اگر ممکن است پس از نماز واجب ظهر ببندد، و اگر چنانچه نماز ظهر برای او اتفاق نیفتاد (مثل اینکه پیش از رسیدن به میقات، نماز ظهرش را خوانده بود) مستحب است بعد از نماز واجب دیگری (مثلاً نماز مغرب) ببندد، و اگر چنانچه وقت نماز واجب ادائی برای او اتفاق نیفتاد مثل اینکه بعد از طلوع آفتاب به

میقات رسید و خواست احرام ببندد، اگر نماز واجب قضایی به گردن او بود احرام را بعد از آن نماز ببندد و اگر نماز قضا هم به گردن نداشت کافی است که احرام را بعد از نماز مستحبی احرام، ببندد.

البته سزاوار است همه آنچه گفته شد، بعد از غسل احرام و پوشیدن لباس احرام باشد تا اینکه بعد از نماز، بلافاصله احرامش را ببندد.

ترجمه و شرح عبارت: **والاحرام..** یعنی و (نیز مستحب است) احرام بستن به دنبال نماز ظهر، و یا بعد از هر نماز واجب دیگری اگر نماز ظهر برای او (در میقات) اتفاق نیفتاد هر چند آن نماز واجب، نماز قضا بوده باشد در صورتی که وقت نماز واجب ادائی برای او (در میقات) اتفاق نیفتاد **وتکفی النافلة..** یعنی نماز مستحبی مذکور (یعنی نماز مستحبی احرام که شش رکعت یا چهار رکعت یا دو رکعت بود) کفایت می‌کند هنگامی که وقت نماز واجب (برای او در میقات) اتفاق نیفتاد **عقیب الصلوة** (نماز ظهر و یا نماز واجب دیگر و یا نافله احرام).



(ويجب فيه النية المشتملة على مشخصاته) من كونه إحرام حج، أو عمرة تمتع، أو غيره، إسلامي أو منذور، أو غيرهما. كل ذلك (مع القرينة) التي هي غاية الفعل المتعبد به.

(ويقارن بها) قوله: (لييك اللهم لبيك، لبيك، إن الحمد والنعمة والملك لك، لا شريك لك لبيك).

## واجبات احرام

### ۱- نيت احرام

(ويجب فيه النية المشتملة... توضيح: واجبات احرام سه چیز است:

اول - نيت احرام ودرآن دو چیز لازم است:

۱. اینکه مشخصات احرام، قصد شود از قبیل جنس احرام (یعنی اینکه آن

احرام، احرام حج است یا عمره) و نوع احرام (یعنی اینکه احرام تمتع است و یا

قران یا افراد) و از قبیل اینکه: احرام حجة الاسلام است یا حج نذری یا غیر اینها

مثل حج مستحبی.

۲. اینکه قصد قربت کند و این در هر فعل عبادی لازم است.

## ۲- تلبیه

**دوم** - از واجبات احرام، گفتن تلبیه است و این تلبیه را باید همراه با نیت احرام بگویند باین معنی که احرام به واسطه تلبیه بسته می‌شود و جملات تلبیه در متن کتاب ذکر شده.

ترجمه و شرح عبارت: **ویجب**.. یعنی واجب است در احرام، نیت آن که مشتمل باشد بر مشخصات احرام از قبیل اینکه احرام حج است یا عمره، تمتع است یا غیر آن (یعنی افراد و قرآن)، حجة الاسلام است یا حج نذری یا غیر این دو (مثل حج مستحبی) **کل ذلك مع القرية**.. یعنی همه اینها قصد شود همراه با قصد قربت که غایت هر عمل عبادی است (یعنی اینکه غرض از انجام عمل عبادی، نزدیک شدن به خدای متعال است) **ویقارن بها**.. یعنی همزمان با نیت احرام، این جملات تلبیه را بگویند: «لبيك اللهم لبيك، لبيك إنّ الحمد والنعمة والملك لك، لا شريك لك لبيك» (یعنی اجابت می‌نمایم خداوند! دعوت تو را به فریضه حج، اجابت کردنی، اجابت می‌کنم تو را اجابت کردنی، بدرستی که حمد و نعمت و سلطنت مخصوص توست، نیست شریکی برای تو، اجابت می‌نمایم اجابت کردنی) **یقارن** ناگفته نماند که چنانکه در توضیح سابق اشاره کردیم، از مقارنت چنین استفاده می‌شود که احرام بدون گفتن تلبیه بسته نمی‌شود.

وقد أوجب المصنّف وغيره النية للتلبية أيضاً، وجعلوها مقدمة على التقرب بنية الإحرام بحيث يجمع النيتين جملة، لتحقق المقارنة بينهما، كتكبيرة الإحرام لنية الصلاة، وإنما وجبت النية للتلبية دون التحريم، لأن أفعال الصلاة متصلة حساً وشرعاً، فيكفي نية واحدة للجملة لغير التحريم من الأجزاء، بخلاف التلبية فإنها من جملة أفعال الحج وهي منفصلة شرعاً وحساً، فلا بد لكل واحد من نية. وعلى هذا فكان إفراد التلبية عن الإحرام وجعلها من جملة أفعال الحج أولى كما صنع في غيره.

وقد أوجب المصنّف.. توضیح: مصتف در کتاب های دیگرش و غیر ایشان برای تلبیه نیز نیت جداگانه واجب کرده اند همچنانکه برای خود احرام نیت واجب است و گفته اند نیت تلبیه را قبل از قصد قربت نیت احرام، بکند به این کیفیت که هر دو نیت (نیت تلبیه و نیت احرام) را یکجا جمع بکند و بعد از آن قصد قربت احرام نماید (به این صورت که قصد کند: احرام می بندم و تلبیه می گویم قربة الى الله - سپس جملات تلبیه را بگوید).

و این کیفیت برای اینکه مقارنت تلبیه و نیت احرام تحقق یابد چون مقارنت را آنها شرط می دانند همانطوری که مقارنت تکبیرة الاحرام با نیت نماز شرط است. اگر کسی گوید که چرا در تکبیرة الاحرام نماز، نیت جداگانه برای آن واجب نیست ولی در تلبیه، نیت جداگانه واجب است؟ جواب می فرماید به اینکه: چون در نماز، افعال نماز - چنانکه محسوس ماست و شرعاً چنین است - متصل به یکدیگرند پس یک نیت برای مجموع افعال نماز کافی است و لازم نیست برای هر کدام تک تک نیت کند، پس برای تکبیرة الاحرام هم که جزء افعال نماز است نیت جداگانه لازم نمی باشد.

اما در حج، افعال آن از همدیگر جدا می‌باشند چنانکه محسوس ماست و شرعاً نیز چنین است، بدین جهت برای هر یک از آنها نیت جداگانه لازم است پس برای تلبیه که جزء افعال حج است نیز نیت جداگانه باید کرد.

از اینجاست که باید گفت اگر مصتف تلبیه را جدای از احرام ذکر می‌کرد و آن را جزء افعال حج مستقلاً ذکر می‌کرد (یعنی می‌فرمود: افعال عمره عبارتند از: احرام، تلبیه، طواف و غیره) نه اینکه آن را یکی از واجبات احرام بداند، بهتر بود چنانکه در کتاب «دروس» چنین کرده.

ترجمه و شرح عبارت: **وقد أوجب.. یعنی مصتف و غیر ایشان، برای تلبیه نیز نیت را واجب کرده‌اند (همانطوری که برای احرام، نیت لازم است) و قرار داده‌اند نیت تلبیه را پیش از قصد قربت به نیت احرام بطوری که جمع بین آن دونیت کند در یک جا (و سپس قصد قربت کند، مثلاً اینطور قصد کند که: احرام می‌بندم و تلبیه می‌گویم برای حج تمتع قربةً الی الله) تا اینکه مقارنت بین نیت احرام و خود تلبیه تحقق یابد (چون مقارنت بین آنها شرط است) همچنانکه مقارنت تکبیرة الاحرام با نیت نماز، شرط است.**

**و انما وجبت.. یعنی و چرانیست برای تلبیه واجب شد اما برای تکبیرة الاحرام (در نماز) واجب نشده، زیرا افعال نماز متصل یکدیگرند هم از نظر حس و هم از نظر شرعی، بدین جهت کافی است یک نیت برای مجموع افعال نماز بشود (که تکبیرة الاحرام هم جزء آن افعال است) همانند غیر تکبیرة الاحرام از اجزاء دیگر نماز (که برای هر کدام از آنها نیت جداگانه لازم نیست بلکه در ضمن افعال نماز، یک نیت برای مجموع آنها کافی است) بخلاف تلبیه که از جزو افعال حج است و**

افعال حج جدای از یکدیگر هستند، هم از نظر شرع و هم از نظر حس، بدین جهت باید برای هر کدام از آن افعال، یک نیت جداگانه بشود.

و (شارح می فرماید که) بنابراین (وقتی که برای تلبیه نیت جداگانه لازم است) بهترین بود که تلبیه را جدای از احرام قرار می داد و (از واجبات احرام قرار نمی داد بلکه) از جزو افعال حج مستقلاً قرار می داد چنانکه مصتّف در غیر این کتاب چنین کرده.

وبعض الأصحاب جعل نية التلبية بعد نية الإحرام وإن حصل بها فصل، وكثير منهم لم يعتبروا المقارنة بينهما مطلقا. والنصوص خالية عن اعتبار المقارنة، بل بضعها صريح في عدمها.

وبعض الأصحاب جعل.. توضيح: آنچه که شارح از مصنف و غیرایشان نقل کرد اشتراط مقارنت حقیقی بود که هیچ فاصله‌ای بین نیت احرام و خود تلبیه واقع نشود ولی بعضی از فقهاء مقارنت عرفی را کافی دانسته‌اند و گفته‌اند نیت تلبیه را بعد از نیت احرام کند (به این صورت که قصد کند: احرام می بندم قربة الی الله سپس قصد تلبیه کند و جملات تلبیه را بگوید) گرچه بین خود تلبیه و بین نیت احرام فاصله می افتد به واسطه نیت تلبیه.

و بسیاری از فقهاء هیچگونه مقارنت بین تلبیه و نیت احرام را شرط نمی‌دانند (نه مقارنت حقیقی و نه مقارنت عرفی) و می‌گویند اگر فاصله بین آن دو بیفتد اشکال ندارد چه فاصله به نیت تلبیه و چه به غیر آن مثل اینکه در مسجد شجره مثلاً قصد احرام کند و سپس بعد از زمان کوتاهی در همانجا (و یا برخاسته قدری راه برود تا وقتی بسوی مکه معظمه براه افتاد) تلبیه بگوید چنانکه مقتضای روایات نیز همین است.

ترجمه و شرح عبارت: و بعضی الأصحاب.. یعنی بعضی از فقهاء (مقارنت حقیقی را شرط ندانسته بلکه مقارنت عرفی را شرط دانسته است به اینکه) قرار داده است نیت تلبیه را بعد از نیت احرام هر چند حاصل شود به سبب نیت تلبیه، فاصله (بین نیت احرام و خود تلبیه) و بسیاری از اصحاب، شرط ندانسته‌اند مقارنت بین نیت احرام و تلبیه را مطلقا نه مقارنت حقیقی چنانکه

مصنّف شرط دانست و نه مقارنت عرفی چنانکه بعضی اصحاب شرط دانست، و روایات هم خالی است از اشتراط مقارنت بلکه بعضی از روایات صریح است در شرط نبودن آن (چنانکه در بعضی روایات چنین دارد که... ثم قُم فامش هُنَيْئَةً فاذا استوت بک الارض فلبّ یعنی (وقتی که نیت حج یا عمره کردی) پس برخیز کمی راه برو و وقتی که زمین بر تو همواره شد (کنایه از اینکه به راه مکه معظمه افتادی) تلبیه بگو.

و "لبیک" نصب علی المصدر، وأصله، "لبا لك" أي إقامة، أو إخلاصاً، من "لب" بالمكان "إذا أقام به، أو من "لب الشئ" وهو خالصه. وثني تأكيداً أي إقامة بعد إقامة وإخلاصاً بعد إخلاص، هذا بحسب الأصل. وقد صار موضوعاً للإجابة، وهي هنا جواب عن النداء الذي أمر الله تعالى به إبراهيم بأن يؤذن في الناس بالحج ففعل.

### تحقیق در معنای لبیک

ولیبیک نُصِبَ علی المصدر... توضیح: کلمه - لبیک - منصوب است به یاء و نون چون تشبیه لبّ است و نصب آن بنا بر این است که مفعول مطلق می باشد و عاملش محذوف است زیرا در کتاب های نحوی گفته اند که: مفعول مطلق در چند مورد حذف عاملش بطور قیاسی واجب است، یکی از آن موارد جایی است که مفعول مطلق دلالت بر تکرار و تکثیر کند مثل لبیک که در اصل: «لَبَّأ لک» بوده و آن را تشبیه بسته اند شد «لَبَّيْن لک»، و در تقدیر چنین بوده: «أَلْبُ لَبَّيْن لک» أَلْبُ که عامل در مفعول مطلق و عامل در لک (که مفعول به است) بود حذف گردید و «لَبَّيْن لک» شد، سپس لام - لک - حذف گردید و «ک» ضمیر متصل بعد از مفعول مطلق واقع شده بود، مفعول مطلق را اضافه به آن کردند و نون در وقت اضافه حذف گردید و بصورت «لبیک» درآمد.

و لبّ در لغت یا به معنای اقامت است و آن از قول عرب گرفته شده که می گویند: لب بالامکان یعنی اقامت کرد در مکان، پس لبّاً لک یعنی اقامت کردنی برای تو.



ویا به معنای اخلاص (خالص کردن) است و آن از این قول عرب گرفته شده که می‌گویند: لَبَّ الشَّيْءَ يَعْنِي خَالِصٌ حَيْزِي، البته بنابراین، ریشه لغوی آن بضم لام است ولی در اشتقاق آن که «لَبَّالْكَ» باشد لام مفتوح است.

و جهت اینکه لَبَّأ را تشبیه بسته‌اند نه برای اینکه دلالت بر خصوص عدد (۲) کند بلکه بجهت دلالت بر تکثیر و تکریر و تأکید است (یعنی دلالت بر فرمانبری مکرر است) چون تشبیه، اولین مرتبه از مراتب تضعیف عدد است پس معنای لَبَّیک این است که اقامت می‌کنم بر طاعت تو اقامت کردنی بعد از اقامت کردنی (و این کنایه از اقامت مکرر و بسیار و پی‌درپی می‌باشد و مراد آن است که بی‌نهایت مطیعم) و یا معنای آن این است که خالص می‌کنم برای تو اطاعتم را خالص کردنی پس از خالص کردنی (کنایه از اخلاص پی‌درپی و بسیار می‌باشد).

آنچه تا اینجا گفته شد بحسب معنای اصلی و لغوی لَبَّیک بود ولی در استعمالات عرفی از معنای لغوی آن نقل داده و به معنای اجابت دعوت وضع کرده‌اند پس معنای لَبَّیک این است که اجابت می‌کنم دعوت تو را اجابت کردنی پس از اجابت کردنی (کنایه از اجابت پی‌درپی و بسیار می‌باشد).

و تلبیه در باب حج، جواب از آن دعوت و ندایی است که خداوند متعال امر فرمود حضرت ابراهیم را بعد از ساختن کعبه، به اینکه مردم را اعلام به حج خانه کند و حضرت ابراهیم بالای کوه ابوقبیس رفت و ندا کرد مردم را به حج و همه مسلمانان حتی کسانی که در صلب مردان و ارحام زنان تا روز قیامت می‌باشند او را اجابت کرده و لَبَّیک به ندای او گفتند.

ترجمه و شرح عبارت: **ولبیک**.. یعنی کلمه لبیک، منصوب (به یاء و نون) شده بجهت اینکه مفعول مطلق است (و عاملش - الب - بطور قیاسی و جوباً حذف شده) و اصل آن، «لَبَّالک» می باشد یعنی اقامه (اقامت کردنی) یا اخلاًصاً (خالص کردنی) **علی المصدر** جهت اینکه از مفعول مطلق، تعبیر به مصدر می کنند این است که چون مفعول مطلق همیشه مصدر است و اسمی غیر مصدر نیست **من لبّ بالمکان**.. این توضیح است برای معنای اول که اقامه باشد یعنی «لَبَّأ» به معنی اقامه می باشد بنابراینکه از قول عرب: «لَبَّ بالمکان» گرفته شده که این جمله در زمانی گفته می شود که انسان اقامت در آن مکان کرده باشد (و به عبارت دیگر لب بالمکان یعنی اقامت کرد در مکان) **أو من لبّ الشیء**.. این توضیح مربوط است به معنای دوم که اخلاًصاً باشد یعنی «لَبَّأ» به معنی اخلاًصاً بنابراین است که از قول عرب: **لَبَّ الشیء** (بضم لام) گرفته شده باشد که به معنای خالص و مغز چیز است.

فایده: تذکر این نکته لازم است که «لبیک» از «لَبَّی یلَبَّی» مشتق نشده است بلکه «لَبَّی یلَبَّی» از لبیک مشتق شده چون معنی «لَبَّی» این است که: لبیک گفت، و این نظیر **بَسْمَل** است که از **بِسْمِ اللّهِ** مشتق شده پس معنای **بَسْمَل** یعنی **بِسْمِ اللّهِ** گفت. این نکته را ادیب نامی محقق **نجم الاثمه رضی** استرآبادی در شرح کافیه معروف به «شرح رضی» ذکر کرده.

**وَتُنْبِی تَاکِیْدًا**.. یعنی «لَبَّأ» را تشبیه کردند (که لبیک شد) بجهت تاکید و مبالغه پس معنای لبیک یعنی اقامت کردنی بعد از اقامت کردن (و این بنا بر معنای اول لب است) و یا معنای لبیک: خالص کردنی بعد از خالص کردن می باشد (و این

بنابر معنای دوم لب است) هذا بحسب الاصل .. یعنی آنچه گفته شد، بحسب اصل لغوی آن است ولی این کلمه (در استعمالات عرفی، از اصل لغوی نقل شده و) وضع گردیده برای اجابت کردن (و جواب از برای ندای کسی) و این تلبیه در مورد بحث جواب است از ندایی که خداوند متعال امر فرموده به آن، ابراهیم را (یعنی امر فرمود که ابراهیم ندا دهد به مردم) به اینکه اعلام کند در بین مردم حج را، و حضرت ابراهیم هم چنین کرد.

بأن يؤذن في الناس.. چنانکه این امر را خداوند در قرآن حکایت کرده ﴿وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا... وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ﴾<sup>۱</sup> یعنی بیان کردیم و شناسانیدیم به حضرت ابراهیم، مکان خانه را تا آنکه در آنجا خانه بنا کند (وطواف نماید) و گفتیم او را بطریق وحی اینکه شریک مسازبه من چیزی را... و نداکن در میان مردم به گزاردن حج.

در علل الشرایع از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که:

«انّ الله تعالى لما أمر ابراهيم ينادى في الناس بالحج، قام على المقام فارتفع به حتى صار بازاء ابي قبيس فنادى في الناس بالحج فأسمع من في اصلاّب الرجال وأرحام النساء الى أن تقوم الساعة»<sup>۲</sup>

یعنی وقتی حق تعالی امر کرد ابراهیم علیه السلام را تا ندا کند در میان مردم برای گزاردن حج، ابراهیم بر بالای سنگی برآمد (که این زمان مشهور به مقام ابراهیم است) و آن مقام بالا آمد بطوری که با کوه ابوقیس برابر شد پس ندا کرد مردمان را بگزاردن

<sup>۱</sup> سوره حج، آیه ۲۵.

<sup>۲</sup> علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۲۰.

حج پس ابراهیم ندای خود را شنواند به تمام کسانی که در پشت مردان و ارحام زنان بودند و خواهند بود تا قیام روز قیامت.

و در حدیث تفسیر علی بن ابراهیم قمی است که: چون ابراهیم مأمور به اعلام گردید گفت: ای پروردگار من آواز من به همه جا نمیرسد، حق تعالی وحی فرستاد به او که از تو اعلام است و از من رسانیدن آن، پس ابراهیم بر بالای مقامی که در آن روز چسبیده به خانه کعبه بود، بر آمد و آن مقام بالا آمد به مرتبه‌ای که بلندتر از جمیع کوه‌ها گردید و ابراهیم دو انگشت خود را بر دو گوش خود گذاشته به طرف مشرق و مغرب ندا کرد که (أیها الناس کتب علیکم الحج الی البیت العتیق فاجیبوا ربکم) یعنی ای مردم بر شما واجب شد حج به سوی خانه عتیق پس اجابت کنید امر پروردگارتان را، پس اجابت کرد خدا را کسانی که زیر دریا‌های هفتگانه بودند، و کسانی که ما بین مشرق و مغرب بودند، و کسانی که در پشت مردان و ارحام زنان بودند، به گفتن تلبیه: لبیک اللهم لبیک، آیا نمی بینی مردم را که به حج می آیند در حالی که تلبیه می گویند، پس هر کسی که حج کند از امروز تا روز قیامت، از کسانی است که ندای خدا را اجابت کرده<sup>۱</sup>.

<sup>۱</sup> تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۳.

ویجوز کسر "إن" علی الاستثناف، وفتحها بنزع الخافض وهو لام التعلیل، وفي الأول تعمیم فكان أولى.

ویجوز کسر إن علی الاستثناف.. توضیح: همزه - ان - در «ان الحمد» جایز است به کسر خوانده شود، و جایز است به فتح، پیش از توضیح آن مقدمه ای ذکر کنیم و آن اینکه:

در علم نحو گفته اند که همزه - ان - در چند مورد واجب است به فتح خوانده شود و در چند مورد واجب است به کسر خوانده شود و در غیر این موارد جایز است هم فتح و هم کسر، به این معنی در هر موردی که مقام مقتضی افراد باشد فتحه داده می شود چون ان مفتوحه، اسم و خبرش را تأویل به مصدر می برد، و هر موردی که مقام مقتضی جمله باشد کسره داده می شود، زیرا ان مکسوره، اسم و خبرش را تأویل به مصدر نمی برد و جمله به حال خود باقی است.

یکی از مواردی که ان به فتح همزه خوانده می شود جایی است که ان با اسم و خبرش مجرور به حرف جر باشد مانند «عجبت من ان زیدا قائم» که تأویل می شود به: عجبت من قیامک.

و یکی از مواردی که ان به کسر همزه خوانده می شود جایی است که ان با اسم و خبرش در ابتدا کلام واقع شود و به عبارت دیگر جمله مستانفه باشد (چه استیناف به اصطلاح نحویین و چه به اصطلاح بیانیین که توضیح این دو اصطلاح بعداً خواهد آمد).

و یکی از مواردی که فتح و کسر همزه هر دو جایز است جایی است که ان با اسم و خبرش در محل تعلیل واقع شود مثل این آیه قرآن: ﴿إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ

البُرِّ الرَّحِيمِ» که جایز است فتح همزه «انه هو»، چون لام تعلیل در تقدیر می باشد و تقدیرش «لانه» می باشد و در بالا گفته شد که حرف جر وقتی برای آن داخل شود (چه لفظاً و چه تقدیراً) همزه آن مفتوح می گردد و در اینجا حرف جر همان لام تعلیل مقدر می باشد. و جایز است کسر همزه - انه - بنابراینکه تعلیل مستأنف باشد یعنی جواب سؤال مقدر، گویا کسی گفته: لِمَ كنتم تدعوه من قبل، در جواب گفته شده: انه هو البر الرحيم، و معنای استیناف بنابراین اصطلاح بیانین همین است که جواب سؤال مقدر باشد چنانکه به زودی توضیح بیشتر خواهیم داد.

حال که این مقدمه دانسته شد گوئیم ان در - ان الحمد والنعمة - نیز از مواردی است که دو وجه در آن جایز است هم فتح و هم کسر، اما کسره بنابراینکه جمله مستأنفه است و جواب از سؤال مقدر، گویا کسی سؤال می کند که آیا مگر حمد و نعمت و سلطنت از برای اوست که او را اجابت می نمایی؟ در جواب می گوید: آری «ان الحمد والنعمة والملك لك».

و اما فتح همزه آن بنابراینکه لام تعلیل قبل از آن حذف شده و در اصل - لأن الحمد - بوده.

ترجمه و شرح عبارت: **ويجوز كسر..** یعنی جایز است کسر همزه - انّ - بنابراینکه جمله مستأنفه باشد و (جایز است) فتح همزه آن بنابراینکه حرف جر (قبل از آن) حذف شده که آن لام علت باشد (و در تقدیر: لان الحمد والنعمة، بوده).

**على الاستيناف** در استیناف (جمله مستأنفه) دو اصطلاح است: اصطلاح نحویین و اصطلاح بیانین (اهل بلاغت).

جمله مستأنفه در اصطلاح نحویین دو نوع است:

۱. جمله‌ای که در ابتدا کلام واقع می‌شود مثل اینکه ابتداءً بگویی: زید قائم.
۲. جمله‌ای که منقطع از جمله قبلی باشد مثل آیه: «وَلَا يَخْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» - جمله «ان العزه الله جميعا» مستانفه است و منقطع از جمله قبل است.

و در اصطلاح اهل بلاغت: جمله مستانفه آن جمله‌ای است که جواب از سؤال مقدری باشد و این سؤال از جمله اول ایجاد می‌شود.

و این بر سه قسم است زیرا جمله اول که سؤال را بوجود می‌آورد گاهی سؤال از سبب حکم است بطور مطلق یعنی سبب معین منظور نیست مانند این شعر عربی که:

قال لی کیف انت قلت علیل      سهَرَّ دَائِمٌ و حزن طویل

مصراع دوم جمله مستانفه است، در جواب سؤالی که از جمله - قلت علیل - بوجود می‌آید و آن سؤال این است که سبب و علت بیماری توجه است؟ در جواب گوید: سه‌ر دایم و حزن طویل، و در عرف و عادت هرگاه بگویند فلان شخص مریض است، سؤال از علت و مرض او می‌شود بطور مطلق نه آنکه در سؤال معین کنند و بگویند آیا سبب مرض و علت او سردرد است یا پا درد، بیدار خوابی است یا اندوه فراوان، بخصوص در مورد بیدار خوابی و حزن طویل اگر کسی بگوید من بیمارم، به ذهن انسان نمی‌آید که از او پرسد آیا علت بیماری تو بیدار خوابی است؟ پس سؤال از مطلق مرض است نه مرض مخصوص.

قسم دوم - گاهی سؤالی که از جمله اول بوجود می‌آید سؤال از سبب خاص است مانند آیه: «وَمَا أُبْرئِ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ»، از جمله اول که و ما ابری نفسی باشد این سؤال پیدا می‌شود که چگونه تبری نمی‌کند نفس خود را از بدی، مگر نفس امرکننده به بدی هاست؟ در جواب گفته می‌شود: ان النفس لامارة بالسوء. و دلیل اینکه سؤال در اینجا از سبب خاص است، این است که جواب تأکید شده به وسیله - ان - و لام تأکید، زیرا در جایی که جواب از مطلق سبب باشد تأکید نمی‌شود بلکه جواب از سبب خاص با تأکید می‌آید، زیرا سائل در سبب خاص متردد است و نمی‌داند این سبب علت حکم است یا سبب دیگرولی در سؤال از مطلق سبب چون سبب خاصی در نظر نیست پس تردید هم نیست.

حال که این قسم از استیناف معلوم شد گوئیم که در جملات تلبیه هم اگر - ان - به کسر خوانده شود استیناف از این قسم دوم می‌باشد، به دلیل اینکه با کلمه ان تأکید شده و سؤالی که از جمله اول یعنی «لبیک اللهم لبیک» ایجاد می‌شود، این است که آیا مگر حمد و نعمت و سلطنت از برای اوست که او را اجابت می‌نمائی؟ در جواب می‌گوید: ان الحمد والنعمة والملك لك.

قسم سوم - گاهی جمله اول که سؤال را می‌فهماند سؤال از غیر سبب مطلق و سبب خاص است مثل این آیه قرآن: «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ» یعنی ملائکه بر ابراهیم وارد شدند و سلام کردند، گویا کسی می‌گوید ابراهیم به آنها چی فرمود، جمله «قال سلام»، جواب این



سؤال است که حضرت ابراهیم هم سلام به آنها داد پس جمله «قال سلام» جمله مستانفه است.

و تفصیل این مباحث در کتاب مطول و مختصر در باب فصل و وصل است. رجوع به آنجا کنید.

وهو لام التعلیل ضمیر - هو - به خافض بر می گردد.

وفی الاول تعمیم .. توضیح: شارح می فرماید که بهتر کسر - إن - است، زیرا اگر به فتح خوانده شود و لام تعلیل مقدر باشد، معنای عبارت تلبیه این می شود که گفتن تلبیه و اجابت کردن من، علتش خصوص این است که چون حمد و نعمت و سلطنت از آن توست، نه صفات دیگر خداوندی.

اما اگر به کسر خوانده شود، معنای عبارت تلبیه این می شود که علت تلبیه و اجابت کردن من، خصوص آن علت مذکور نیست بلکه اجابت می کنم تو را چه به خاطر آن علت و چه بخاطر صفات دیگر خداوندی.

پس چون در کسر - إن - عمومیت علت استفاده می شود بهتر است.

و ممکن است تعمیم را در اینجا چنین توضیح دهیم که: اگر به فتح همزه خوانده شود، معنای عبارت تلبیه این می شود که اجابت می کنم تو را به علت اینکه حمد و نعمت و سلطنت مخصوص توست، مفهومی این می شود که اگر حمد و نعمت و سلطنت مخصوص تو نبود اجابت نمی کردم.

اما اگر به کسر همزه خوانده شود معنای عبارت تلبیه این می شود که بطور مطلق اجابت می کنم تو را چه حمد و نعمت و سلطنت مخصوص تو باشد یا نباشد.

و در اینجا معانی دیگری برای تعمیم گفته‌اند که این شرح گنجایش بیش از این را ندارد.

**وفی الاول.. یعنی و در اولی (یعنی کسران) تعمیم است پس آن بهتر است.**

(ولبس ثوبی الإحرام) الکائنین (من جنس ما یصلي فيه) المحرم، فلا يجوز أن يكون من جلد، وصوف، وشعر، ووبر ما لا يؤکل لحمه، ولا من جلد المأکول مع عدم التذکية، ولا في الحریر للرجال، ولا في الشاف مطلقا، ولا في النجس غیر المعفو عنها في الصلاة.

### ۳- لباس احرام

(ولبس ثوبی الاحرام)... توضیح: سوم از واجبات احرام، پوشیدن دو لباس احرام است که یکی از آنها را ازار (به کسرهمزه یعنی لنگ) و دیگری را رداء گویند. ازار بایستی از ناف تا زانورا بپوشاند و رداء، بایستی دوشانه و یا یکی از آنها را بپوشاند.

و باید لباس احرام لباسی باشد که نماز خواندن در آن صحیح باشد، بنابراین جایز نیست لباس احرام از پوست و پشم و مو و کرک حیوان حرام گوشت باشد چون نماز در اینها صحیح نیست، و همچنین از پوست حیوان مرده حلال گوشت نباشد، و نیز احرام در لباس ابریشمی جایز نیست البته برای خصوص مردان و اما برای زنان جایز است.

و نیز جایز نیست در لباسی که شفاف و بدن نماست چه در رداء و چه در ازار، و نیز جایز نیست در لباس نجسی که نجاست آن در نماز عفو نشده مثل اینکه در لباس خون بیشتر از درهم بغلی باشد، درهمه اینها احرام صحیح نیست، چون نماز در آنها صحیح نیست چنانکه در کتاب الصلوة گذشت.

ترجمه و شرح عبارت: **ولبس**.. (این کلمه بصیغه مصدر خوانده شود نه فعل ماضی) یعنی و (نیز واجب است) پوشیدن دولباس احرام که اینها از جنس چیزی باشند که **مُحَرَّم** (حاجی) صحیح است در آن نماز بخواند، بنابراین جایز نیست لباس احرام از جنس پوست و پشم و مو و کرک حیوان حرام گوشت باشد **مَالَا يُؤْكَل** این کلمه مضاف الیه است برای هر کدام از جلد و صوف و شعر و **وَبَرِّ وَلَا مِنْ جِلْدٍ**.. یعنی و نیز جایز نیست لباس احرام از جنس پوست حیوان حلال گوشتی که ذبح نشده (یعنی خودش مرده) بوده باشد **وَلَا فِي الْحَرِيرِ**.. یعنی و نه در لباس ابریشم برای مردان (و اما برای زنان جایز است چنانکه بعد از این مصتف تصریح خواهد کرد) **وَلَا فِي الشَّافِ**.. یعنی و نه در لباس نازک بدن نما **مَطْلَقًا** یعنی چه در ازار (لنگ) و چه در رداء (ولی بعضی از فقهاء شفاف بودن را در ازار فقط ممنوع کرده اند نه در رداء) و ممکن است معنی مطلقا این باشد که: چه برای زنان و چه برای مردان **وَلَا فِي النَّجَسِ**.. یعنی و نه در لباس نجسی که عفو نشده از نجاست آن در نماز غیر **المعفو عنها**.. یادآوری می شود که در کتاب الصلوة گذشت که نجاستی که در نماز از آن عفو شده دو چیز بود:

۱. خونی که کمتر از درهم بغلی باشد.
  ۲. خون جراحت و دمل با شرایطش.
- پس هر کدام از این دو خون در لباس احرام باشد اشکالی ندارد.

ويعتبر كونهما غير مخيطين، ولا ما أشبهه المخيط كالمحيط من اللبد، والدرع المنسوج كذلك، والمعقود. واكتفى المصنف عن هذا الشرط بمفهوم جوازه للنساء.

(يأتزر بأحدهما، ويرتدي بالآخر) بأن يغطي به منكبيه، أو يتوشح به بأن يغطي به أحدهما، وتجاوز الزيادة عليهما، لا النقصان.

والأقوى أن لبسهما واجب، لا شرط في صحته، فلو أخل به اختياراً أثم وضح الإحرام.

ويعتبر كونهما غير.. توضيح: شرط است که این دو لباس احرام دوخته نباشند (پس بنابراین جایز نیست احرام در پیراهن و یا قبا و یا شلوار) و شبیه به دوخته هم نباشند مثل لباسی که از پشم و موی درهم رفته درست شده که تمام بدن را پوشاند یعنی لباسی که از نمد می‌مالند و بصورت بالاپوش (روپوش) در می‌آید بدون آنکه در آن دوختی بکار رفته باشد، چنین لباسی شبیه به لباس دوخته است. و دو مثال دیگر در عبارت شرح خواهیم داد.

البته این شرط مخصوص مردان است و مصتّف آن را ذکر نکرد بجهت اینکه احتیاج به ذکرش نبود، زیرا از عبارتی که بعداً خواهد فرمود، آن شرط استفاده می‌شود و آن اینکه فرموده: برای زنان، احرام در لباس دوخته جایز است، و مفهوم این عبارت این است که برای مردان جایز نیست.

ترجمه و شرح عبارت: و يعتبر.. یعنی شرط است اینکه دو جامه احرام دوخته نباشند (و اگر در لباس دوخته احرام ببندد باید یک گوسفند بکشد) و شبیه به دوخته هم نباشند مثل لباسی که محیط بر بدن، (روپوش) از نمد درست شده

باشد (بدون اینکه در آن دوختی بکاررفته باشد پس این لباس شبیه به لباس دوخته است) لبد (به فتح لام و باء) یعنی پشم و موی پُرپشت و درهم رفته و به هم مالیده شده که به آن نَمَد گویند.

**والدرع المنسوج كذلك** .. (این مثال دوم است) هر لباسی که دست‌های انسان در دست او داخل گردد و آستین دارد که شبیه به پیراهن و قبا باشد آن را درکلام عرب، درع گویند حال اگر اینگونه لباس را طوری بافته باشند که بدون اینکه دوختی در آن بکاررفته باشد تمام بدن را بپوشاند این لباس هم شبیه به لباس دوخته است.

دریک حدیثی دارد که: **و لا ثوباً تُدْرَعُه** .. یعنی در حال احرام نپوش لباسی را که شبیه پیراهن و قبا بدون دوخت آن را درست کرده باشی چنانکه مرحوم مجلسی اول در کتاب «روضه المتقین» تفسیر کرده.

پس از آنچه ذکر کردیم معلوم می‌شود که مقصود از درع در عبارت شارح، زره جنگی نمی‌باشد چنانکه بعضی خیال کرده‌اند.

کذلك این کلمه حال است از - المنسوج - «ذلك» اشاره به محیط است یعنی درعی که بافته شده بطور احاطه بر بدن (نه اینکه اول تکه تکه بافته شده باشد و سپس به وسیله دوختن به همدیگر وصل کرده باشند تا احاطه بر بدن پیدا کند).

**والمعقود** (مثال سوم است) یعنی و لباسی که باگره خوردن درست شده بدون اینکه دوختی در آن بکاربرده شده باشد، چنین لباسی هم شبیه به لباس دوخته است.

**واکتفی المصنّف**.. کلمه - اکتفی - در اینجا به معنای استغنی می باشد به دلیل اینکه با حرف عن متعدی شده و گرنه، اکتفی با حرف باء متعدی می شود پس معنی عبارت این است که: بی نیاز شد مصنّف از ذکر این شرط (که دوخته نباشند) به واسطه مفهوم جواز لباس دوخته برای زنان (در عبارت بعدی که فرموده: *يجوز فی الحریر والمخیط للنساء*).

**یأتزر باحدهما**.. (این جمله حالیه است و بیان می کند کیفیت پوشیدن دو لباس احرام را) یعنی در حالی که محرم یکی از دولباس را ازار (لنگ) قرار دهد و دیگری را رداء کند (و مثل عبا بدوش بیندازد) **بان یغطی**.. (این جمله بیان می کند یرتدی را) یعنی ارتداء این است که: بپوشاند با آن لباس دیگر، هر دو شانه اش را به ضمیر به - الاخر - بر می گردد **او یتوشح به عطف است بر - یرتدی -** در عبارت مصنّف و ضمیر - به - بر می گردد به - الاخر - یعنی (آن لباس دیگر را یا باید مثل عبا بدوش بیندازد که هر دو شانه اش را بپوشاند) و یا اینکه آن را حمایل کند به این معنی که بپوشاند با آن، یکی از دو شانه را (به این کیفیت که یک طرف لباس را زیر یک بغل قرار دهد و با باقی آن روی شانه دیگرش را بپوشاند همانند حمایل کردن شمشیر که آن را به یک شانه آویزان می کنند) **احدهما ضمیر بر می گردد به - منکبیه -** که تشبیه منکب است.

**و يجوز الزیادة**.. مطلب دیگری است یعنی جایز است بیش از دو لباس بپوشد بجهت حفظ از سرما و گرما، ولی کمتر از دو تا جایز نیست.

**والاقوی ان**.. مطلب دیگر است توضیحش اینکه: اقوی این است که وجوب پوشیدن لباس احرام، وجوب تکلیفی است نه وجوب شرطی یعنی پوشیدن

لباس خودش واجب مستقلی است و شرط صحت احرام نیست، بنابراین اگر عمداً لباس احرام را نپوشد گناه کرده چون ترک عمل واجب نموده ولی احرامش صحیح است، اما اگر پوشیدن لباس شرط صحت بود اگر نمی پوشید احرامش بسته نمی شد صحته صحت احرام اُخْلَ به ضمیر برمی گردد به - لبسهما - .



(والقارن یعقد إحرامه بالتلبیة) بعد نية الإحرام، (أو بالإشعار، أو التقلید) المتقدمین، وبأیهما بدأ استحب الآخر. ومعنی عقده بهما علی تقدیر المقارنة واضح فبدونهما لا یصح أصلاً. وعلی المشهور یقع ولكن لا یحرم محرّمات الإحرام بدون أحدهما.

(والقارن یعقد احرامه... توضیح: تا اینجا سخن مربوط به نیت احرام حج تمتع بود و حالاً سخن در نیت احرام حج قران است که می فرماید: در حج قران شخص مخیر است بین اینکه احرامش را پس از نیت، به واسطه گفتن تلبیه بیند و یا اینکه به واسطه اشعار و یا تقلید کردن قربانی که به همراه آورده، بیند (و معنای اشعار و تقلید در مباحث سابقه گذشت).

و اول به هر کدام که احرامش را بست، دومی مستحب می شود یعنی اگر ابتداءً به تلبیه احرامش را بست، مستحب است که قربانی را اشعار و یا تقلید هم بکند، و اگر ابتداءً به اشعار و یا تقلید احرامش را بست، مستحب است تلبیه هم بگوید.

سپس شارح می فرماید که: معنای بسته شدن احرام به یکی از تلبیه و یا اشعار و تقلید - بنابراینکه مقارنت بین نیت احرام و بین تلبیه (و یا اشعار و تقلید) را شرط بدانیم - این است که اگر مقارنت تحقق نشود، احرام واقع نمی شود اصلاً.

و اما بنابراینکه مقارنت را شرط ندانیم که می تواند تلبیه و یا اشعار و تقلید را بعد انجام دهد، معنای بسته شدن احرام به یکی از آنها این است که احرام به واسطه نیت واقع می شود (و به عبارت دیگر شروع در احرام به واسطه نیت تحقق می یابد) ولی تا وقتی که هنوز یکی از تلبیه و یا اشعار و تقلید را انجام نداده، محرّمات احرام براو حرام نیست و می تواند یکی از محرّمات سی گانه احرام را (که بعداً مفصلاً

خواهد آمد) انجام دهد، و اگر انجام داد دیگرگناه و کفاره بر او نیست، و نیز می تواند احرامش را بهم زند و باطل سازد.

ترجمه و شرح عبارت: **والقارن**.. یعنی کسی که وظیفه اش حج قران است، ببندد احرامش را - پس از نیت احرام - (به یکی از این دو امر که یا: به واسطه گفتن تلبیه و یا به واسطه اشعار و یا تقلید کردن قربانی که معنای این دو کلمه سابقاً گذشت) که اشعار عبارت بود از شکافتن کوهان شتر از طرف راست، و تقلید عبارت بود از آویزان کردن کفش خود که در آن نماز خوانده به گردن گوسفند) و **بایهما بدء**.. یعنی به هر کدام از (تلبیه) و (اشعار یا تقلید) که ابتداء کند، دیگری مستحب می شود (پس اگر مثلاً ابتدا کرد به اشعار و یا تقلید و احرامش را به آن بست، گفتن تلبیه نیز برای او مستحب می شود و همچنین به عکس).

**و معنی عقده بهما**.. یعنی و معنای بستن احرام به تلبیه و یا اشعار و تقلید - بنا بر شرط بودن مقارنت (بین نیت احرام و بین یکی از آنها، چنانکه مصنف و جماعتی شرط می دانند) - واضح است پس بدون مقارنت، احرام واقع نمی شود به هیچ وجه **فبدونها** در بعضی از نسخه های کتاب، این کلمه با ضمیر مؤنث است (چنانکه ثبت کردیم) و در بعضی از نسخه ها به ضمیر تثنیه است (یعنی **فبدونهما**).

بنا بر نسخه اول، ضمیر به مقارنت بر می گردد چنانکه توضیح داده شد و بنا بر نسخه دوم ضمیر به تلبیه و به اشعار و تقلید بر می گردد.

**و علی المشهور**... یعنی و اما بنا بر قول مشهور (که مقارنت را شرط نمی دانند) احرام واقع می شود (به واسطه نیت آن، بدون تحقق مقارنت) ولی حرام نمی شود

(بر او) به سبب این احرام، محرمات احرام بدون وقوع یکی از تلبیه و یا اشعار و تقلید (یعنی تا وقتی که هنوز یکی از آنها را انجام نداده، چیزی از محرمات احرام بر او حرام نیست) محرمات الاحرام این جمله فاعل است برای - لایحرم - .

(ویجوز) الإحرام في (الحرير والمخيطة للنساء) في أصح القولين على كراهة، دون الرجال والخنثى.

(ویجزئ) لبس (القباء)، أو القميص (مقلوبا) بجعل ذيله على الكتفين، أو باطنه ظاهره من غير أن يخرج يديه من كميته. والأول أولى وفاقا للدروس والجمع أكمل. وإنما يجوز لبس القباء كذلك (لو فقد الرداء) ليكون بدلا منه. ولو أخل بالقلب، أو أدخل يده في كفه فكلبس المخيط، (و) كذا يجزئ (السراويل لو فقد الإزار) من غير اعتبار قلبه. ولا فدية في الموضوعين.

(ویجوز) الإحرام... جایز است احرام در لباس ابریشم ولباس دوخته، برای زنان بنا بر صحیح ترین دو قول، البته بطور مکروه، ولی برای مردان و خنثی ها جایز نیست.

(ویجزئ) لبس القباء... مسأله دیگر است توضیح آن اینکه: اگر رداء پیدا نکند برای دوش انداختن، می تواند از لباس دوخته (مثل پیراهن و قباء و مانند آن) به جای آن استفاده کند، البته باید آن را وارونه کند و برای وارونه دو تفسیر می کند:

۱. اینکه دامن لباس را بالا کند و به دوش اندازد و طرف بالای لباس را آویزان کند.

۲. اینکه آن را پشت و رو کند و به دوش اندازد بدون اینکه دست هایش را در آستین های لباس کند.

شارح می فرماید: بر طبق معنای اول انجام دهد بهتر است، سپس می فرماید که اگر به هر دو عمل کند (که هم پشت و رو کند و هم دامن لباس را بالا کند و به دوش

اندازد) کاملتر است (و موافق احتیاط نیز می‌باشد، زیرا روایات بطور مختلف در تفسیر وارونه وارد شده و با عمل به هر دو معنی، عمل به همه روایات می‌شود).  
و اگر چنانچه لباس را وارونه نکند و یا اگر وارونه (به معنای دوم) کند ولی دست‌هایش را در آستین‌های لباس کند حرام خواهد بود و بر او کشتن یک گوسفند (به عنوان کفاره) واجب می‌شود همانند پوشیدن لباس دوخته که از محرمات احرام است و باید کفاره آن را بدهد.

ترجمه و شرح عبارت: **و یُجْزَى..** یعنی کفایت می‌کند پوشیدن قباء و یا پیراهن بطور وارونه (و وارونه کردن به دور جور می‌شود یا:) به قرار دادن دامن آن را بر روی دو شانه و یا (به قرار دادن) باطن آن را ظاهرش (یعنی پشت و رو کند) بدون اینکه بیرون کند دودستش را از دو آستین قباء، و معنای اول بهتر است (که عمل به آن کند) و در این معنی موافقت با کتاب «دروس» مصنّف کرده‌ایم، و جمع کردن بین آن دو معنی (که به هر دو عمل نماید) کاملتر است و **انما یجوز..** (این جمله مقدمه است برای عبارت متن مصنّف) یعنی در صورتی پوشیدن قباء بطور وارونه جایز است که رداء (برای پوشاندن شانه‌ها) پیدا نکند، تا اینکه قباء به جای رداء باشد **کذلک یعنی بطور وارونه ولو أخلّ..** یعنی و اگر چنانچه اختلال کند به قلب (و قباء را وارونه نکند) و یا (اگر وارونه کند بطور پشت و رو) داخل کند دستش را در آستین‌های قباء، پس مثل پوشیدن لباس دوخته خواهد بود (که باید کفاره بدهد ولی احرامش صحیح است).

**(و) کذا یجزي (السر او یل...)** توضیح همانطوری که اگر رداء پیدا نکند برای دوش انداختن، از لباس دوخته می‌تواند استفاده کند همچنین اگر لنگ پیدا نکند، می‌تواند از لباس دوخته (مثل شلوار) استفاده کند و دیگر در اینجا لازم نیست آن را وارونه کند.

و در هر دو مساله (نبود ازار و نبود رداء) لازم نیست بجهت پیدا نشدن آنها، گوسفند بکشد.

ترجمه و شرح عبارت: **و کذا یجزي** .. یعنی و نیز کافی است پوشیدن شلوار در صورتی که ازار (لنگ) پیدا نکند، بدون اینکه وارونه کردن آن شرط باشد **السر او یل جمع سروال معرب شلوار است و لا فدیة فی الموضعین** یعنی کفاره واجب نیست در دو مورد مذکور (مفقود شدن ازار و مفقود شدن رداء).

(ویستحب للرجل)، بل لمطلق الذکر: (رفع الصوت بالتلبیة) حیث یحرم إن کان راجلا بطریق المدینة، أو مطلقا بغيرها. وإذا علت راحلته البیداء راکبا بطریق المدینة، وإذا أشرف علی الأبطح متمتعا. وتسیر المرأة والخنثی، ویجوز الجهر حیث لا یسمع الأجنبي. وهذه التلبیة غیر ما یعتقد به الإحرام إن اعتبرنا المقارنة، وإلا جاز العقد بها، وهو ظاهر الأخبار.

## مستحبات احرام

- (ویستحب للرجل).. توضیح: مستحب است برای مرد (بلکه برای هر مذکری چه بالغ باشد و چه غیر بالغ) اینکه در چند جا با صدای بلند تلبیه بگوید:
۱. در جایی که احرام می بندد آن وقتی که پیاده است برای حاجی که از راه مدینه به حج می رود.
  ۲. در جایی که احرام می بندد چه پیاده باشد و چه سواره، برای حاجی که از غیر راه مدینه به حج می رود.
  ۳. در وقتی که حاجی در راه مدینه در حال سواره، مرکبش به بیابان بیداء برسد و آن همان بیابان مخصوصی است بین مکه و مدینه که لشکر سفیانی را در وقت ظهور حضرت حجت عَلَيْهِ السَّلَام به خود فرو می برد، و در فاصله یک میلی یعنی چهار فرسخی مسجد شجره به طرف مکه در دست چپ جاده واقع است.
  ۴. کسی که برای حج تمتع از مکه احرام بسته و خارج شود به طرف عرفات، وقتی که در مسیرش نزدیک به ابطح (سیلگاه وادی مکه) رسید چه سواره باشد و چه پیاده، تلبیه بصدای بلند بگوید.

ترجمه و شرح عبارت: **ویستحب**.. یعنی مستحب است برای مرد - بلکه برای هر مذکری (چه بالغ و چه غیر بالغ) - اینکه صدایش را بلند کند به تلبیه (در چند جا، یکی: آنجایی که احرام می‌بندد در صورتی که پیاده است در راه مدینه او **مطلقا** بغیرها یعنی و یا چه پیاده و چه سواره اگر در غیر راه مدینه باشد **و اذا علت**.. و (جای دوم: زمانی که مرکبش بالای بیداء قرار بگیرد در حال سواره در راه مدینه (ناگفته نماند که قرار گرفتن بالای بیداء، کنایه از رسیدن مرکب به بیداء است یعنی روی بیداء قرار بگیرد و تعبیر به **علو** بخاطر آن است که سواره است نه بخاطر این باشد که بیداء جای بلندی باشد چون چنانکه گفته‌اند بیداء زمین همواری است و در بلندی قرار نگرفته، و خلاصه اینکه در کلام عرب، از رسیدن سوار بر جایی، تعبیر به **علو** سوار بر آنجا می‌کنند) **و اذا أشرف**.. یعنی و (جای سوم: آن وقتی که مشرف شود به **أبطح** (یعنی به جایی برسد که **أبطح** از آنجا دیده می‌شود) در حالی که احرام به حج تمتع از مکه بسته **الابطح** نام وادی است میان مکه و منی، و **ابطح** در لغت به معنای گذرگاه سیل است که در آن سنگریزه فراوان باشد و وادی مذکور چون گذرگاه سیل وادی مکه است بدین جهت **أبطح** نامیده شده و **تسرى المرأة**.. یعنی ولی زن آهسته بگوید، و جایز است بلند بگوید در صورتی که نامحرمی نباشد.

**وهذه التلبیه**.. مطلب دیگری است توضیحش اینکه: بنا بر فتوای مصتف که مقارنت بین نیت احرام و تلبیه را واجب می‌داند، تلبیه‌ای که در وقت رسیدن به بیداء و یا **ابطح** می‌گوید، غیر تلبیه وقت احرام خواهد بود چون بین محل احرام و



بین بیداء ویا ابطح، فاصله زیادی واقع شده، پس بنابراین، تلبیه وقت احرام را در میقات آهسته بگوید و تلبیه بلند را بگذارد برای بیداء ویا ابطح.

و اما بنا بر فتوای مشهور که مقارنت بین نیت احرام و تلبیه را واجب نمی دانند، جایز است تلبیه در بیداء را همان تلبیه ای قرار دهد که با آن احرام را می بندد، پس بنابراین دیگر در میقات تلبیه آهسته نخواهد داشت بلکه فقط نیت احرام را در آنجا کند و تلبیه را بگذارد برای بیداء که در آنجا با صدای بلند با آن احرامش را ببندد. و ظاهر روایات نیز همین است چون حاصل روایات چنین است که اولین تلبیه حاجی که سواره است، در زمین بیداء می باشد و معلوم است که اولین تلبیه همان تلبیه ای است که با آن احرامش را می بندد.

ترجمه و شرح عبارت: **وهذه التلبیة..** یعنی این تلبیه (در بیداء ویا در ابطح) غیر آن تلبیه ای است که احرام را با آن می بندد اگرما (به فتوای مصتّف قائل شویم) مقارنت (بین نیت احرام و تلبیه) را شرط بدانیم.

وگرنه (اگر مقارنت را شرط ندانیم) جایز است بستن احرام با آن تلبیه ای که در بیداء ویا ابطح می گوید، و همین هم ظاهر روایات است.

(وليجدد عند مختلف الأحوال) برکوب و نزول، و علو و هبوط، و ملاقاته أحد، و يقظة و خصوصاً بالأسحار، و أدبار الصلوات، (و يضاف إليها التلبيات المستحبة) و هي ليبيك ذا المعارج ليبيك ...

(و ليجدد عند مختلف الأحوال) .. توضیح: مستحب است در حالات مختلفى تلبیه را تکرار کند و آن حالات مثل وقت سوار شدن، پیاده شدن، بالای بلندی رفتن، سرازیر شدن، برخورد با کسی، بیدار شدن از خواب، و مخصوصاً در وقت سحرها و بعد از نمازها تأکید بر آن شده.

و يضاف إليها التلبيات ... توضیح: مستحب است به تلبیه مذکور، تلبیه های مستحب را اضافه کند و آن عبارت است از این جملات:

«ليبيك ذا المعارج ليبيك، ليبيك داعياً الى دارالسلام ليبيك، ليبيك غفار الذنوب ليبيك، ليبيك اهل التلبية ليبيك، ليبيك ذا الجلال والإكرام ليبيك، ليبيك مَرهوباً و مرغوباً اليك، ليبيك تُبديءُ والمعادُ اليك، ليبيك كَشَّافُ الكُرب العظام ليبيك، عبدُكُ و ابنُ عَبْدِكَ ليبيك، ليبيك يا كريم ليبيك»

در این جملات حرف نداء در فصول تلبیه ها محذوف است یعنی مثلاً تقدیر: یا ذا المعارج و یا داعياً الى دارالسلام است. و ترجمه آن جملات این است: اجابت می کنم ای کسی که مالک آسمان هایی که ملائکه در آنها بسوی تو عروج می کنند (این معنی یکی از معانی ذا المعارج است و معانی دیگری برای آن شده هر که خواهد رجوع کند به «مرآة العقول»<sup>۱</sup> علامه مجلسی اجابت می کنم، اجابت می کنم ای کسی که بنده خود را بسوی دار سلامتی که بهشت باشد

<sup>۱</sup> مرآة العقول، ج ۱۷، ص ۲۶۶.

می‌خوانی (واین اشاره است به آیه قرآن: ﴿وَاللّٰهُ يَدْعُوۡلِيۡ دَارِ السَّلَامِ﴾<sup>۱</sup>) اجابت می‌کنم، اجابت می‌کنم ای کسی که گناهان را می‌آمرزی اجابت می‌کنم، اجابت می‌کنم ای کسی که سزاوار و لایق تلبیه هستی اجابت می‌کنم، اجابت می‌کنم ای صاحب جلال و بزرگواری اجابت می‌کنم، اجابت می‌کنم ای کسی که ترسیده می‌شوی (یعنی از تو می‌ترسند) و بسوی تو امیدوارند اجابت می‌کنم، اجابت می‌کنم تو ابتدا کننده هر موجود هستی (یعنی موجودات را تو خلق کردی) و برگشت آنها بسوی توست اجابت می‌کنم، اجابت می‌کنم ای کسی که برطرف کننده گرفتاری‌ها و غم‌ها هستی اجابت می‌کنم، اجابت می‌کنم من بنده توام و پسر دوبرنده تو، اجابت می‌کنم، ای باکرامت اجابت می‌کنم.

---

<sup>۱</sup>سوره یونس، آیه ۲۵.

و یقطعها المتمتع إذا شاهد بیوت مکه) و حدّها عقبه المدنیین إن دخلها من أعلاها، و عقبه ذی طوی إن دخلها من أسفلها (والحاج إلى زوال عرفة، والمعتمر مفردة إذا دخل الحرم) إن كان أحرم بها من أحد المواقیت. و إن كان قد خرج لها من مکه إلى خارج الحرم، فإذا شاهد بیوت مکه إذ لا یكون حینئذ بین أول الحرم وموضع الإحرام مسافة.

(و یقطعها المتمتع .. توضیح: کسی که احرام عمره تمتع بسته، تلبیه را همچنان در مسیر آمدنش بسوی مکه در حالات مختلف بگوید تا جایی که خانه‌های مکه را ببیند و وقتی دید تلبیه‌ها را قطع کند.

و حدّ خانه‌های مکه جایی است بنام عقبه مدنیّین، در صورتی که از طرف شمال مکه داخل مکه شود که از طریق مدینه می‌باشد یعنی وقتی به جایی رسید که آن عقبه را مشاهده کرد تلبیه‌ها را قطع کند.

و در صورتی که از طرف جنوب مکه داخل مکه شود، حدّ خانه‌های مکه، عقبه ذی طوی است یعنی وقتی بجایی رسید که آن عقبه را مشاهده نمود تلبیه‌ها را قطع کند. و اکنون که مکه معظمه مانند همه شهرها بزرگ شده، آن دو عقبه در وسط شهر مکه واقع شده‌اند.

ترجمه و شرح عبارت: و یقطعها .. یعنی کسی که عمره تمتع بجا می‌آورد، قطع کند تلبیه‌ها را وقتی که خانه‌های مکه را مشاهده کرد و حدّ خانه‌های مکه، عقبه مدنیّین است در صورتی که داخل مکه از بالای مکه (یعنی شمال مکه) شود (پس وقتی آن عقبه را مشاهده کرد تلبیه‌ها را قطع نماید).

و (حدّ دیگر خانه‌های مکه) عقبه ذی طوی است در صورتی که داخل مکه از پایین مکه (یعنی جنوب مکه) شود.

**والحاج الی زوال عرفة..** توضیح: کسی که احرام حج بسته (چه حج تمتع و چه قران و افراد) تلبیه‌ها را در مسیر آمدنش بسوی عرفات ادامه دهد تا ظهر روز عرفه (نهم ذی الحجة) و در وقت ظهر آن را قطع کند.

و کسی که عمره مفرده بجا می‌آورد، اگر چنانچه از یکی از میقات‌های پنجگانه احرام بسته باشد، تلبیه‌ها را ادامه دهد تا وقتی که داخل در حدّ حرم شود و وقتی داخل حرم شد قطع کند. و اگر احرامش را از ادنی الحّل (یعنی نزدیکترین نقطه خارج از حرم به حرم) بسته بود (مثل اینکه در مکه و یا حوالی مکه بود که برای بستن احرام عمره مفرده جایز است بر او از مکه خارج شود و از ادنی الحّل احرام ببندد) در این صورت تلبیه‌ها را ادامه دهد تا جایی که خانه‌های مکه را مشاهده کند، زیرا در این صورت نمی‌توانیم قطع تلبیه‌ها را تا وقت دخول حرم قرار دهیم زیرا چه بسا از ادنی الحّل که احرام بسته تا اول حرم هیچ مسافتی نباشد که در آن مسافت تلبیه‌ها را در حالات مختلف بگوید، چون ممکن است بیرون حرم در آن نقطه‌ای احرام بسته باشد که دوسه متر تا حدّ حرم فاصله دارد، پس بجهت اینکه مسافتی برای او در نظر گرفته باشیم تا تلبیه‌ها را در حالات مختلف بگوید، حد قطع تلبیه‌ها را مشاهده خانه‌های مکه قرار دادیم نه دخول حرم.

ترجمه و شرح عبارت: **والحاج...** احتمال دارد این جمله مستأنفه (ابتدائیه)

باشد یعنی کسی که احرام به حج بسته نه عمره، ادامه دهد تلبیه‌ها را تا وقت ظهر روز عرفه و در این موقع قطع کند تلبیه‌ها را.

و احتمال دارد که - الحاج - عطف بر - الممتع - باشد و کلمه «الی» به معنی «عند» باشد یعنی قطع کند کسی که احرام به حج بسته، تلبیه‌ها را موقع ظهر روز عرفه.

**والمعتمر..** یعنی کسی که عمره مفرده بجا می‌آورد (قطع کند تلبیه‌ها را) زمانی که داخل حرم شود (شارح می‌فرماید: که این) در صورتی که احرام عمره را از یکی از میقات‌های پنجگانه بسته باشد (اگر عبورش به یکی از میقات‌ها افتاد) و اما اگر (در مکه و یا حوالی مکه بود و) خارج شد بجهت عمره، از مکه به خارج حرم (یعنی به ادنی‌الحل که نزدیکترین نقطه خارج حرم به حرم می‌باشد) پس (در این صورت، در مسیرش بسوی مکه تلبیه‌ها را ادامه دهد تا وقتی که خانه‌های مکه را مشاهده کند نه تا وقت دخول حرم، پس قطع کند تلبیه‌ها را) زمانی که مشاهده کرد خانه‌های مکه را، زیرا (نمی‌شود بگوئیم که در وقت دخول حرم، تلبیه‌ها را قطع کند چون) وقتی که در خارج حرم (ادنی‌الحل) احرام بست، دیگر بین اول حرم و بین محل احرام، مسافتی نخواهد بود (که تلبیه در آن مسافت بگوید و در انتهای آن مسافت، تلبیه را قطع کند).

**من أحد المواقیت..** چنانکه در بالا اشاره کردیم: میقات کسی که می‌خواهد عمره مفرده بجا آورد، یکی از مواقیت پنج‌گانه است در صورتی که عبورش به یکی از آن میقات‌ها بیفتد، و اگر در مکه و یا حوالی مکه بود، میقات او ادنی‌الحل (نزدیکترین نقطه خارج حرم به حرم) می‌باشد یعنی می‌تواند از آنجا احرام ببندد.

(والاشتراط) قبل نية الإحرام متصلا بها بأن يحله حيث حبسه . ولفظه المروي: " اللهم إني أريد التمتع بالعمرة إلى الحج على كتابك وسنة نبيك ﷺ ، فإن عرض لي شيء يحبسني فحلني حيث حبستني لقدرك الذي قدرت علي ، اللهم إن لم تكن حجة فعمرة ، أحرم لك شعري وبشري ولحمي ودمي وعظامي ومخي وعصبي من النساء والثياب والطيب أبتغي بذلك وجهك والدار الآخرة " .

(والاشتراط) قبل... توضیح: مستحب است که قبل از نیت احرام متصل به آن ، بر خدا شرط کند که اگر مانعی (مثل مرض و دشمن) از انجام عملش پیدا شد ، خداوند او را از محرمات احرام ، حلال فرماید که از احرام بیرون آید .  
و کیفیت شرط کردن بر خدا چنین است که در روایات آمده و آن :

«اللهم انى أريد التمتع بالعمرة الى الحج على كتابك وسنة نبيك صلى الله عليه وآله فان عرض لي شيء يحبسني فحلني حيث حبستني لقدرك الذي قدرت علي ، اللهم ان لم تكن حجة فعمرة ، أحرم لك شعري وبشري ولحمي ودمي وعظامي ومخي وعصبي من النساء والثياب والطيب ، أبتغي بذلك وجهك والدار الآخرة»

یعنی خدایا می خواهم بر طبق کتاب و سنت پیغمبر تو عمره تمتع به جای آورم پس اگر برای من پیش آمدی شد که مرا منع کرد (از عمره تمتع که برای آن مُحَرَّم شده ام) پس مرا چون باتقدیر خودت که بر من مقدر داشتی ، از عمره ام بازداشتی ، حلالم فرما (که در احرام نمانم) خدایا اگر نتوانستم حج تمتع بجا آورم پس آن را عمره مفرده قرار می دهی ، محرم می کنم (و در حرمت عمره قرار می دهی) برای تو مویم و پوستم و گوشتم و خونم و استخوانم و مغز استخوانم و

أعصابم را، از لذت بردن از زنان و از لباس‌ها و از بوی خوش (و از باقی محرمات احرام) می‌خواهم به واسطه این احرام، رضای تو و بهشت تو را.

شرح دعا: (اللهم انى أريد... یعنی خدایا می‌خواهم عمره انجام دهم و سپس از احرام آن بیرون آیم و لذت ببرم از آنچه که در حال احرام بر من حرام بود تا زمانی که احرام حج ببندم و سپس حج کنم (فحلتنى) یعنی مرا در حلال قرار بده که در احرام نمانم حیث حبسستنى زمانی که مرا منع کردی (از اتمام عمره تمتع) لقدرك الذى.. این جمله متعلق است به - حبسستنى - یعنی مرا منع کردی بجهت تقدیری که بر من تقدیر کردی (از مرض و یا دشمن) قدرت به تشدید دال خوانده شود. حجة فعمرة جایز است این دو کلمه، مرفوع خوانده شوند بنابراینکه - تکن - تامه باشد نه ناقصه (یعنی خدایا اگر حج واقع نشد پس عمره واقع شود)، و جایز است منصوب خوانده شوند بنابراینکه - تکن - ناقصه باشد و اسم تکن، أفعال می‌باشد یعنی خدایا اگر این افعال، حج نشد (اگر مانعی پیش آمد کرد) پس عمره مفرده بوده باشد.

احرم لك.. جملات قبل از این، اشتراط بر خدا بود و از اینجا به بعد، نیت احرام است و کلمه - احرم - ممکن است بصیغه ماضی خوانده شود (یعنی در حرمت عمره قرار گرفته برای تو) و ممکن است بصیغه مضارع متکلم وحده (یعنی در حرمت عمره قرار می‌دهم...) مخي مخ به معنای مغز استخوان است و عَصَبِي عَصَب به معنای پی است.

ذکر این اعضاء، جمله عارفانه است چون حقیقت احرام، قصد و توجه باطنی و التزام قلبی بر انجام عمره یا حج است که انسان با همین توجه باطنی در حرمتی



واقع می‌شود که هتک آن روا نیست، و دیگر نباید توجهی به هوای نفس و لذت دنیوی از قبیل بوی خوش و لباس وزن داشته باشد، و وقتی که قلب انسان بسوی چیزی مثلاً عمره یا حج توجه کامل پیدا کرد بطوری که در دل او جایی برای محبوب و مطلوب دیگری باقی نماند لاجرم تمام اعضاء و جوارح او هم به دنبال قلب توجه به همان سوی پیدا کرده و حتی موی و پوست و گوشت و خون و استخوان و مخ و اعصاب او هم به همان سوی توجه پیدا می‌کند، و اگر آن چیز امر محترمی مانند عمره باشد انسان در حرمت همان امر محترم قرار گرفته و می‌تواند بخدا عرض کند: احرم لك شعري و بَشْرِي... و لاجرم موی و پوست... از لذائذ مانند بوی خوش و لباس وزن ممنوع خواهد شد چه آنکه انسان خود را برای همین عمره مثلاً خالص نموده است.

«من النساء» متعلق است به - احرم - اَبْتغِي بِذَلِكَ .. این جمله تا آخر، معنای قصد قربت است و جهک یعنی رضای توویا اطاعت توویا قرب معنوی به توویا توجه تو به من والدار الآخرة یعنی بهشت.

ترجمه و شرح عبارت: (والاشترط) .. یعنی (مستحب است) شرط کردن (بر خدا) پیش از نیت احرام، در حالی که متصل به نیت باشد (یعنی بعد از آن اشترط، بلافاصله نیت احرام کند) بَأَنْ يَخْلَه... (متعلق است به - اشترط - و کلمه - یخله - مضارع از ثلاثی مجرد است و فاعل آن ضمیر مقدر به خدا بر می‌گردد، همچنان که در - حبسه - نیز به خدا بر می‌گردد) یعنی شرط کند به اینکه خدا او را حلال کند (یعنی احرام او را بگشاید) زمانی که او را حبس کرد (از اتمام

عمل بجهت وجود مانع چون مانع بتقدیر خدایی بود فلذا حبس را به خدا نسبت می‌دهد).

(معلوم باشد که ظاهراً میان فقهاء اختلافی در این نیست که اگر برای چنین مُحرمی مانعی از انجام عمره پیدا شد می‌تواند در همان محلی از احرام خارج شده به وطن خود بازگردد، اما اختلاف و اشکال آنان در این است که چنین مُحرمی که بر خدا چنین شرطی کرده و اکنون برایش مانعی از انجام عمل پیدا شده که نمی‌تواند آن عمل را انجام بدهد آیا می‌تواند بدون قربانی در همان محل، از احرام خارج شود و یا آنکه برای خروج از احرام باید قربانی بدهد، و در صورت دوم آیا می‌تواند قربانی را در همان محل بکشد و از احرام خارج شود یا باید قربانی را به محل خودش در منی بفرستد، و در صورت دوم آیا با فرستادن قربانی می‌تواند همان وقت از احرام خارج شود یا باید قربانی به محل خودش در منی برسد و آنگاه از احرام خارج شود، و بر همه این فروض آیا برای خروج از احرام، سر تراشیدن هم لازم است و یا آنکه وقتی شرط خروج از احرام وجود پیدا کرد بدون سر تراشیدن هم می‌تواند از احرام خارج شود، و در صورت دوم آیا برای خروج از احرام قصد خروج از آن هم لازم است یا وقتی شرط خروج از احرام حاصل شد خود به خود احرام از میان رفته و انسان مُحل می‌شود؟ در این مساله اقوال مختلف است).

(ویکره: الإحرام فی) الثیاب (السود)، بل مطلق الملونة بغير البیاض كالحمرء (والمعصفرة وشبهها)، وقیدها فی «الدروس» بالمشبعة، فلا یكره بغيره، والفضل فی البیض من القطن.

(والنوم علیها) أي نوم المحرم علی الفرش المصبوغة بالسواد، والعصفر وشبهها من الألوان. (والوسخة) إذا كان الوسخ ابتداء، أما لو عرض فی أثناء الإحرام كره غسلها، إلا لنجاسة.

(والمعلمة) بالبناء للمجهول، وهي المشتملة علی لون آخر یخالف لونها حال عملها كالثوب المحوك من لونین، أو بعده بالطرز والصبغ.

(ودخول الحمام) حالة الإحرام.

(وتلبية المنادي) بأن یقول له: " لبيك " لأنه فی مقام التلبية لله، فلا یشرك غیره فیها، بل یجب به بغيرها من الألفاظ كقوله یا سعد، أو یا سعديك.

## مكروهات احرام

(ویکره: الاحرام فی) الثیاب .. توضیح: در احرام، چند چیز مکروه است:

اول: مکروه است احرام در لباس های سیاه بلکه در هر لباس رنگین به غیر سفیدی، مثلاً لباس سرخ.

دوم: احرام در لباس های رنگین به رنگ زرد و مانند آن، و در کتاب «دروس» فرموده که رنگ زرد پررنگ مکروه است، و اگر پررنگ نباشد مکروه نیست.

شارح می فرماید که آنکه مستحب است احرام در لباس سفید از جنس پنبه

می باشد.

ترجمه و شرح عبارت: **المُعَصْفَرَة**.. یعنی لباس های رنگین به رنگ **عُصْفُر** (و **عُصْفُر** بر وزن **قُنْفُذ**، رنگ زرد و یا رنگ زرد مایل به سرخی - یعنی نارنجی - می باشد و بعضی از اهل لغت گفته است که **عصفر** نام گیاهی است که گل های زرد دارد و از گل های آن رنگ زرد گرفته می شود و لباس را به آن رنگ می کنند) و **شبهها** یعنی لباس هایی شبیه به لباس **مُعَصْفَر** (در اینکه سبب جلب توجه مردم به صاحب آن لباس باشد که او را در میان مردم انگشت نما سازد مثل لباسی که رنگین به رنگ زعفران باشد) و **قیدها**.. یعنی **مصتف** در کتاب «دروس»، قید زده است **معصفره** را به **مُشَبَّه** (پرزنگ) یعنی فرموده رنگین به رنگ زرد پرزنگ مکروه است پس بنابراین غیر آن کراهتی ندارد و **الفضل**.. یعنی فضیلت و ثواب در پوشیدن لباس های سفید از جنس پنبه می باشد.

**والنوم علیها**.. **سوم** - مکروه است خوابیدن **مُحَرَّم** بر روی فرش های رنگین به رنگ سیاه و زرد و مانند زرد از رنگ ها.

**والوَسِخَة**.. **چهارم** - مکروه است احرام در لباس های چرکین در صورتی که چرکی از اول در لباس بوده باشد و اما اگر در اثناء احرام، لباس او چرک شد، در این صورت مکروه است شستن آن (تا وقتی که از احرام بیرون برود) مگر اینکه نجس شود که شستن آن در حال احرام بجهت نجاست کراهت ندارد بلکه واجب است **الوسخة عطف** است بر- **السود**- در عبارت **مصتف** یعنی **یکره الاحرام فی الثياب** **الوسخة غسلها** ضمیر به - **الوسخة** - بر می گردد.

**والمعلمة پنجم** - مکروه است احرام در لباس های نشان دار یعنی لباسی که دارای رنگ دیگری برخلاف رنگ زمینه پارچه است، فرق نمی کند چه اینکه در

موقع بافتن پارچه، چنین به عمل آمده باشد مثل اینکه دورنگه بافته شده (مانند پارچه‌های راه راه) یا اینکه ابتداء یک رنگ بوده ولی بعد از بافتن دارای رنگ مخالف شده به واسطه نقاش و نگار کردن آن (مانند گلدوزی با رنگ دیگری روی پارچه) و یا به واسطه رنگ آمیزی بصورت راه راه مثلاً در آمده.

ترجمه و شرح عبارت: **المعلّمة** یعنی علم داری یعنی نشان دار که آن رنگ دیگر در پارچه می باشد **بالبناء للمجهول** یعنی بصیغه اسم مفعول است (یعنی بضم میم و سکون عین و فتح لام ان) **یخالف** ضمیر مقدر بر می گردد به - لون آخر- و ضمیر لونها بر می گردد به معلمه که صفت ثیاب مقدر است و همچنین ضمیر- عملها - یعنی موقع به عمل آوردن و بافتن آن پارچه‌ها **المحوک** یعنی بافته شده **أو بعده** عطف است بر- حال عملها - و ضمیر آن بر می گردد به عملها یعنی یا اینکه (مشمول بر رنگ مخالف با رنگ خود پارچه شده) بعد از بافته شدن پارچه **بالطرز** طرز یعنی گلدوزی و نگارین کردن پارچه است **الصبغ** یعنی رنگ آمیزی.

**و دخول الحمام ششم** - مکروه است حمام رفتن در حال احرام.

**وتلبیة المنادی .. هفتم** - مکروه است حاجی در جواب کسی که او را صدا بزند، لبیک بگوید به جای کلمه **نعم** و بلی، و کراهت آن بجهت اینکه حاجی در مقام تلبیه گفتن برای خداست و جواب ندای خدا را می دهد پس سزاوار نیست شریک کند غیر خدا را در تلبیه بلکه جواب منادی را بغیر تلبیه از ألفاظ دیگر بدهد مثل: **یا سعد، یا سعدیک، نعم**.

ترجمه و شرح عبارت: **وتلبیة ..** یعنی مکروه است تلبیه گفتن به کسی که حاجی را صدا می زند، به اینکه حاجی به آن کس، لبیک بگوید **لانه فی مقام ..**

این دلیل کراهت است غیره غیر خدا فیها در تلبیه یجبیه ضمیر به - منادی - بر می‌گردد.

یا سعدیک سعدیک همانند لبیک منصوب است بنابراینکه مفعول مطلق است و عامل آن بطور وجوب قیاسی حذف شده و در اصل: اسعدک إسعادین (یعنی إسعاداً بعد إسعاد) بوده (یعنی هر زمان مرا صدا بزنی جوابت می‌دهم و کمک تو می‌نمایم در اطاعت -) و بعد از حذف عامل یعنی اسعد، إسعادین اضافه به کاف شد، اسعادیک گردید و بعد از حذف زواید، سعدیک شد.

فایده: سید علی خان کبیر در شرح صمدیه (مبحث مفعول مطلق) گفته است که کلمه لبیک بدون سعدیک در کلام استعمال می‌شود ولی استعمال سعدیک بدون لبیک در کلام دیده نشده.

مؤلف گوید: بنابراین، گفتن یا سعدیک بدون لبیک در جواب منادی، که شارح گفته است چگونه توجیه می‌شود؟

این هم ناگفته نماند که کلمه - یا - دریا سععد، یا سعدیک، ظاهراً برای نداء نمی‌باشد بلکه باید گفت به معنای حرف جواب است مثل نعم.

وأما التّروك المحرمة فثلاثون: صید البر، وضابطه: الحيوان المحلل الممتنع بالأصالة، ومن المحرم: الثعلب والأرنب والضب واليربوع والقنفذ والقمل والزنبور والعظاءة، فلا يحرم قتل الأنعام وإن توحشت، ولا صید الضبع والنمر والصقر وشبهها من حيوان البر، ولا الفأرة والحية ونحوهما.

## محرمات احرام

(واما التروك المحرمة.. توضیح: قبل از این، تروک مکروهه ذکر شد و حالا مبحث تروک محرمه می باشد یعنی چیزهایی که در حال احرام باید ترک شود و حرام است انجام دادن آنها، و آنها سی چیز است از این قرار:

### ۱- شکار حیوان صحرائی

قاعده کلی در اینجا این است که در بین حیوانات حلال گوشت، هر حیوانی که ذاتاً فراری (وحشی) باشد گرچه اکنون اهلی شده باشد (مثل آهوی اهلی شده) شکار آن بر محرم حرام است پس بنابراین شکار و کشتن چهارپایان مثل گوسفند و گاو و شتر و اسب هر چند وحشی و فراری شده باشند، بر حاجی حرام نیست، زیرا اینها ذاتاً اهلی می باشند نه فراری.

و در بین حیوانات حرام گوشت (چه پرنده و چه چرنده) شکار این حیواناتی که ذکر می شود حرام است: روباه، خرگوش، سوسمار، موش صحرائی، خارپشت، شپش یا کنه، زنبور.

اما شکار حیواناتی مثل کفتار، پلنگ، باز، و مانند اینها از حیوانات صحرائی حرام گوشت، حرام نیست، و همچنین حرام نیست شکار موش و مار و مانند اینها از حشرات زمینی.

ترجمه و شرح عبارت: **وَأما التروك**.. تروك جمع تَرَك است بصیغه مصدر به معنای اسم مفعول یعنی متروك می باشد مثل خلقی که به معنای مخلوق آمده است پس تروك محرمه یعنی متروكات محرمه یعنی چیزهایی که باید ترك شود و انجام آنها حرام است **فثلاثون** یعنی چیزهایی که بر مُحَرِّم، حرام است سی چیز است، **صيد البر** صید در اینجا به معنی مصید است یعنی حیوان شکاری صحرائی، و مقصود در اینجا شکار کردن این حیوان صحرائی است و قاعده کلی آن: هر حیوان حلال گوشتی که در اصل و نژاد، خود دار (از گرفته شدن و دستگیر شدن) است یعنی طبیعتاً وحشی و فراری است **ومن المحرم**.. یعنی از حیوانات حرام گوشت (این حیواناتی که ذکر می شود، شکار کردن آنها حرام است): روباه، خرگوش، سوسمار، موش صحرائی، خارپشت، **القمل** اگر به فتح قاف و سکون میم باشد به معنای شپش است و اگر بضم قاف و تشدید میم باشد به معنای کنه است **الزنبور** ضم زاء، نه فتح آن که معروف در استعمال است چون وزن فعلول به فتح فاء در کلام عرب نیامده است و نظایر آن است: **دُستور**، **عُصفور**، که هر دو بضم اول می باشند و **العظایة** (به فتح عین) حیوانی است شبیه به سوسمار ولی کوچکتر از آن.

**فلا یحرم**.. یعنی پس (وقتی که قاعده در حرمت صید حیوان حلال گوشت، وحشی بودن آن ذاتاً بود) بنابراین حرام نیست کشتن چهارپایان (گوسفند، گاو،



شتر، اسب) هرچند وحشی شده باشند **ولا صید**.. یعنی و(در بین حیوانات حرام گوشت) حرام نیست شکار این حیوانات **الصّبیع** (به فتح ضاد و ضم باء) یعنی کفتار **النّمّر** (به فتح نون و کسر میم، یا سکون میم) یعنی پلنگ **الصّفور** (به فتح صاد و سکون قاف) پرنده‌ای است شکاری از نوع بازها که به فارسی آن را چرخ یا چرخ گویند و شبیهها.. و مانند این سه حیوان از حیوانات صحرایی (مثل شیرو گرگ) **ولا الفارة**.. و نیز حرام نیست شکار موش و مار و مانند این دو (از حشرات زمینی).

ولا يختص التحريم بمباشرة قتلها، بل يحرم الإعانة عليه (ولو دلالة) عليها، (وإشارة) إليها بأحد الأعضاء، وهي أخص من الدلالة. ولا فرق في تحريمها على المحرم بين كون المدلول محرما ومحلا ولا بين الخفية والواضحة، نعم، لو كان المدلول عالما به بحيث لم يفده زيادة انبعاث عليها فلا حكم لها. وإنما أطلق المصنف صيد البر مع كونه مخصوصا بما ذكر، تبعا للآية، واعتمادا على ما اشتهر من التخصيص.

ولا يختص التحريم.. توضيح: نه تنها شکار نمودن مُحرّم، بدست خود حرام است بلکه کمک نمودن به کسن دیگر در شکار آن نیز حرمت دارد پس اگر کسی در صدد شکار برآمد، بر مُحرّم جایز نیست نسبت به او هرگونه کمکی کند حتی به راهنمایی و یا به اشاره به حیوان باشد و اگر کمک کرد کفاره به عهده اش می آید.

ترجمه و شرح عبارت: **ولا يختص...** (این جمله مقدمه است برای عبارت مصنف) یعنی حرمت شکار کردن، اختصاص به مباشرت (خود مُحرّم به) کشتن آنها ندارد بلکه کمک کردن بر قتل آنها نیز حرام است هرچند به راهنمایی بر آن حیوانات و به اشاره کردن به آنها (یعنی نشان دادن آنها) به وسیله یکی از اعضاء بدن (مثل دست یا چشم یا سر) باشد.

**وهی أخص من الدلالة..** توضیح: شارح می فرماید که ذکر کردن مصنف اشاره را بعد از ذکر دلالت، از باب ذکر خاص است بعد از عام یعنی دلالت اعم است از اشاره، و اشاره اخص از آن است چون دلالت عبارت از راهنمایی کردن (به محل

حیوان) است چه به وسیله نشان دادن با دست و چشم و سر باشد و چه به وسیله نوشتن و یا به گفتن باشد.

ولی اشاره عبارت است از نشان دادن به دست و چشم و سر.

پس به اصطلاح منطقی، نسبت بین دلالت و اشاره، عموم و خصوص مطلق است یعنی هر جایی که اشاره صدق کند، دلالت هم صدق می‌کند، مثلاً به نشان دادن به دست و سر و چشم، هم اشاره و هم دلالت صدق می‌کند ولی در راهنمایی به وسیله نوشتن و یا گفتن، دلالت صدق می‌کند اما اشاره صدق نمی‌کند زیرا اشاره باید به وسیله یکی از اعضاء باشد.

**ولا فرق فی تحریمهما..** توضیح: در حرام بودن دلالت و یا اشاره بر مُحرّم، فرقی

نیست بین اینکه آن کسی که در صدد شکار بوده و راهنمایی به حیوان شده، نیز مُحرّم باشد یا مُحرّم نباشد، و همچنین فرقی نیست بین اینکه دلالت و یا اشاره، بطور ضعیف باشد یا بطور آشکار و روشن باشد.

**نعم لوکان المدلول..** مطلب دیگری است استدراک از مسأله قبل و توضیحش

این است که می‌فرماید: حکم مذکور یعنی تحریم نشان دادن حیوان، مربوط به جایی است که شخصی که در صدد شکار است، جای آن حیوان را ندانسته باشد و به وسیله راهنمایی حاجی، تحریک به شکار شود و به دنبال آن رود ولی اگر خود آن شخص جای حیوان را می‌دانست بطوری که اشاره یا راهنمایی حاجی تأثیری در آن شخص نداشت پس در این صورت راهنمایی، هیچ حکمی ندارد یعنی کار حرامی نکرده و کفاره ندارد.

ترجمه و شرح عبارت: **نعم لوکان**.. یعنی آری (تحریم دلالت و یا اشاره در صورتی است که مدلول یعنی کسی که در صدد شکار بوده و راهنمایی به حیوان شده، جاهل به حیوان باشد و اما) اگر مدلول، عالم به آن حیوان بوده باشد بطوری که راهنمایی کردن حاجی (تأثیری در مدلول نکرده باشد که) او را تحریک بیشتری بر (شکار) آن حیوانات کرده باشد پس در این صورت، حکمی نیست برای آن دلالت یا اشاره **لم یغده** ضمیر به مدلول برمی گردد انبعاث یعنی برانگیخته شدن و تحریک شدن.

**وإنما أطلق المصنّف**.. مطلب دیگر است توضیحش اینکه: شارح می فرماید چنانکه دانسته شد حرمت شکار حیوانات صحرائی اختصاص به بعضی حیوانات دارد نه تمام آنها پس چرا مصنّف در عبارت بطور مطلق فرمود شکار حیوان صحرائی حرام است که اطلاقش شامل همه حیوانات می شود در حالی که چنین نیست؟

شارح می فرماید جهت مطلق آوردن مصنّف دو چیز است:

۱. اینکه خواسته متابعت آیه را کند چون در آیه نیز بطور مطلق ذکر شده و آن این آیه است که: **﴿حُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا﴾**<sup>۱</sup>.

۲. اینکه چون در فقه بین فقهاء، معلوم بوده که حرمت شکار، مخصوص به حیوانات نامبرده می باشد پس احتیاجی نبود آنها را ذکر کنند.

ترجمه و شرح عبارت: **مع كونه ضمير به صيد برمی گردد بما ذکر یعنی به حیواناتی که ذکر شد تبعا للآية علت اول است برای اطلاق مصنّف واعتماداً علت**

<sup>۱</sup> سوره مائده، آیه ۹۶.

دوم است یعنی وبجهت اعتماد نمودن مصنّف بر آنچه مشهور شده بین فقهاء از اختصاص داشتن حرمت صید به حیوانات نامبرده.

ولا يحرم صيد البحر، وهو ما يبيض ويفرخ) معا (فيه)، لا إذا تخلف أحدهما وإن لازم الماء كالبط. والمتولد بين الصيد وغيره يتبع الاسم، فإن انتفيا عنه وكان ممتنعاً فهو صيد إن لحق بأحد أفراده.

ولايحرم صيد البحر... توضیح: شکار کردن حیوان شکاری دریایی برمُحرم حرام نیست و آن حیوانی است که در آب تخم گذاری می کند و جوجه اش در همان آب از تخم بیرون می آید مثل ماهی، ولی اگر اینجوری نبود یعنی در آب تخم و جوجه نمی کرد هر چند همیشه ملازم آب بوده باشد مثل مرغابی، شکار آن حرام نیست.

ترجمه و شرح عبارت: ولايحرم... حرام نیست (شکار کردن) حیوان شکاری دریایی صید البحر چنانکه سابقاً در صید البر توضیح دادیم، صید در اینجا به معنای مصید است یعنی حیوان شکاری پس صید البحر یعنی حیوان شکاری دریایی، و مقصود شکار کردن چنین حیوان است.

و مقصود از بحر، تنها دریا نیست زیرا عرب به رودخانه نیز بحر می گوید.

وهو ما يبيض... یعنی حیوان دریایی آن حیوانی است که در دریا تخم و جوجه می گذارد یُفرخ جایز است این کلمه به صیغه مضارع از باب افعال خوانده شود (یعنی به ضم یاء و سکون فاء و کسراء) و جایز است از باب تفعیل خوانده شود (یعنی به ضم یاء و فتح فاء و تشدید راء مکسور) معاً یعنی هم تخم و هم جوجه فیه یعنی در بحر (ناگفته نماند که اضافه کردن شارح کلمه - معا - را در عبارت، اشاره به این است که جار و مجرور یعنی کلمه - فیه - متعلق به هر دو فعل یعنی یبيض و یفرخ، می باشد نه به - یفرخ - فقط.

لا اذا تخلف أحدهما... در اینجا بعضی از محشین، عبارت را به ظاهر معنی کرده‌اند که اشکال بر آن وارد می‌آید و آن اینکه گفته‌اند معنی عبارت این است که اگر یکی از تخم گذاری و یا جوجه کردن در آب نباشد (یعنی مثلاً تخم گذاری در آب باشد سپس آن را به بیرون آب بغلطاند که جوجه در خشکی از تخم درآید، و یا بعکس باشد یعنی تخم گذاری در خشکی کند ولی جوجه اش در آب از تخم درآید) این حیوان، دریایی حساب نمی‌شود بلکه صحرایی است و صیدش حرام است و آن مثل اردک، که بر حسب ظاهر عبارت، اردک حیوانی است که تخمش را در آب می‌گذارد و سپس آن تخم را به بیرون از آب می‌غلطاند و جوجه اش در خشکی در می‌آید و یا به عکس.

اشکالی که در اینجا وارد می‌آید این است که در واقع اردک چنین نیست و خود شارح نیز در کتاب «مسالك» تصریح کرده به اینکه اردک حیوانی است که هم تخم و هم جوجه اش را در خشکی می‌گذارد.

البته اصل مطلب درست است که فرضاً اگر یکی از تخم گذاری و یا جوجه کردن در آب نبود، این حیوان، دریایی حساب نمی‌شود بلکه صحرایی است ولی اشکال اینجا است که مثالی که شارح ذکر کرده با اصل این مطلب مناسبت ندارد چنانکه معلوم شد.

آنچه که به نظر مؤلف در توضیح عبارت می‌آید این است که مقصود شارح از «تخلف أحدهما» این است که هیچکدام از تخم گذاری و جوجه کردن در آب نباشد یعنی هر دو در خشکی باشد مثل اردک که چنین است.

و تعبیر به - احدهما - برای نفی هر دو، در استعمالات و عبارات عربی زیاد است و شارح هم در این کتاب نظیر این عبارت، مکرر آورده و از شواهد این تعبیر، چیزی که اکنون در نظر است یکی عبارت شیخ انصاری است در اول کتاب رسائل در آنجایی که در مبحث تجزی مثال می زند به: دو شخصی که مایعی بخورند بعنوان اینکه خمر است... و یک جمله از عبارت رسائل این است که می گوید: «أولایستحقه احدهما» که مقصود این است که هیچکدام از آن دو نفر مستحق عقاب نباشند، نه اینکه مقصود این است که یکی از آنها مستحق عقاب نیست چنانکه واضح است برای کسی که مراجعه به آن کتاب کند.

و خلاصه اینکه در عباراتی که نفی احدهما می کند گاهی مقصود نفی هر دو می باشد و در عبارت شارح هم چون تخلف معنای نفی می دهد، مقصود نفی هر دو می باشد (جوجه گذاری و تخم گذاری).

پس ترجمه عبارت این است که: حیوان دریایی این نیست که هیچکدام (از تخم گذاری و جوجه گذاری) در آب نباشد هر چند ملازم آب (و همیشه در آب) بوده باشد مثل مرغابی (پس میزان در حیوانی که هم در آب و هم در خشکی زندگی می کند آن است که ببینیم در کجا تخم می گذارد، اگر در خشکی باشد حیوان صحرایی است و اگر در آب، باشد حیوان دریایی است).

**والمتولد بین الصيد..** توضیح: مسأله دیگری است بیانش اینکه: اگر از جمع شدن حیوانی که شکارش حرام است با حیوانی که شکارش حرام نیست، بچه ای متولد شود، در اینجا اگر چنانچه اسم پدر یا مادرش بر او صدق بکند حکم همان پدر یا مادرش را دارد (مثلاً اگر پدرش روباه و مادرش پلنگ بود و اسم پلنگ بر آن



بچه صدق کند، این بچه شکارش حرام نخواهد بود زیرا شکار پلنگ حرام نیست بر مُحرّم، و اما اگر اسم روباه بر آن بچه صدق کند شکار این بچه حرام خواهد بود چون صید روباه حرام است چنانکه سابقاً گذشت).

و اگر چنانچه اسم هیچ یک از پدر یا مادرش بر او صادق نکند بلکه اسم دیگری داشته باشد، در این صورت اگر وحشی بوده باشد، شکار آن حرام خواهد بود بشرط اینکه اسم یکی از حیواناتی که شکارش حرام است، بر آن صدق کند.

پس در این صورت به دو شرط شکارش حرام است: یکی اینکه وحشی باشد و دیگری اینکه اسم یکی از حیواناتی که شکارش بر مُحرّم حرام است بر او صدق کند.

ترجمه و شرح عبارت: **والمّتولد..** یعنی حیوانی که متولد شود بین صید (یعنی بین حیوانی که شکارش حرام است) و غیر صید (یعنی حیوانی که شکارش حرام نیست) این حیوان (در حرمت شکار و عدم حرمت آن) تابع اسم (پدر یا مادر خود) است پس (اگر اسم پدر یا مادرش بر او صدق بکند، حکم پدر یا مادرش را دارد و اما) اگر هر دو اسم صدق نکند بر او (یعنی اسم هیچ یک از پدر و مادر بر آن بچه صدق نکند بلکه اسم دیگری داشته باشد) و خوددار (و وحشی) باشد پس این بچه، صید محسوب می شود (یعنی حیوانی محسوب می شود که شکارش بر مُحرّم حرام است) بشرط اینکه به یکی از افراد صید ملحق شود (از نظر اسم، یعنی اسم یکی از حیواناتی که شکارش حرام است بر آن بچه صدق کند) **انتفیا ضمیر** تشبیه مقدر در آن بر می گردد به اسم صید و اسم غیر صید **عنه** از متولدگان ضمیر مقدر به متولد بر می گردد **افراده** ضمیر آن به - صید - بر می گردد که مقصود از آن، مطلق صید است نه پدر آن بچه.

(والنساء بكل استمتاع) من الجماع ومقدماته (حتى العقد)، والشهادة عليه وإقامتها وإن تحملها محلاً أو كان العقد بين محلين .

(والاستمناء) وهو استدعاء المنى بغير الجماع .

(ولبس المخيط) وإن قلت الخياطة، (وشبهه) مما أحاط كالدرع المنسوج واللبد المعمول كذلك .

(وعقد الرداء) وتخليه وزره ونحو ذلك، دون عقد الإزار ونحوه فإنه جائز ويستثنى منه الهميان فعفي عن خياطته .

## ۲- لذت بردن از زنان

(والنساء بكل استمتاع) .. توضیح: دوم از محرمات احرام، بهره جنسی بردن از زنان است به هر نوع بهره‌ای چه نزدیکی کردن و چه مقدمات آن مثل بازی کردن و بوسیدن و لمس و غیر آن .

و حتی خواندن صیغه عقد نکاح چه برای خود و چه برای دیگران هر چند بین زن و مرد غیر مُحرِم باشد، و همچنین حرام است گواه شدن بر وقوع عقد کسی و نیز گواهی دادن (یعنی گواهی دادن به وقوع عقد در حضور حاکم) هر چند حضورش در مجلس عقد قبل از احرام بوده باشد، و نیز هر چند عقد بین زن و مرد غیر مُحرِم باشد .

ترجمه و شرح عبارت: **والنساء** .. یعنی زنان حرامند بر مُحرِم، به هر جور بهره از آنها باشد از قبیل جماع و مقدمات آن (مثل بوسیدن و بازی کردن و غیر آن) حتی جاری ساختن صیغه عقد، **والشهادة علیه** یعنی و گواه شدن بر عقد (نیز حرام

است) یعنی گواه شدن بر وقوع عقد یعنی مثلاً صاحب مجلس از انسان خواسته که در مجلس عقد او حاضر شود و ناظر وقوع عقد و شاهد بر آن باشد که اگر یک وقتی نزاع و اختلافی بعد از عقد پیش آمد کرد، او گواهی بر عقد بدهد، پس این حاضر شدن در مجلس عقد (و به عبارت دیگر: گواه شدن بر عقد) حرام است بر شخص مُخْرِم و اقامتها.. ضمیر به شهادت برمی‌گردد و مقصود از اقامه شهادت، اداء شهادت و گواهی دادن در حضور حاکم است پس گواهی دادنش در حضور حاکم، حرام است و **إِنْ تَحْمَلَهَا..** (کلمه - **إِنْ** - وصیله است، و این جمله قید است برای - و اقامتها -) یعنی هر چند حضورش در مجلس عقد که از آن تعبیر به تحمل شهادت (و گواه شدن) می‌کنند، در حال إحلال (یعنی قبل از احرام) بوده باشد و این رد است بر شیخ طوسی، زیرا ایشان فرموده اقامه شهادت مُخْرِم در صورتی حرام است که حضورش در مجلس عقد نیز در حال احرام بوده باشد و اما اگر حضورش در آن مجلس در حال إحلال بود، اقامه شهادت در حال احرام جایز است او کان... (عطف است برای تحملها -) یعنی و یا هر چند عقد بین زن و مردی که در حال إحلالند بوده باشد (و این جمله قید است برای عقد و شهادت بر عقد).

### ۳- استمناء

(والاستمناء)... سوم - از محرمات احرام، استمناء است یعنی طلب بیرون آمدن منی (یعنی منی بیرون دادن) به غیر طریق جماع، مثلاً به بازی کردن با خود به وسیله دست و به خیال کردن و یا به هر کاری که سبب تحریک شهوت می‌شود

(البته حرمت استمناء اختصاص به حال احرام ندارد و در هر حالی مکلف، استمناء کند گناهکار است اما در حال احرام گناه بیشتری دارد).

#### ۴- پوشیدن لباس دوخته

(ولبس المخیط)... چهارم - از محرمات احرام، پوشیدن لباس دوخته است (هر چند دوخت آن کم بوده باشد) و نیز شبیه لباس دوخته از لباس هایی که تمام بدن را می پوشاند بدون آنکه در آن دوختی شده باشد مثل لباسی که بافته شده بطور احاطه بر بدن و یا نمدی که بطور احاطه بر بدن درست شده بدون اینکه در آن دوختی شده باشد کالدرع.. در بحث لباس احرام همین مثال را شارح زدند و توضیح کافی درباره آن در آنجا داده شد کذلک گویا این کلمه قید است هم برای درع و هم برای لبد و معنای کذلک یعنی در حالی که محیط بر بدن باشد یعنی درعی که بافته شده بطور احاطه بر بدن و لباس نمدی که درست شده بطور احاطه بر بدن.

#### ۵- گره زدن رداء

(وعقد الرداء)... توضیح: پنجم از محرمات احرام، گره زدن رداء (لباس احرامی که بردوش می اندازند) می باشد و نیز حرام است دو طرف آن را به وسیله سنجاق و سوزن و یا چوب نازک بیکدیگر وصل کند و همچنین حرام است دکمه کردن آن. ولی گره زدن لنگ احرام و همچنین بستن دو طرف آن با سنجاق و مانند آن به یکدیگر حرام نیست برای اینکه عورتش پوشیده شود.

ترجمه و شرح عبارت: **وعقد الرداء..** یعنی وحرام است گره زدن رداء، و تخلیل آن (معنای آن در بالا ذکر شد) **وزّره** یعنی تکمه کردن آن **ونحو ذلک** یعنی و مانند این کارها (مثل اینکه دو طرفش را با نخ بیکدیگر ببندد) **دون عقد الازار** یعنی ولی حرام نیست گره زدن لنگ **ونحوه** ضمیر به عقد برمی‌گردد نه - ازار - یعنی و مانند گره زدن، مثل تخلیل و تکمه کردن ازار چنانکه در رداء گفته شد **فانه جایز** یعنی پس بدرستی که عقد ازار جایز است **ویستثنی منه...** یعنی استثنا شده از لباس دوخته، همیان، پس عفو شده از دوخت داشتن آن (یعنی همیان که کیسه پولی است که به کمر می‌بندند اگر دوخته باشد اشکالی ندارد).

(ومطلق الطيب) وهو الجسم ذو الريح الطيبة المتخذ للشم غالباً، غير الرياحين كالمسك والعنبر والزعفران وماء الورد. وخرج بقيد "الاتخاذ للشم" ما يطلب منه الأكل، أو التداوي غالباً كالقرنفل، والدار صيني وسائر الأباذير الطيبة فلا يحرم شمه. وكذا ما لا ينبت للطيب كالقوتنج والحناء والعصفر.

## ۶- استعمال هر چیز خوشبو

(ومطلق الطيب)... توضیح: ششم از محرمات احرام، بکار بردن هر چیز خوشبوی غیر گیاهی است به بو کردن آن (و یا مالیدن به خود).

و مقصود از چیز خوشبو، آن جسمی است که از گیاهان خوشبو نیست ولی دارای بوی خوشی است که غالباً از آن برای بوئیدن استفاده می شود مثل مشک و عنبر و زعفران و گلاب و عطر و کافور.

پس بنابراین، چیز خوشبویی که از آن غالباً برای خوردن و یا معالجه استفاده می شود (نه برای بوئیدن) مثل دارچین و سایر ادویه هایی که در غذا می ریزند، بو کردن آنها حرام نیست.

و همچنین گیاهی که برای بوئیدن کاشته نمی شود مثل پونه و حناء و عصفر، بوئیدن آن حرام نیست و اما گیاهی که برای بوئیدن کاشته می شود که به آن ریحان گویند مثل گل سرخ و گل یاسمن و مانند اینها، بوئیدن آن به نظر مصتّف حرام نیست زیرا مصتّف، طیب را حرام می داند و در بالا دانسته شد که ریحان (گیاه خوشبو) داخل در مفهوم طیب نیست یعنی به ریحان، طیب گفته نمی شود.

ترجمه و شرح عبارت: **ومطلق الطیب**.. یعنی و حرام است هر چیز خوشبو، و مقصود از آن، جسمی است دارای بوی خوش که غالباً برای بوئیدن گرفته می شود ولی گیاه خوشبو نیست **غیر الریاحین** ریاحین جمع ریحان است به معنای گیاه سرسبز خوشبو مثل گل سرخ و مانند آن می باشد، و غرض از استثناء ریاحین این است که ریاحین داخل در معنای طیب نمی باشد یعنی به ریحان، طیب گفته نمی شود پس بنابراین بوئیدن ریحان حرام نیست چنانکه بعداً شارح تصریح به آن خواهد نمود.

**کالمسک**.. این مثالها برای طیب می باشد. و مسک معرب مشک است و آن ماده خوشبویی است در ناف آهوی مشک تولید می شود **والعنبر** ماده ای است خوشبو و خاکستری رنگ که در معده یا روده ماهی مخصوصی بنام (کاشالوت) تولید شده و بصورت مدفوع از او خارج می شود و روی آب دریا جمع می گردد گاهی خود ماهی را صید می کنند و آن ماده را از شکمش بیرون می آورند **ماء الورد** یعنی گلاب.

**و خرج بقید**.. توضیح: شارح می فرماید: اینکه در معنای طیب، گفتیم که غالباً آن را برای بوئیدن می گیرند، با این قید خارج شد آن جسم خوشبویی که از آن برای خوردن و یا معالجه استفاده می شود مثل میخک و دارچین پس بوئیدن اینها حرام نیست.

ترجمه و شرح عبارت: **وخرج**.. یعنی خارج شد به قید - گرفته شدن برای بوئیدن - آن جسمی که مطلوب از آن، خوردن یا معالجه است غالباً **ما یطلب** فاعل است برای - **خَرَجَ** - غالباً قید است هم برای اکل و هم تداوی.

**کالقرنفل** قرنفل (به فتح قاف و راء و ضم فاء) در فارسی به آن میخک گویند، اقسام مختلف دارد، یک قسم آن بوته‌اش کوچکتر و دارای گل‌های ریز خوشبو، قسم دیگر آن دارای گل‌های ریزی‌بو است، و یک قسم آن هم میخک درختی است که در مناطق گرمسیری روید و بلندی‌اش تا پنج متر می‌رسد و میخک معروف که برای معطر ساختن برخی از خوراها و شربت‌ها بکار می‌رود عبارت از غنچه‌های آن است که آنها را از درخت می‌چینند و در آفتاب خشک می‌کنند و چون این غنچه‌های خشک شده مانند میخ می‌باشند آن را میخک می‌گویند.

بوعلی سینا در کتاب قانون گوید: قرنفل از گیاهانی است شبیه به یاسمن ولی سیاه است و میخک ثمر این گیاه است و بوی دهن را خوش کند، دید چشم را تقویت کند و برای تقویت کبد و معده و از استفراغ و دل بهم آمدن مفید است.

**والدار صینی** یعنی دارچین، بوعلی سینا در کتاب قانون پس از آنکه گفته چندین نوع دارچین است، گوید: بهترش آن است که بوی خوش دارد و تند مزه است، و همه دارچین‌ها گرمی بخش، بازکن و زداينده عفونت و بسیار لطیف و جذب کننده هستند و در علاج لرزه، روغن دارچین تأثیری عجیب دارد و برای زکام خوب است، مسکن درد گوش است، داروی سرفه است، رطوبت معده را برچیند و معده را قوی کند.

**الابازیر** جمع ابزار، جمع الجمع بزر است و آن داروهایی است که در غذاها می‌ریزند از قبیل فلفل و زردچوبه و زیره و زنجبیل و امثال آنها الطیبة خوشبو فلایحرم شمه ضمیر به - مایطلب - برمی‌گردد یعنی پس حرام نیست بوئیدن آن چیزها.



وَكَذَا مَا لَا يُنْبِتُ .. یعنی و همچنین (حرام نیست بوئیدن) آن گیاهی که کاشته نمی شود بجهت استفاده از بوی آن (یعنی مقصود از کشتن آن، استفاده از بوی آن نیست) مثل پونه و حنا و عصفر.

كَالْقَوْتَنَجِ (بضم فاء و فتح تاء و نون، و فوَدَنْج هم گفته می شود و آن معرّب پودنه و پونه است) گیاهی است خوشبو، ساقه اش بسیار کوتاه، برگ هایش شبیه برگ نعناع، خام آن را جزو سبزی های خوردن می خورند و در طب قدیم نیز بکار می رود چنانکه ابوعلی سینا در کتاب قانون شرحی مفصل دارد که در منتخبی از آن چنین گوید:

پونه را تنها خورند عرق ریز است و بسیار گرمی بخش و چون پونه، هم تحلیل برنده و هم تکه کننده و نرمی بخشی است خوردنش در علاج جذام مفید است، و افشرداش کرم گوش را از بین می برد، پونه تنها و به ویژه اگر با انجیر بخورند سینه را از خلط های غلیظ و لزج پاک کند، درمان درد دنده است، دود کردن برگ پونه حشرات را می گریزاند، گستردن برگش نیز دشمن حشرات موزی است.

و در احادیث از ائمه علیهم السلام نیز برای این گیاه فوایدی ذکر شده هر که خواهد رجوع کند به کتاب مکارم الاخلاق.

وَالْحِنَاءُ (به کسر حاء و تشدید نون) درختی است کوچک، برگ هایش شبیه به برگ انار و یا زیتون، گل هایش سفید و معطر و به شکل خوشه، برگ های آن را نرم می ساینند و به شکل گرد در می آورند و برای رنگ کردن موهای سر یا رنگ کردن دست و پا بکار می برند، و فوایدی در طب قدیم برای آن ذکر شده یکی اینکه حنا و

سرکه را بر پیشانی بمالند سردرد تسکین یابد چنانکه در قانون بوعلی سینا گفته است.

**وَالْعَصْفُرُ** (بر وزن قنفذ، در فارسی به آن کاجیره گویند) سابقاً درباره این گیاه شرح مختصری ذکر کردیم و حال در اینجا عبارتی را از قانون بوعلی سینا نقل می‌کنیم که گوید:

این گیاه برگش دراز و خم شده و زبر و خاردار است، ساقه‌اش تقریباً به بلندی دو ذرع و بی خار است و بر سر ساقه‌ها تاجهایی شبیه دانه زیتون‌های بزرگ است، گل آن زعفرانی و سفید و قسمتی به سرخ‌رنگی مایل است و در طب قدیم برای آن منافی ذکر کرده هر که خواهد رجوع به کتاب قانون کند.

وأما ما یقصد شمه من النبات الرطب كالورد والیاسمین فهو ریحان. والأقوی تحریم شمه أيضا، وعلیه المصنف فی «الدروس» وظاهره هنا عدم التحريم، واستثنى منه الشیخ والخزّامی والإذخر والقیصوم إن سمیت ریحانا.

و اما ما یقصد شمه .. توضیح: و اما گیاهان تر و تازه ای که آن را می کارند برای استفاده از بوی آن مثل گل سرخ و گل یاسمن، به اینها ریحان گفته می شود، شارح گوید که اقوی در نظر ما این است که بوئیدن این نوع گیاهان نیز حرام است چنانچه مصتّف در کتاب «دروس» نیز بر همین نظر است ولی ظاهرا عبارت مصتّف در این کتاب این است که بوئیدن آنها حرام نیست، زیرا مصتّف در این کتاب، طیب را حرام می داند و چنانکه در تفسیر طیب دانسته شد، ریاحین خارج از مفهوم طیب می باشند و به آنها طیب اطلاق نمی شود.

در اینجا خوب است اقسامی را که شارح در ذیل مبحث طیب، مورد بحث قرار داده اند را دسته بندی کنیم پس گوئیم:

جسم: یا بوی خوش دارد یا ندارد، آنکه بوی خوش ندارد به آن طیب گفته نمی شود و آنکه بوی خوش دارد دو قسم است: یا غالبا از آن برای بوئیدن استفاده می شود این را طیب گویند مثل مشک و عنبر و مانند اینها.

و یا برای بوئیدن استفاده نمی شود بلکه برای خوردن و معالجه مورد استفاده قرار می گیرد مثل دارچین و مانند آن، به این نیز طیب گفته نمی شود.

همه این اقسام در غیر گیاه تازه است و اما گیاه تازه، به آن هم طیب گفته نمی شود و این دو قسم است:

یک قسم گیاهی است که آن را برای استفاده از بوی خوش آن کاشته نمی‌شود و این قسم نام مخصوصی ندارد.

قسم دیگر گیاهی است که آن را برای استفاده از بوی خوش و عطر آن می‌کارند و این قسم را ریحان گویند مثل گل سرخ و گل یاسمن.

ترجمه و شرح عبارت: **و اما ما یُقصد..** یعنی و اما گیاهی که قصد می‌شود (از کاشتن آن) بوئیدن آن، از گیاهان تازه مثل گل سرخ و گل یاسمن، پس این گیاه ریحان می‌باشد (نه طیب) و اقوی (در نظر شارح) حرام بودن بوئیدن آن نیز می‌باشد، و براین تحریم است مصتف در کتاب «دروس» ولی ظاهرا ایشان در این کتاب، عدم تحریم است (چنانکه توضیحش داده شد) **الیاسمین** ابوعلی سینا در کتاب قانون گوید: این گل رنگ‌های مختلف دارد. بعضی سفید و بعضی زرد و بعضی ارغوانی است و خاصیت آن این است که اگر در حمام صورت را به آن بشویند لکه‌های سیاه پوست از بین می‌رود و بسیار بوکردن یاسمین، رنگ را زرد کند و بویش سردرد آورد و با این همه اگر آن را بوکنند سردردی که از بلغم لزج پیدا شده از بین می‌برد، بوکردن عطریاسمین سبب خون دماغ گرمی مزاجان می‌شود.

**واستثني منه، الشیخ... توضیح:** بنابراینکه بوئیدن ریحان نیز حرام باشد چهار چیز را از آن استثناء کرده‌اند که اینها گرچه ریحان نامیده شوند، بوئیدن آنها بر مُحرم حرام نیست و آنها عبارتند از: شیخ و خزامی و اذخر و قیصوم.

ترجمه و شرح عبارت: **واستثني..** استثناء شده است از تحریم ریحان، این چهار گیاه:

**الشیخ** (به کسر شین با حاء بی نقطه) به فارسی آن را «درمنه» گویند و آن گیاهی است بیابانی و خودرو، بلندیش تا نیم متر می‌رسد، گل‌های خوشه‌ای سرخ‌رنگ یا زردرنگ دارد، از آب و شیرۀ آن در طب استفاده می‌کنند، آب آن تلخ، دم کرده آن به نسبت ده در هزار در طب قدیم برای دفع کرم‌های روده بکار می‌رفته، بوته‌های آن را جاروب درست می‌کنند یا در تنور و کوره می‌سوزانند و آن را علف جاروب هم می‌گویند.

بوعلی سینا در قانون گوید: دونوع درمنه هست، یکی خاردار و برگش چون برگ سرو و چوبش مجوف است و در دود کردنی‌ها بکار می‌آید، آن دیگری برگ‌هایش چون برگ درخت گز است، ثمر این گیاه بدست می‌چسبد و بعضی اقسامش پرازدانه است و گوسفند که از آن بخورد چاق می‌شود، روغن آن موی ریش را زود می‌رویاند و منافع دیگر زیادی دارد هر که خواهد به کتاب قانون مراجعه کند.

**والْحُزَامِي** (بضم حاء نقطه دار و فتح زاء نقطه دار، بروزن حُبَارِي) مرحوم ملاً محمد تقی مجلسی در کتاب نفیس «روضۃ المتقین»<sup>۱</sup> فرموده: ظاهراً این گیاه همان است که در فارسی (شب بو) نامیده می‌شود و آن گلی است خوشبو بزرگ زرد کم رنگ یا پررنگ و گاهی مایل بزرنگ سرخ، بوته آن دارای برگ‌های ساده و شاخه‌های راست، بلندی‌اش تا نیم متر می‌رسد، در بهار گل می‌دهد و هنگام شب عطر گل‌های آن بیشتر از روز است.

**والإذخر** (به کسر همزه و خاء بروزن زبرج) در فارسی به آن کورگیاه گویند و آن گیاهی است با شاخه‌های باریک، برگ‌هایش ریز و سرخ‌رنگ یا زرد و تندبو، دارای

<sup>۱</sup> روضۃ المتقین، ج ۴، ص ۴۲۹.

شکوفه‌های سفید، سائیده برگ و بیخ آن را در عربی عَسول گویند و با آن دست می‌شویند.

بوعلی سینا گوید: از این گیاه چندین نوع وجود دارد، اذخر اعرابی که بوی خوشی دارد، بعضی از آنها بدون میوه است و بعضی دارای میوه سیاه رنگی است و بهترین نوع این گیاه، اذخر اعرابی سرخ رنگ و خوشبوی است، شکوفه آن به سرخی می‌زند و بعد از شکفتن به رنگ بنفش در می‌آید، بوی آن مشابه بوی گل محمدی است، اگر این گیاه را در دست بفشاری و خرد کنی بوی آن به مشام می‌رسد، فایده اذخر در وهله اول در گُل آن است و بعد در شکوفه و ریشه و ساقه آن، و برای این گیاه منافع زیادی در طب قدیم ذکر کرده‌اند هر که خواهد رجوع به کتاب قانون کند.

**والقیصوم** در فارسی به آن مشک چوپان گویند، و آن گیاهی است خوشبو و نوعی از (بومادران) و بومادران گیاهی است خودرو، دارای شاخه‌های باریک و برگ‌های ریزبریده و گل‌های سفید یا زرد چتری، بوی تندی دارد، گل‌هایش معطر و تلخ مزه، در کوه‌ها و مراتع و چمنزارها می‌روید، برگ و گل و ریشه آن در طب بکار می‌رود.

**إن سمیت ریحاناً** یعنی مستثنا بودن این چند گیاه، مبنی بر این است که این گیاه‌ها ریحان نامیده شوند و اما اگر ریحان نامیده نشوند دیگر دلیل تحریم ریحان شامل آن چند گیاه نمی‌شود تا محتاج به استثنا شویم.

ونبه بالإطلاق على خلاف الشيخ حيث خصه بأربعة: المسك والعنبر والزعفران والورس، وفي قول آخر له بسة، بإضافة العود والكافور إليها، ويستثنى من الطيب خلوق الكعبة والعطر في المسعى.

و نّبه بالإطلاق... مطلب دیگری است، شارح می فرماید: اینکه مصتّف در متن، قید اطلاق آورد که فرمود: مطلق چیز خوشبو حرام است، خواست به این قید اطلاق اشاره کند به مخالفت بعضی از فقهاء مانند شیخ طوسی که بطور مطلق حرام ندانسته اند بلکه چهار چیز از چیزهای خوشبورا حرام دانسته است که آن: مشک و عنبر و زعفران و ورس می باشد، و در بعضی از کتاب هایش دو چیز دیگر هم اضافه به آن کرده و آن عود و کافور باشد.

ترجمه و شرح عبارت: و نّبه... یعنی اشاره کرد مصتّف به قید اطلاق (که فرمود: و مطلق الطیب) به مخالفت شیخ طوسی، زیرا شیخ طوسی اختصاص داده طیب حرام را به چهار چیز: مشک، عنبر، زعفران، ورس، و در یک قول دیگر برای شیخ طوسی، اختصاص داده طیب حرام را به شش چیز (که همان چهار چیز مذکور است) به اضافه عود و کافور به آن چهار چیز.

الوُرس (به فتح و او و سکون راء) بعضی گفته اند که آن همان است که در فارسی (اسپرک) گویند و اسپرک گیاهی است دارای گل های زرد خوشه ای، در گل و برگ و ریشه آن ماده زردی وجود دارد که در رنگرزی بکار می رود، و بعضی گویند اسپرک برگ زرد چوبه است، ولی آنچه از کتاب صحاح اللغة و قاموس و مجمع البحرین و بعضی از فرهنگ های فارسی استفاده می شود این است که ورس غیر از اسپرک است و آن گیاهی است که بیشتر در یمن می روید، تخم آن شبیه کنجد و بعد از

رسیدن شکافته می شود و تارهایی شبیه تار زعفران از آن بیرون می آید، پارچه را با آن رنگ می کنند.

و بوعلی سینا در کتاب قانون گوید: ورس چیزی است سرخ برنگ خون و شبیه زعفران، سائیده آن را از یمن آورند و گویا تراشه درختی است، دراز بین بردن لکه های سیاه مفید است و خوردن آن لکه سفید را از بین می برد.

**العود** عود یا عود هندی درختی است که در هند می روید، چوب آن قهوه ای رنگ و خوشبوست و آن را در آتش می اندازند که بوی خوش بدهد.

**الکافور** دارویی است خوشبو و سفید رنگ، چوب و ریشه درخت آن را تکه تکه می کنند و در آب می ریزند و می جوشانند و تقطیر می کنند و از آن دانه های متبلوری حاصل می شود که همان کافور معروف است.

**ویستثنی من الطیب**.. مطلب دیگری است و آن اینکه: از حرمت بوی خوش، دو چیز استثنا شده که حرام نیستند:

**اول:** بوکشیدن خلوق کعبه است که آن عطر مخصوصی است که بر پرده کعبه و دیوار آن می مالند.

**دوم:** بوی عطری که شخص مُحَرَّم در وقت سعی میان صفا و مروه که از بازار عطر فروشان می گذرد به مشام او می رسد، البته در زمان ما این بازار پشت صفا و مروه افتاده.

**خلوق الكعبة** (خلوق بروزن رسول) نوعی عطر بود که سابقاً به کعبه و پرده های آن می زدند و این عطر برنگ زرد زعفرانی بود چون از چند چیز درست می کردند که جزء بیشتر آن زعفران بود.



مرحوم فاضل هندی در کتاب «کشف اللثام» از کتاب منهاج ابن جزله طبیب کیفیت درست کردن خلوق را چنین ذکر کرده که: زعفران (به مقدار سه درهم) و اشنه (به مقدار دو درهم) و میخک (به مقدار یک درهم) و قرفه (به مقدار یک درهم) با هم مخلوط کنند و بکوبند سپس الک نمایند و سپس با گلاب و روغن مخلوط کنند.

المسعی یعنی محل سعی (بین صفا و مروه) که در زمان سابق در وسط بازار عطر فروشان قرار داشت.

(والقبض من كريه الرائحة)، لكن لو فعل فلا شئ عليه غير الإثم، بخلاف الطيب.  
(والاكتحال بالسواد والمطيب)، لكن لا فدية في الأول، والثاني من أفراد الطيب.  
(والأدهان) بمطيب وغيره اختياراً، ولا كفارة في غير المطيب منه، بل الإثم، (ويجوز  
أكل الدهن غير المطيب) إجماعاً.

---

## ۷- گرفتن بینی از بوی بد

(والقبض من كريه الرائحة)... هفتم از محرمات احرام، گرفتن بینی از بوی بد (مانند بوی خون و تعفن گشتارگاه) است، ولی اگر بینی خود را گرفت کفاره ندارد بلکه فقط گناه کرده، برخلاف بوی خوش که چون گرفتن دماغ از بوی خوش واجب است اگر چنانچه بینی خود را نگیرد، کفاره بر او واجب می شود.  
ترجمه و شرح عبارت: **والقبض**.. یعنی حرام است گرفتن بینی از بوی بد **كريه الرائحة**.. اضافه كریه به رائحة از باب اضافه صفت به موصوف است و اصلش: الرائحة الكريهة می باشد **لكن لو فعل**.. یعنی ولی اگر آن کار را بکند پس چیزی بر او نیست بجز گناه بخلاف بوی خوش (که چون گرفتن بینی از بوی خوش واجب است، اگر آن کار را نکند علاوه بر گناه، کفاره نیز بر او واجب می شود).

## ۸- سرمه کشیدن

**والاكتحال**.. هشتم از محرمات احرام، سرمه کشیدن به سرمه سیاه و سرمه خوشبو (مثل سرمه ای که در آن زعفران و مشک باشد که در معالجه چشم بکار

برده می‌شود) ولی اگر سرمه سیاه بکشد کفاره ندارد و اما اگر سرمه‌ای که بوی خوش دارد بکشد همان کفاره‌ای که برای استعمال بوی خوش واجب است بر او واجب می‌شود پس این یکی از افراد طیب می‌شود که ششم از محرمات احرام بود.

ترجمه و شرح عبارت: **لکن لافدیة..** یعنی ولی کفاره در اولی (سرمه سیاه) نیست **والثانی** این کلمه مبتدا است و -من افراد- خبر آن است یعنی و دومی (یعنی سرمه خشبو) هم از افراد طیب است (و هر چه در استعمال طیب، کفاره است کفاره آن می‌باشد و کفاره بخصوصی ندارد).

## ۹- مالیدن روغن بر بدن

(والادّهان) بمطیب.. نهم - از محرمات احرام، مالیدن روغن بر بدن است در حال اختیار، چه بوی خوش داشته باشد (مثل روغنی که در آن مشک و عنبر باشد) و چه دارای آن نباشد (مثل روغن زیتون). البته در روغنی که خوشبو نباشد کفاره نیست بلکه فقط گناه است.

و اما خوردن روغنی که بوی خوش ندارد جایز است باتفاق فقهاء.

ترجمه و شرح عبارت: **والادّهان...** یعنی و حرام است روغن مالیدن بروغنی که بوی خوش در آن است، و غیر آن روغن بمطیب البته در صورتی که بوی خوش داشته باشد از دو جهت بر مؤخر حرام است: یکی از جهت بوی خوشی که دارد و دیگری از جهت خود روغن که مالیدن آن بر بدن جداگانه بر مؤخر حرام است اختیاریاً یعنی در حال اختیار یعنی حرمت روغن مالیدن در صورت اختیار است و

اما در صورت اضطرار به آن (مثل اینکه دست یا پایش ترک خورده و روغن را بعنوان دوا بر آن بمالد) جایز است.

مرحوم مصتّف در کتاب «دروس» فرموده: در صورت اضطرار، هر چند گناه نیست ولی کفاره واجب می شود مانند صورت اختیار.

ولا كفارة.. یعنی کفاره نیست در روغنی که بوی خوش در آن نباشد بلکه فقط گناه است (چه در حال اختیار و چه اضطرار) منہ ضمیر برمی گردد به - دهن - یعنی روغن، البته کلمه دهن در عبارت نمی باشد ولی از کلمه - ادهان - استفاده می شود.

(والجدال، وهو قول لا والله وبلى والله)، وقيل: مطلق اليمين، وهو خيرة «الدروس». وإنما يحرم مع عدم الحاجة إليه، فلو اضطر إليه لإثبات حق، أو نفي باطل فالأقوى جوازه، ولا كفارة. (والفسوق وهو الكذب) مطلقا. (والسباب للمسلم).

وتحريمهما ثابت في الإحرام وغيره، ولكنه فيه أكد، كالصوم والاعتكاف ولا كفارة فيه سوى الاستغفار.

(والنظر في المرأة) - بكسر الميم وبعد الهمزة ألف - ولا فدية له.

## ۱۰- مجادله نمودن

(والجدال وهو قول... دهم - از محرمات احرام، مجادله کردن است و مقصود از مجادله در اینجا قَسَم خوردن به کلمه (لا والله) و (بلى والله) است در مقام مناظره در کلام به قصد غلبه بر حریف و انکار ادعای او و اثبات ادعای خود.

و بعضی از فقهاء گفته است که قسم خوردن بخدا به هر لفظی به غیر از آن دو لفظ نیز حرام است مثل اینکه بگوید: (لا والرحمن) و (بلى والرحمن) و این قول را مصتّف در کتاب «دروس» اختیار کرده.

از حرمت مجادله، یک مورد استثنا شده و آن جایی است که قسم خوردن مُحَرَّم به قصد غلبه بر خصم نباشد بلکه برای اثبات حقی یا برداشتن باطلی باشد که در این صورت قسم او گرچه به آن دو کلمه گذشته باشد، جایز است و کفارہ ندارد.

ترجمه و شرح عبارت: **والجدال**.. یعنی حرام است جدال کردن و آن عبارت است از (قسم خوردن) به گفتن: نه بخدا سوگند، و آری بخدا سوگند، و بعضی گفته‌اند: هر نوع قسم حرام است (چه به آن دولفظ باشد و چه به غیر آن) و همین مختار مصنف است در کتاب «دروس» **وانما يحرم**.. یعنی همانا قسم خوردن، در صورتی حرام است که احتیاج به آن نباشد پس اگر ناچار شد به قسم خوردن برای اینکه اثبات حقی یا رد باطلی کند پس اقوی جواز آن است و کفاره ندارد.

## ۱۱ و ۱۲- دروغ گفتن و دشنام دادن

**(والفسوق وهو الكذب)**.. یازدهم و دوازدهم از محرمات احرام، دروغ گفتن و دشنام دادن به مسلمان است، البته حرمت دروغ گفتن و دشنام دادن اختصاص به حال احرام ندارد بلکه در هر حالی حرام است چه در حال احرام و چه در غیر حال احرام ولی حرمت آن در حال احرام شدیدتر و بیشتر است چنانکه در حال روزه و اعتکاف نیز حرمتش شدیدتر است.

ولی اگر در حال احرام، دروغ گفت یا دشنام داد، کفاره ندارد بلکه کفاره آن این است که استغفار کند.

ترجمه و شرح عبارت: **والفسوق**.. (کلمه فسوق در آیه قرآن ذکر شده که: «**الْحَجِّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ**»<sup>۱</sup> - در تفسیر فسوق، فقهاء اختلاف کرده‌اند بعضی مانند مصنف گفته‌اند که: آن عبارت است از دروغ گفتن مطلقاً (چه دروغ بر خدا و پیغمبر و ائمه عليهم السلام باشد و چه

<sup>۱</sup> سوره بقره، آیه ۱۹۷.

دروغ بر مردم باشد، ولی بعضی از فقهاء گفته‌اند فسوق عبارت است از دروغ بر خدا و پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام فقط) **والسباب للمسلم** (سباب به کسر سین) یعنی و نیز حرام است دشنام دادن به مسلمان و **تحريمهما**.. یعنی حرمت دروغ و دشنام، ثابت است، هم در حال احرام و هم در غیر احرام ولی در حال احترام شدیدتر است مثل (شدید تر بودن حرمت دروغ و دشنام در حال) روزه و اعتکاف ولی با این حال، کفاره در دروغ یا دشنام نیست جز استغفار (و طلب آمرزش از خدا).

### ۱۳- نگاه کردن در آینه

(والنظر فی المرأة)... سیزدهم از محرمات احرام، نگاه کردن مُحرِم در آینه است که خود را در آن ببیند، ولی اگر نگاه کرد کفاره ندارد **بکسر المیم**.. یعنی کلمه - مرآة - به کسر میم و بعد از همزه، الف ممدوده است یعنی آینه، و مرآة به فتح میم و همزه خوانده نشود که به معنای زن می‌باشد له یعنی برای نگاه کردن در آینه.

(وإخراج الدم اختياراً) ولو بحك الجسد والسواك. والأقوى أنه لا فدية له. واحترز بالاختيار عن إخراجهِ لضرورة كبط جرح، وشق دمل، وحجامة، وفصد عند الحاجة إليها فيجوز إجماعاً.

## ۱۴- بیرون آوردن خون از بدن

(وإخراج الدم... چهاردهم - از محرمات احرام این است که محرم در حال اختیار از بدن خود خون بیرون بیاورد اگرچه این کار به وسیله خاراندن بدن یا مسواک کردن (که احیاناً سبب خون آمدن از لثه دندان بشود) انجام گیرد. و اگر چنانچه خون بیرون آورد اقوی در نظر شارح این است که کفاره ندارد. و اینکه مصتّف فرمود در حال اختیار؛ بجهت اینکه در حال اضطرار، بیرون آوردن خون جایز است مثل اینکه جراحت در بدن دارد و یا دمل دارد، می تواند جراحت را بشکافد و یا دمل را بترکاند تا بهبودی یابد، و یا مثل اینکه حجامت کند و یا رگ بزند در صورتی که به این دو کار احتیاج باشد (از جهت اینکه مثلاً فشار خون دارد و ترس تلف شدن و سگته کردن بر خود دارد) پس جایز است آن کارها را انجام دهد.

ترجمه و شرح عبارت: و إخراج... یعنی و حرام است بیرون آوردن خون (از بدن) در حال اختیار هر چند به واسطه خاراندن بدن یا مسواک کردن دندان باشد، و اقوی (در نظر شارح) این است که (اگر خون بیرون آورد) کفاره برای آن نیست فدیة له ضمیر به - اخراج دم - بر می گردد و احترز... یعنی مصتّف احتراز کرد به قید اختیاری از صورتی که بیرون آوردن خون بجهت ضرورت باشد مثل شکافتن جراحت و



ترکاندن دمل و (مثل) حجامت کردن ورگ زدن در وقتی که احتیاج به آن باشد (در صورت ضرورت) جایز است بیرون آوردن خون به اتفاق فقهاء.

کِبْطٌ بَطٌّ یعنی شکافتن شق یعنی ترکاندن دمل (بضم دال وفتح میم، یا فتح میم مشدّد) یعنی زخم و ورم مخروطی شکل که روی پوست بدن پیدا می شود و از آن چرک و خونابه بیرون می آید.

فُصْدٌ یعنی رگ زدن که عبارت است از سوراخ کردن رگ با نشتر برای کم کردن خون بدن، ابوعلی سینا در کتاب قانون شرحی مفصل در این باره دارد و اما:

تعریف فصد از نظر پزشکی جدید عبارت است از باز کردن مصنوعی یکی از سیاهرگ ها بمنظور گرفتن خون، تجویز فصد در مواردی مانند فلج ناگهانی حاصله از خونریزی های مغزی (سردردهای شدید، اختلالات گفتاری) و همچنین در حالت وجود آسم قلبی توصیه می گردد، در مواردی که ضرورت انجام خونگیری تأیید شده باشد می توان با توجه به موقعیت شخص بیمار مقدار پانصد یا هزار سانتیمتر مکعب خون از شخص مورد نظر گرفت.

حکایتی در کتاب «روضات الجنات» به ابوعلی سینا در مورد فصد نسبت می دهد و آن این است که:

وقتی که شیخ به جرجان رسید، دید مرده ای را دفن می کنند، شیخ بر سر قبر حاضر شد و چون میت را در لحد نهادند گفت: این شخص نمرده است او را در گور نگذارید، مردم از سخن شیخ به حیرت آمده گفتند: این چه مطلبی است می گوئی؟ شیخ گفت: او را در محلی خالی به من بسپارید که پس از چند روز او را زنده به شما بازگردانم، مردم چنان کردند، مُرده را بموضع خالی بردند شیخ او را

فصد کرده چون قدری خون گرفت، نَفَس آن شخص برآمد، شیخ رگ او را بگرفت و پس از ساعتی قدری دیگر خون برداشت آن شخص بنشست و از حال خود استفسار کرد، شیخ او را خبر داد، آنگاه شیخ به درمان وی پرداخت تا صحت کامل یافت.

عند الحاجة اليها احتمال دارد ضمیر به همه مثال‌های ذکر شده برگردد و احتمال دارد به مثال حجامت فقط برگردد.

(وقلح الضرس) والروایة مجهولة مقطوعة، ومن ثم أباحه جماعة خصوصاً مع الحاجة. نعم، یحرم من جهة إخراج الدم، ولكن لا فدية له، وفي روايته: أن فيه شاة، (وقص الضفر)، بل مطلق إزالته، أو بعضه اختیاراً، فلو انكسر فله إزالته. والأقوى أن فيه الفدية كغيره للرواية.

## ۱۵- کندن دندان

(وقلح الضرس)... پانزدهم - از محرمات احرام، کندن دندان است اگر چه خون در نیاید، شارح می فرماید: روایتی که دلیل آن می باشد ضعیف است از دو جهت:

۱. از جهت مجهول بودن آن، زیرا بعضی از راویان آن نامبرده نشده است.
۲. از جهت اینکه روایت مقطوعه است یعنی مضمومه، چون اسم امام صریحاً ذکر نشده بلکه ضمیر برگردانده شده و معلوم نیست این ضمیر به امام برمی گردد یا کس دیگر.

و به همین جهت که دلیل حرمت کندن دندان، ضعیف است جماعتی از فقهاء آن را جایز دانسته اند مخصوصاً در صورت اضطرار و احتیاج به آن کار. آری اگر در حال اختیار، کندن دندان موجب آمدن خون بشود، از این جهت حرام می شود ولی چنانکه سابقاً گذشت برای بیرون آمدن خون، کفاره واجب نمی شود. اما در همان روایت ضعیف، کفاره برای کندن دندان را واجب کرده و آن یک گوسفند است.

ترجمه و شرح عبارت: **وقلع الضرس** (ضرس به کسر ضاد) یعنی دندان آسیا نه هر دندان، و دندان‌های آسیا دوازده دندان است که در هر طرف در بالا و پایین، سه تا قرار دارد که آنها بنام - أضراس - معروفند و شرح این مطلب در بحث کفارات خواهد آمد **والروایة..** یعنی روایتی که درباره تحریم کندن دندان وارد شده، مجهول است و مقطوع.

شیخ طوسی در کتاب تهذیب، آن روایت را چنین ذکر کرده:

«محمد بن احمد بن یحیی عن محمد بن عیسی عن عدة من اصحابنا عن رجل من اهل خراسان ان مسألة وقعت فی الموسم لم یکن عند موالیه فیها شیء، محرمٌ قَلَع ضرسه فکتب یُهریق دماً»<sup>۱</sup>

یعنی از مردی خراسانی<sup>۲</sup> نقل شده که مساله‌ای در موسم حج پیش آمد کرد که در بین همراهان او کسی حکم مسأله را نمی‌دانست و آن مسأله این بود که مُحرمی دندانش را بکند (چه حکم دارد؟ بتوسط نامه این مساله را سؤال کردند) در جواب نوشت: خون بریزد (یعنی یک گوسفند بکشد بعنوان کفاره).

مجهوله بودن این روایت از این جهت است که معلوم نیست مرد خراسانی نامش چیست و آیا شخص موثقی است یا غیر موثق؟

---

<sup>۱</sup> تهذیب، ج ۵، ص ۳۸۵.

<sup>۲</sup> خراسان در آن زمان به تمام کشور ایران بلکه فراتر از آن که شامل بخشی از افغانستان نیز می‌شود، گفته می‌شد.

(ورویات مجهولة در اصطلاح اهل درایة ورجال آن خبری است که همه سلسله ویا چند نفر ویا یک نفر از سلسله سند در کتب رجالی طرح شده باشد ولی در احوال او ساکت باشند و آن بر دو قسم است:

۱. شخص مجهول است ۲. حالش مجهول است، البته در روایت مورد بحث، اصلاً نام راوی ذکر نشده تا چه برسد به مجهول بودن شخص او یا حال او) و اما مقطوعه بودن روایت مذکوره چنانکه مکرر در این شرح تذکر داده ایم مقصود شارح از مقطوعه، مضمهره است یعنی در حدیث، ضمیر آورده شده که معلوم نیست آنکه از او سؤال شده، امام معصوم است یا کس دیگر، و در روایت مذکوره چنانکه ملاحظه شد، در جواب مسأله چنین آمده که: «فکتب یهریق دما» ضمیر مقدر در کتاب معلوم نیست به که بر می‌گردد.

این هم ناگفته نماند که روایت مذکوره علاوه بر مجهول و مقطوع بودنش، مرسل نیز می‌باشد و معنای مُرسل آن است که یکی از راویان در بین سند ذکر نشده باشد و یا گفته باشد: بعض اصحابنا، عدة من اصحابنا.

ومن ثمّ أباحه .. یعنی و بجهت مجهوله و مقطوعه بودن روایت آن، جایز دانسته است کندن دندان را عده‌ای از فقهاء مخصوصاً در صورت احتیاج به آن نعم .. یعنی آری (گرچه کندن دندان فی نفسه حرام نیست چون دلیلش ضعیف است ولی) حرام می‌شود از جهت بیرون آوردن خون اما کفاره برای آن نیست و فی روایة ... در نسخه‌های طبع قدیم این کتاب، عبارت (فی روایة) می‌باشد و صحیح در عبارت آن است که (فی روایته) باشد چون بنا بر نسخه اول، معنای عبارت این می‌شود که: در روایتی آمده است که در کندن دندان، گوسفند باید کشت، بنابراین،

این سؤال پیش می‌آید که ما غیر از روایت مقطوعه‌ای که سابقاً ذکر شد روایت دیگری نداریم در حالی که ظاهر معنای عبارت شارح بنا بر نسخه اول این است که روایت دیگری غیر آن روایت مقطوعه داریم که کفاره آن یک گوسفند است.

پس باید گفت صحیح همان نسخه دوم است یعنی - فی روایت - و ضمیر آن به قلع ضرس برمی‌گردد، پس بنا بر این نسخه، معنای عبارت این می‌شود که: در روایت قلع ضرس (یعنی همان روایت مقطوعه‌ای که سابقاً ذکر شد) چنین آمده است که در کندن دندان یک گوسفند واجب است.

و تأیید می‌کند این نسخه را مطلبی که شارح در بحث کفارات در آینده ذکر کرده و آن اینکه بعد از آنکه مصتف فرموده: کفاره کندن دندان یک گوسفند است، شارح فرموده که: دلیل آن روایتی است مقطوعه (و مقصودش همین روایتی است که در اینجا ذکر شد).

پس خلاصه مطلب اینکه آن روایتی که کفاره کندن را یک گوسفند دانسته، همین روایت مقطوعه است که ذکر شد نه روایت دیگر.

ناگفته نماند که در روایت مقطوعه، تصریح به گوسفند نشده بلکه چنانکه ملاحظه می‌شود جمله - یهریق دمأ - یعنی خون بریزد - دارد اما چون کلمه دم در لسان روایات انصراف به گوسفند دارد، از این جهت اشکالی نیست.

## ۱۶- گرفتن ناخن

(وقص الظفر)... شانزدهم - از محرمات احرام، چیدن ناخن است به وسیله ناخن‌گیر، چه تمام ناخن و چه بعضی آن.

بلکه شکستن آن نیز حرام است چه شکستن تمام آن و چه بعضی آن. همه اینها در حال اختیار حرام است و اما اگر در حال اضطرار باشد مثل اینکه بعضی از ناخن، خودش بشکند و بعضی از آن باقی بماند بطوری که ناقص ماندن آن سبب آزار و اذیت او بشود، در این صورت جایز است برای او باقی ناخن را بگیرد و یا بشکند، و در این صورت باید کفاره هم بدهد (همانطوری که در حال اختیار کفاره واجب است) به دلیل روایتی که در این مورد وارد شده.

ترجمه و شرح عبارت: **وقص..** یعنی و حرام است چیدن ناخن (به وسیله ناخن گیرویا چاقو و یا قیچی) بلکه هر نوع جدا کردن ناخن (حتی شکستن آن) حرام است **أو بعضه** عطف است بر- **الظفر**- یعنی (فرقی نیست بین اینکه تمام ناخن باشد) یا بعض ناخن **اختیاراً** یعنی حرمت آن در حال اختیار است پس اگر (در حال اضطرار باشد مثل اینکه) ناخن، خودش بشکند، جایز است برای او باقی آن را بچیند، و اقوی (در نظر شارح) این است که در چیدن ناخن شکسته، کفاره واجب می شود (هرچند چیدن آن حرام نبوده) **کغیره** یعنی همانند غیر ناخن شکسته (که در آن کفاره واجب است) **للاویة** یعنی بجهت بودن روایت بر اینکه در چیدن ناخن شکسته نیز کفاره واجب است.

(وإزالة الشعر) بحلق ونتف وغيرهما مع الاختيار، فلو اضطر - كما لو نبت في عينه - جاز إزالته ولا شيء عليه.

ولو كان التأذي بكثرته، لحر، أو قمل جاز أيضا، لكن يجب الفداء، لأنه محل المؤذي، لا نفسه.

والمعتبر إزالته بنفسه، فلو كشط جلدة عليها شعر فلا شيء في الشعر، لأنه غير مقصود بالإبانة.

## ۱۷- برطرف کردن مواز بدن

(وإزالة الشعر)... هفدهم - از محرمات احرام، برطرف کردن مواز بدن است به وسیله تراشیدن یا کندن و غیر آن، در حال اختیار (چه موی سر باشد و چه ریش و چه باقی بدنش).

از این حکم، دو صورت استثنا شده:

**اول:** مویی که داخل پلک چشم روئیده و باعث اذیت چشم گشته است، از بین بردن این مواز چشم جایز است و کفاره ندارد.

**دوم:** اینکه موی اوزیاد شده و گرمای هوا در اثر زیاد بودن موباعث آزاروی شده (وسردرد آورده) و یا شپش در اثر زیادی مو، در لابلای موها جا گرفته و باعث اذیت او گردیده، در این صورت نیز برطرف کردن آن موها جایز است ولی باید کفاره بدهد. و فرق بین آن دو صورت که در صورت اول کفاره واجب نیست ولی در صورت دوم کفاره واجب است، این است که در صورت اول خود موبسب اذیت و آزار او شده بدین جهت برطرف کردن آن، موجب کفاره نیست اما در صورت دوم خود مو



سبب آزار ننگشته بلکه محل سکونت چیزی شده که آن چیز سبب آزار او شده که شپش باشد، بدین جهت برطرف کردن مو، موجب کفاره می شود.

ترجمه و شرح عبارت: **وازالة الشعر**.. یعنی و حرام است برطرف کردن موی بدن چه به تراشیدن و چه کندن و چه غیر اینها (مثل چیدن و نوره زدن و شانه کردن که سبب ریختن موی گردد) **مع الاختیار**... یعنی حرمت ازاله مو در حال اختیار است پس اگر ناچار شد (به ازاله آن) مثل اینکه مو در چشم او روئیده باشد (که باعث اذیت او شده) جایز است برطرف کردن آن، و کفاره هم بر او واجب نیست.

(ابوعلی سینا در کتاب قانون گوید: رطوبت عفونی زیاد که در پلک چشم جمع شود تولید موی زائد می کند).

**ولوکان التاذی**.. یعنی و اگر اذیت شدن او (از جهت خود مونیباشد بلکه) به واسطه زیاد بودن مواز جهت گرما یا شپش باشد، در این صورت نیز جایز است ازاله مو ولی واجب می شود کفاره، زیرا (در این صورت) این موی جایگاه چیز آزار رسان (یعنی شپش) شده نه اینکه این موی، خود آزار رسان باشد (تا برطرف کردن آن کفاره نداشته باشد بخلاف مویی که در چشم روئیده که در آن خود مو آزار رساننده است و برطرف کردنش کفاره ندارد).

**والمعتبر**.. مطلب دیگری است توضیحش این است که: آنکه در حال احرام، حرام می باشد همانا جدا کردن خود مو است پس بنابراین اگر پوستی را از بدن جدا کند که بر روی آن پوست مویی روئیده باشد، در این صورت بجهت جدا شدن مو کفاره واجب نمی شود، زیرا مقصود اصلی کندن آن مونی بوده بلکه کندن پوست بوده.

ترجمه و شرح عبارت: **والمعتبر..** یعنی چیزی که شرط است (در حرمت) همانا برطرف کردن خود مو است پس اگر بگند پوستی را که بر آن مویی بود، چیزی (یعنی کفاره) بجهت کنده شدن مو، نیست زیرا مو، مقصود به جدا کردن نبود.

(وتغطية الرأس للرجل) بثوب وغيره حتى بالطين والحناء والارتماس وحمل متاع  
يستره، أو بعضه.

نعم، يستثنى عصام القرية، وعصابة الصداق وما يستر منه بالوسادة.

وفي صدقه باليد وجهان، وقطع في التذكرة بجوازه، وفي «الدروس» جعل تركه  
أولى والأقوى الجواز لصحيحة معاوية بن عمار.

والمراد بالرأس هنا منابت الشعر حقيقة، أو حكماً. فالأذنان ليستأمنه، خلافاً  
للتحرير.

## ۱۸- پوشاندن سر برای مردان

(وتغطية الرأس.. هيجدهم - از محرمات احرام، پوشاندن تمام سر یا قسمتی از  
سراسر برای مرد مُحرم نه زن، و این حکم شامل هر چیزی است که ممکن  
باشد به وسیله آن سر را پوشانید چه پارچه باشد و چه غیر پارچه حتی مانند گِل و  
حنا و فرو بردن تمام سر در آب و حمل کردن چیزی بر سر که تمام یا بعضی سر را  
پوشاند.

و از این حکم، چند چیز استثنا شده:

۱. بند مَشک، اگر برای حمل کردن مَشک، بند آن را به سر بگذارد که طبعاً  
قسمتی از سر را می پوشاند اشکال ندارد.

۲. دستمالی که معمول است بجهت درد سر به سر می بندند.

۳. در وقت خوابیدن که طبعاً قسمتی از سر به واسطه گذاشتن بر روی بالش،

پوشیده می شود اشکالی ندارد.

ترجمه و شرح عبارت: **وتغطية**.. یعنی و حرام است پوشاندن سر برای مرد، چه به (پوششی که معمولاً با آن سر را می پوشانند مثل) پارچه، و چه به (پوشش غیر معمولی مثل) غیر پارچه حتی به گل و حنا و فرو بردن سر در آب و حمل کردن جنسی (روی سر) که بپوشاند تمام سر را یا بعضی از سر را **أو بعضه** از ترجمه عبارت معلوم شد که این کلمه عطف است بر ضمیر - یستره - که به راس بر می گردد یعنی یستر کل الرأس او بعضه نعم **یُستثنی**... یعنی آری استثنا شده (از حکم حرمت پوشاندن) بند مشک (که بر سر بگذارد چون برای حمل نمودن مشک گاهی بند آن را به دوش می اندازند و گاهی به سر می گذارند) **القربة** به کسرقاف و سکون راء یعنی مشک و **عصابة الصداع** عصابه یعنی دستمال، و صداع یعنی سردرد.

## فایده

بستن دستمال به سر تأثیری در تخفیف درد دارد و در یک حدیث از امام صادق علیه السلام نقل شده که حضرت امام حسین علیه السلام، مبتلا به درد سر بودند و دستمال به آن می بستند، که امام صادق فرمود: آن دستمال مخصوص دردست ماست (رجوع کنید به سفینه البحار ماده خضب).

**وما یُستَر منه بالوسادة** یعنی و (نیز استثنا شده) آن قسمتی از سر که پوشیده می شود به (گذاشتن سر بر) بالش **منه** ضمیر به - رأس - بر می گردد.

**وفي صدقه بالید**.. مطلب دیگری است توضیحش اینکه: آیا گذاشتن دست بر سر که سبب پوشیدن قسمتی از سر می شود جایز است یا نه؟ دو احتمال است، علامه حلی در کتاب «تذکره» حکم به جواز آن نموده است ولی مصتف در کتاب

«دروس» فرموده ترک کند بهتر است چون به گذاشتن دست بر سر، پوشیدن سر صدق می‌کند.

شارح می‌فرماید: اقوی در نظر ما جواز آن است، به دلیل روایت صحیحی که در این مورد وارد شده.

ترجمه و شرح عبارت: وفي صدقه .. یعنی و در اینکه آیا صدق می‌کند پوشیدن سر، به واسطه دست؟ دو احتمال است، علامه حلی در کتاب «تذکره» بطور قطع حکم به جواز آن کرده است و مصتّف در کتاب «دروس» قرار داده است ترک آن عمل را، اولی.

و (شارح می‌فرماید): اقوی در نظر ما جواز گذاشتن دست بر سر است، به دلیل روایت صحیح معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام.

صدقه ضمیر به تغطية بر می‌گردد، و مذکر بودن ضمیر اشکالی ندارد چون - تغطية - مصدر است و در مصدر، مؤنث و مذکر فرق نمی‌کند.

**والمراد بالرأس هنا..** توضیح: مقصود از سر در اینجا که پوشاندنش بر مردان حرام است، همان جایی است که مو در آن روئیده است پس بنابراین گوش‌ها جزو سر محسوب نیست، زیرا در آن مو روئیده پس پوشاندن گوش‌ها حرام نیست.

ترجمه و شرح عبارت: **والمراد بالرأس ..** یعنی و مقصود از سر (که پوشاندنش حرام است) آن جاهایی است که مو در آن روئیده، چه روئیدن حقیقی (مثل کسی که در سرش موی می‌باشد) و چه حکمی (مثل کسی که قبلاً موی داشته و حالا ریخته است و جای آن مانده) پس (وقتی که مقصود از سر دانسته شد، بنابراین) دو گوش از جزو سر نمی‌باشند (پس پوشاندن گوش‌ها حرام نیست) در حالی که

علامه در کتاب «تحریر» مخالفت کرده (وگوش‌ها را هم در اینجا جزو سر محسوب داشته و پوشاندنش را حرام دانسته).

(و) تغطية (الوجه)، أو بعضه (للمرأة)، ولا تصدق باليد كالرأس، ولا بالنوم عليه. و يستثنى من الوجه ما يتم به ستر الرأس لأن مراعاة الستر أقوى، وحق الصلاة أسبق.

## ۱۹- پوشاندن صورت برای زنان

(و) تغطية (الوجه)... نوزدهم - از محرمات احرام، پوشاندن تمام صورت و یا بعضی از آن برای زنان است به وسیله نقاب (پوشیه) و هرگونه ساتری که روی او را می پوشاند.

و از این حکم چند صورت استثنا شده:

۱. پوشاندن صورت به وسیله دست، اشکال ندارد چنانکه پوشاندن سر به وسیله دست برای مرد اشکال ندارد که سابقاً دانسته شد.
۲. موقع خوابیدن اگر بصورت بخوابد که طبعاً قسمتی از صورتش به گذاشتن روی بالش پوشیده می شود، اشکال ندارد.
۳. پوشیدن مقداری از اطراف صورت از باب مقدمه علمیه که یقین کند سرش بطور کامل پوشیده شده، اشکال ندارد.

ترجمه و شرح عبارت: و تغطية.. یعنی حرام است پوشاندن تمام صورت و یا قسمتی از آن برای زن و لا تصدق.. (ضمیر مقدر به تغطية برمی گردد) یعنی و پوشاندن صورت صدق نمی کند به گذاشتن دست بر صورت همانند سر (یعنی همانطوری که در پوشاندن سر برای مرد گفته شد که با گذاشتن دست ها بر سر، پوشاندن سر صدق نمی کند و حرام نیست چنانکه اقوی در نظر شارح بود به دلیل

روایت صحیح معاویه بن عمار، در اینجا نیز اگر زن دست‌ها را به صورت بگذارد پوشاندن صورت صدق نمی‌کند و حرام نیست) **ولا بالنوم** علیه یعنی و نیز صدق نمی‌کند پوشاندن صورت، به خوابیدن بر صورت علیه ضمیر به - وجه - بر می‌گردد. **ویستثنی من الوجه**.. یعنی و استثنا می‌شود از صورت، اطراف صورت که به واسطه پوشاندن آن اطراف، کامل می‌شود پوشاندن سر (یعنی یقین پیدا می‌کند که سرش پوشیده شد پس پوشاندن اطراف صورت از باب مقدمه علمی برای پوشاندن سر، حرام نیست چه در حال نماز و چه در حال غیر نماز، شارح دودلیل برای آن ذکر می‌کند، دلیل اول مطلق است، و دلیل دوم مخصوص به حال نماز است و توضیح این دودلیل را در پایین ذکر می‌کنیم):

**لان مراعاة الستور**.. توضیح مطلب اینکه: از یک طرف برزن واجب است رعایت حجاب و پوشش سر را بکند و یقین پیدا کردن بر اینکه سرش را کاملاً پوشانده موقوف بر این است که از باب مقدمه علمیه یک مقداری از اطراف صورت را نیز بپوشاند.

و از طرف دیگر برزن در حال احرام، پوشاندن صورت حرام است و باید کشف صورت کند و یقین پیدا کردن به اینکه تمام صورت را باز کرده موقوف به این است که از باب مقدمه علمیه یک مقداری از اطراف سر را نیز کشف کند.

پس در اینجا دو مقدمه واجب علمیه با هم تعارض می‌کنند و کدامیک را مقدم باید داشت؟ شارح می‌فرماید باید حق سر را مقدم بر حق صورت دانست و آن را رعایت کرد به دودلیل:



۱. اینکه اساساً رعایت پوشش را بکنند اقوی است از رعایت کشف پوشش، زیرا قاعده اولیه درزن این است که رعایت پوشش و حجاب کند، به دلیل آیات حجاب، پس باید عمل به مقدمه وجوب ستر رأس بکند و مقداری از اطراف صورت را هم بپوشاند تا یقین به پوشیده شدن سر بکند.

۲. اینکه در نماز حتماً باید زن سر را بپوشاند، چون ستر عورت در نماز شرط است و تمام بدن زن به استثنای صورت و کف دست او، عورت است، پس در نماز وقتی که مقدمه ستر رأس با مقدمه کشف صورت بجهت احرام، تعارض کنند، حق ستر رأس مقدم بر حق کشف صورت می باشد چون ستر در نماز، حق نماز است ولی کشف صورت حق احرام است، و حق نماز مقدم بر حق احرام است چون نماز پیش از احرام، واجب بوده و اسبق بر احرام است، بدین جهت از باب مقدمه علمی واجب است مقداری از صورت را بپوشاند تا یقین به پوشانیدن سر کند.

ترجمه و شرح عبارت: *لان مراعاة..* یعنی زیرا رعایت پوشاندن را بکنند قوی تر است (از اینکه رعایت کشف و باز نمودن را بکنند، به دلیل آیات حجاب) و *حق الصلوة..* (این دلیل دوم است) یعنی و حق نماز جلوتر از حق احرام است (چون نماز قبل از احرام واجب بوده پس در نماز رعایت حق نماز را که پوشش کامل سر است را بکنند تا عمل به شرط نماز که ستر عورت است شده باشد، بهتر است از اینکه رعایت حق احرام که کشف صورت است را بکنند).

(ويجوز لها سدل القناع إلى طرف أنفها بغير إصابة وجهها) على المشهور، والنص خال من اعتبار عدم الإصابة، ومعه لا يختص بالأنف، بل يجوز الزيادة. ويتخير الخنثى بين وظيفة الرجل والمرأة فتغطي الرأس، أو الوجه، ولو جمعت بينهما كفرت.

و يجوز لها سدل... توضیح: مصتف می فرماید اگر زن بخواهد بجهت سرما یا گرما و یا از نامحرم، روگیری کند، جایز است برای او مقداری از روسری (چارقد) را از طرف بالا تا بینی اش پایین اندازد و آویزان کند بشرط اینکه آن را به وسیله دست یا چوب یا چیز دیگر دراز صورت نگاه دارد که به صورت نچسبد.

شارح دواشکال بر شرط مذکور می کند:

۱. اینکه در روایت، شرط نکرده که به صورت نچسبد.

۲. اینکه اگر نچسبیدن به صورت شرط باشد، گوئیم که باید جواز پایین انداختن روسری، اختصاص به بینی نداشته باشد بلکه تا چانه هم باید جایز باشد، چون به آویزان کردن به کیفیت مذکور که به صورت نچسبد، پوشاندن صورت صدق نمی کند و بنابراین نباید فرقی باشد بین آویزان کردن تا بینی و بین آویزان کردن تا چانه و پایینتر.

ترجمه و شرح عبارت: **و يجوز لها..** یعنی جایز است برای زن، آویزان کردن روسری را تا آخر بینی اش، بشرط اینکه نچسبد به صورتش، و این (اشترط) قول مشهور است ولی (بر آن دواشکال وارد است: یکی اینکه) روایت خالی از اشترط نچسبیدن می باشد و (اشکال دوم اینکه:؛) با شرط بودن نچسبیدن به صورت، دیگر جواز آویزان کردن روسری، نباید تا به بینی اختصاص داشته باشد بلکه باید

زیادتر از بینی (یعنی تا چانه و پایینتر) نیز جایز باشد سدل به فتح سین و سکون دال یعنی آویزان کردن القناع به کسرقاف یعنی روسری و چارقد معه ضمیر به - اعتبار عدم اصابت - برمی‌گردد، و از اینجا اشکال دوم است.

**ویتخیر الخنثی..** توضیح: خنثی (کسی که هم آلت مردانه و هم آلت زنانه دارد) مخیر است می‌تواند به وظیفه زن عمل کند (که سرش را حتماً بپوشاند و رویش باز باشد) و می‌تواند به وظیفه مرد عمل کند (که صورتش را جایز است در بعضی اوقات بپوشاند ولی سرش باید باز باشد).

اما اگر جمع بین دو وظیفه کرد که هم سر را بپوشاند و هم صورت را، کار حرام کرده و باید کفاره بدهد، چون بر او پوشاندن یکی از آنها جایز بوده نه هر دو.

ترجمه و شرح عبارت: **ویتخیر...** یعنی خنثی مخیر است بین عمل به وظیفه مرد و عمل به وظیفه زن پس (اگر خواست عمل به وظیفه زن کند باید) بپوشاند سرش را و یا (اگر خواست عمل به وظیفه مرد کند، جایز است) بپوشاند صورتش را (اگر احتیاج به پوشاندن باشد بجهت حشرات و مانند آن) **فتغی الرأس..** از توضیح گذشته ما روشن شد که عبارت بطورلف و نشر غیر مرتب است یعنی تغیی الرأس، مربوط به وظیفه مرثه می‌باشد و تغیی الوجه مربوط به وظیفه رجل می‌باشد **ولو جمعت...** یعنی اگر جمع کند بین تغییه رأس و تغییه صورت، باید کفاره بدهد (چون خنثی مخیر است بین تغییة یکی از آنها پس جمع بین هر دو بر او حرام است).

(والنقاب) للمرأة، وخصه مع دخوله في تحريم تغطية الوجه تبعا للرواية، وإلا فهو كالمستغنى عنه.

(والحناء للزينة)، لا للسنة سواء الرجل والمرأة، والمرجع فيهما إلى القصد. وكذا يحرم قبل الإحرام إذا بقي أثره إليه، والمشهور فيه الكراهة، وإن كان التحريم أولى. (والتختم للزينة) لا للسنة، والمرجع فيهما إلى القصد أيضا.

(ولبس المرأة ما لم تعتده من الحلي).

(وإظهار المعتاد) منه (للزوج) وغيره من المحارم. وكذا يحرم عليها لبسه للزينة مطلقا، والقول بالتحريم كذلك هو المشهور، ولا فدية له سوى الاستغفار.

## ۲۰- نقاب زدن برای زن

(والنقاب) للمرأة... بیستم - از محرمات احرام، نقاب و پوشیه زدن به صورت برای زن است، شارح می فرماید: که حرمت آن، از حرمت پوشاندن صورت که نوزدهم از محرمات بود، استفاده می شود و احتیاجی به ذکر آن بطور جداگانه نبود پس چرا مصنف آن را جداگانه ذکر کرد؟ می فرماید بجهت این است که در خصوص نقاب، روایتی وارد شده، مصنف خواست متابعت روایت کند و آن را جداگانه جزو محرمات احرام ذکر کند.

ترجمه و شرح عبارت: والنقاب.. یعنی زدن نقاب برای زن حرام است (و شارح می فرماید که:) مصنف آن را بطور خصوص ذکر کرد با اینکه داخل در تحريم پوشاندن صورت بود، بجهت اینکه خواست متابعت روایت کند و گرنه (اگر

بجهت متابعت (روایت نبود) ذکر کردن نقاب مثل چیزی است که نیازی به آن نیست.

## ۲۱- حنا بستن

(والحناء للزينة).. بیست و یکم - از محرّمات احرام، حنا بستن است برای زینت و اما اگر بجهت استحباب آن باشد اشکالی ندارد، چه برای مرد و چه برای زن. و میزان در بودن آن برای زینت یا برای استحباب، قصد انسان است (که اگر به قصد زینت، حنا ببندد حرام است و اگر قصد استحباب باشد حرام نیست هر چند در خارج زینت نامیده شود) فیهما ضمیر به زینت و سنت برمی گردد. و کذا یحرم.. همچنین بستن حنا پیش از احرام نیز حرام است در صورتی که بستن آن قبل از احرام، اثرش تا زمان احرام باقی بماند اثره اثر حنا الیه یعنی تا احرام والمشهور فیه.. شارح می فرماید که مشهور در بستن حنا بجهت زینت، کراهت است (نه حرمت) گرچه حرمت بهتر است (چنانکه مصنّف اختیار کرده).

## ۲۲- انگشتر بدست کردن

(والتختم للزينة).. بیست و دوم - از محرّمات احرام، انگشتر بدست کردن است بجهت زینت نه بجهت استحباب، و در اینجا نیز میزان در زینت بودن یا استحباب آن، قصد انسان است که اگر به قصد زینت، انگشتر بدست کرد حرام است و اگر به قصد استحباب بدست کرد حرام نیست.

## ۲۳- پوشیدن زیور برای زن

(ولیس المرثة.. بیست و سوم از محرمات احرام، پوشیدن زن زیور و اسباب زینتی که پیش از احرام به پوشیدن آن عادت نداشته یعنی زیورآلات اضافه بر زیورهای معمولی او، هرچند آن را به قصد زینت نپوشد.

## ۲۴- نشان دادن زن زیورهای معمولی خود به شوهر

(وإظهار المعتاد).. بیست و چهارم - از محرمات احرام این است که زن زینتی را که پیش از احرام به پوشیدن آن عادت داشته، آن را از روی قصد به شوهر خود یا مردان دیگر از خویشان مَحْرَم او نشان بدهد.

ترجمه و شرح عبارت: **وإظهار..** یعنی نشان دادن زیور معمولی خود را برای شوهر و غیر شوهر از خویشان محرم او (مثل پدر و برادر و عم و دایی) **منه** ضمیر بر می‌گردد به - حُلَّتْ -.

**و کذا یحرم علیها..** یعنی و همچنین حرام است بر زن پوشیدن زیور، بجهت زینت چه زیور معمولی خود و چه غیر معمولی.

**والقول بالتحريم..** شارح می‌فرماید قول به تحریم زیور به تفصیلی که ذکر شد، مشهور بین فقهاست (گویا می‌خواهد بفرماید که روایات بطور صریح دلالت بر حرمت آن نمی‌کند) و کفاره‌ای برای پوشیدن زیور نیست مگر استغفار و طلب آمرزش از خدا.

(ولبس الخفین للرجل وما یستر ظهر قدمیه) مع تسمیته لبسا. والظاهر أن بعض الظهر کالجمیع إلا ما یتوقف علیه لبس النعلین. (والتظلیل للرجل الصحیح سائرا) فلا یحرم نازلا إجماعا، ولا ماشیا إذا مرّ تحت المحمل ونحوه.

## ۲۵ و ۲۶- پوشیدن چکمه و چیزی که پشت پا را می پوشاند برای مرد

(ولبس الخفین... بیست و پنجم - ویست و ششم از محرمات احرام، پوشیدن چکمه و هر چیزی که تمام روی پاها را بپوشاند بشرط اینکه پوشیدن نامیده شود (مثل جوراب و پوتین) و اما اگر پوشیدن نامیده نشود مثل اینکه پایش را با دستمال ببندد و یا روی پایش را با گل و حنا بپوشاند و یا مثل اینکه طرف پایین لنگ احرام روی پاهایش بیفتد و یا مثلاً به واسطه نشستن پاهایش زیر او واقع شود که پوشیده می شود و یا موقع خواب، پاهایش زیر لحاف و شَمَد پوشیده شود. همه اینها اشکال ندارد.

شارح می فرماید: ظاهراً فرقی نیست بین پوشیدن چیزی که تمام روی پاها را بپوشاند و بین پوشیدن چیزی که بعضی از روی پاها را بپوشاند، مثل نعلین آخوندی و کفش هایش که قسمت مهمی از روی پاها را می پوشاند پس این نیز حرام است.

ولی نعلین عربی که بندهای آن کمی از روی پاها را می پوشاند، پوشیدنش اشکالی ندارد.

ترجمه و شرح عبارت: **ولبس..** یعنی و حرام است پوشیدن دو چکمه، برای مرد و نیز پوشیدن چیزی که می پوشاند تمام پشت دو پا را مع تسمیته.. (این جمله

قید است برای - مایستر) یعنی حرمت آن مشروط است به اینکه پوشاندن آن، پوشیدن نامیده شود (و اما اگر پوشیدن نامیده نشود چنانکه مثالش را ذکر کردیم حرام نمی باشد) **والظاهر..** یعنی ظاهر (از روایات یا از فتاوی فقهاء) این است که بعضی از پشت پا نیز مثل تمام پشت پا می باشد (پس پوشیدن چیزی که بعضی از پشت پا را پوشاند مثل نعلین آخوندی، حرام است) مگر بند نعلین (نعلین عربی) که پوشیدن آن موقوف بر آن بند است (که بندش لای دو انگشت قرار می گیرد و کفش را نگه می دارد).

## ۲۷- سایه افکندن بر سر برای مرد

(والتظليل للرجل الصحيح.. بیست و هفتم - از محرمات احرام، برای مردی که صحیح و سالم است سایه افکندن بر سر در حال راه پیمودن با وسیله سواری (یعنی در حال سواره با ماشین یا محمل مثلا) بسوی مکه معظمه و خانه کعبه است.

پس مرد محرم در حال اختیار نمی تواند بر اتومبیل سقف دار و یا کجاوه سقف دار و امثال آن سوار شود و نیز نمی تواند چتر به سر بگیرد که زیر سایه آن سواره راه پیماید (برای دفع گرما و باد و باران).

مصتف در عبارت سه قید آورده، ۱. مرد ۲. صحیح و سالم بودن او، ۳. در حال راه پیمودن.

به قید اول، خارج می شود زنان و کودکان که سایه افکندن آنها بر سر در حال احرام اشکالی ندارد.



و به قید دوم، خارج می‌شود مردی که مریض است که گرما و سرما به او ضرر دارد و یا مریض نیست ولی تحمل گرما و سرما ندارد بطوری که بحسب عادت، حرارت آفتاب و یا سرما طاقت فرساست، پس بر اینها سایه افکندن بر سر اشکالی ندارد و بر اتومبیل و یا محمل سقف دار جایز است سوار شوند ولی باید در هر دو صورت، کفاره بدهند.

و به قید سوم، خارج شد کسی که در غیر حال راه پیمودن بسوی مکه معظمه است، مثلاً کسی که از ماشین یا محمل پیاده شده و در منازل میان راه زیر سایه و جاهای سقف دار مثل قهوه‌خانه و یا خیمه و بازار قرار بگیرد پس قرار گرفتن در زیر سایه آنجاها اشکالی ندارد.

و همچنین با آن قید خارج شد کسی که بسوی مکه معظمه در سایه محمل و کجاوه، پیاده برود نه سواره.

در اینجا مناسب می‌دانم، محصلین و طلاب عزیز را بر حقیقتی آگاه کنم و آن اینست که ابوحنیفه و شاگردانش که بر اساس قیاس فتوی می‌دادند، به آن حکم فوق‌الذکر که سایه بر سر قرار دادن در حال احرام هنگام راه پیمودن بسوی مکه معظمه حرام ولی زیر سایه رفتن در منازل میان راه جایز است، اعتراض نموده و با ائمه معصومین علیهم‌السلام که به پیروی از سنت پیغمبر اینچنین فتوا می‌دادند، به استهزاء بر می‌خواستند و آن بزرگواران هم با آنان بمدفاعه برخاسته آنها را خوب کوبیده دماغشان را می‌شکافتند.

و ما در اینجا دو نمونه از مناظرات آنان را با راهنمایان شایسته دین اسلام برای شما محصلین محترم نقل می‌کنیم:

**اول:** شیخ صدوق در کتاب عیون اخبارالرضا حدیثی بدین مضمون نقل فرموده است که: ابویوسف قاضی القضاة دربار حکومت عباسی به مهدی عباسی وقتی که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نزد او بود اظهار داشت آیا اجازه می دهید من از این آقا مسائلی بپرسم که پاسخ آنها را نداند؟

مهدی عباسی گفت آری، ابویوسف روی به امام علیه السلام نموده گفت: آیا اجازه دارم از شما مسائلی بپرسم، آن حضرت فرمود: بپرس. ابویوسف پرسید آیا چه می فرمائید در سایه افکندن محرم بر سر خود؟ امام علیه السلام فرمود شایسته نیست ابویوسف پرسید چه می فرمائید اگر بر روی زمین خیمه ای بر پا ساخته داخل آن شود امام علیه السلام فرمود: جائز است، ابویوسف گفت، این مساله چه فرق دارد که یکی حرام و دیگری جایز است؟ امام علیه السلام فرمود: شما چه می گوئید درباره زن حائض آیا باید نمازهایش را قضا کند؟ ابویوسف گفت: نه، امام فرمود آیا روزه اش را باید قضا کند؟ ابویوسف گفت: آری، امام علیه السلام فرمود: چرا؟ ابویوسف گفت: اینچنین حدیث وارد شده است، امام علیه السلام فرمود: در اینجا هم اینچنین حدیث وارد شده است.

ابویوسف سکوت کرد، مهدی عباسی روبه ابویوسف کرده گفت کاری از پیش نبردی، ابویوسف گفت: «رمانی بحجر دماغ» یعنی سنگی برفرم زد که تا مغز سرم را شکافت.

ابویوسف مذکور یک بار دیگر در زمان هارون الرشید در مکه معظمه در دهلز یحیی بن خالد برمکی نخست وزیر هارون، با امام موسی بن جعفر علیه السلام بمنظره

برخواست و در این بار می خواست امام علیه السلام را بخنده و هوچی گری از میدان بدر ببرد اما امام علیه السلام او را با منطقی صحیح از میدان بدر برد.

آن حضرت در منزل یحیی برمکی بود که بنا بر روایت کلینی - علیه الرحمة - در کافی، ابویوسف وارد مجلس شده آمد رو بروی امام علیه السلام نشست و سپس روی به آن حضرت نموده گفت: چه می فرمائید درباره مرد مُحَرَّم آیا جائز است بر محمل خود سرپوش قرار بدهد؟

امام علیه السلام فرمود: نه، ابویوسف گفت: آیا جائز است در خیمه زیر سایه قرار بگیرد؟ امام علیه السلام فرمود: آری، ابویوسف برای بار دوم پرسش های خود را بطور استهزاء با خنده تکرار نموده و گفت: آری ای ابوالحسن میان آن و این چه فرق است؟

پس آن حضرت در پاسخ فرمود ای ابویوسف دین به قیاسی چون قیاس شما نیست، شما دین را به بازی می گیرید و ما آنچنان که فرستاده خدا رفتار فرموده رفتار می کنیم و آنچه را او گفته ما همان را می گوئیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، در حال احرام بر مرکب خود سوار می شد و سایه برای آن قرار نمی داد آفتاب او را آزار می داد پس آن حضرت پاره های از جسد خود را پاره دیگری از آن می پوشید، و گاهی رویش را بدستش می پوشید اما هنگامی که در میان راه منزل می فرمود به وسیله خیمه و خانه و دیوار بر خویش سایه می افکند.

دوم: عالم جلیل مرحوم طبرسی - علیه الرحمة - در کتاب بسیار نفیس خود احتجاج نقل فرموده که محمد بن الحسن شیبانی شاگرد دیگر ابوحنیفه در مکه معظمه در محضر هارون الرشید از حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام پرسید: آیا برای مُحَرَّم جائز است که در محمل سایه بر سر خود قرار بدهد؟

پس آن حضرت فرمود: نه، در حال اختیار برای او جائز نیست، شیبانی عرض کرد آیا برای او جائز است که در حال اختیار در سایه محمل راه پیماید؟ امام علیه السلام فرمود: آری، پس شیبانی از این فرموده امام علیه السلام خود را به خنده انداخت پس آن حضرت فرمود: آیا تو از سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تعجب نموده بدان استهزاء می‌کنی؟

بدرستی که فرستاده خدا در حال احرام، سایبان محملی را از سر خود بر می‌داشت اما او در حال احرام در زیر سایه راه می‌پیمود، ای محمد احکام خدا بقیاس ثابت نمی‌شود و هر کس بعضی از احکام را به بعضی دیگر قیاس کند از راه راست گمراه شده است، پس محمد شیبانی سکوت اختیار کرد و دیگر نتوانست با آن حضرت پاسخی بدهد.

محصلین عزیز: دولت‌های سفاک عباسی همواره این نوع مردمان دنیاپرست را روی کار آورده بر مسند قضاوت و فتوی منصوب می‌داشتند تا بدین وسیله جلو نور خورشید امامت را بگیرند ولی پیوسته سعی آنان به هدر می‌رفت و روز بروز بر تابش چهره حق و حقیقت افزوده می‌شد.

ترجمه و شرح عبارت: **والتظليل** .. یعنی و حرام است سایه افکندن، برای مرد صحیح و سالم، در حال سیر و حرکت (یعنی در حال سواره رفتن بسوی مکه معظمه) پس (به قید - سائراً - خارج شد کسی که در حال سیر و حرکت نیست پس) حرام نیست سایه افکندن بر سر در حال پیاده بودن به اجماع فقهاء، و (نیز خارج شد به قید سائراً، کسی که پیاده بسوی مکه معظمه می‌آید پس) حرام نیست

سایه افکندن بر سردر حال پیاده رفتن اگر عبور کنند از زیر محمل و مانند آن (مثل اینکه زیر سایه شکم شتر راه برود).

والمعتبر منه ما كان فوق رأسه، فلا يحرم الكون في ظل المحمل عند ميل الشمس إلى أحد جانبيه.

واحترز بـ"الرجل" عن المرأة والصبي فيجوز لهما الظل اتفاقاً.

و بـ"الصحيح" عن العليل، ومن لا يتحمل الحر والبرد بحيث يشق عليه بما لا يتحمل عادة، فيجوز له الظل لكن تجب الفدية.

(ولبس السلاح اختياراً) في المشهور وإن ضعف دليله، ومع الحاجة إليه يباح قطعاً، ولا فدية فيه مطلقاً.

والمعتبر منه ما.. مطلب دیگری است توضیحش اینکه: آنکه حرام است در سایه افکندن، صورتی است که سایه بالای سر قرارگیرد یعنی آنکه حرام است راه رفتن در سایه ای است که از طرف بالای سر بیفتد مثل اینکه آفتاب بطور عمودی بتابد و سایبان را روی سر بگیرد، پس راه رفتن در سایه ای که از پهلو بیفتد مثل اینکه آفتاب در طرف مشرق باشد که سایه محمل به طرف مغرب قرارگیرد و یا بعکس، در این صورت در زیر سایه و سقف محمل قرار گرفتن هر چند در حال سیر و حرکت با آن محمل بسوی مکه باشد، حرام نیست.

ترجمه و شرح عبارت: والمعتبر.. یعنی آنکه شرط است (در حرمت، بر شخص سواره) از سایه افکندن، سایبانی است که بالای سر قرار گرفته باشد پس حرام نیست بودن در سایه محمل (حتی در حال سیر به طرف مکه معظمه) در وقت تمایل پیدا کردن خورشید (از وسط آسمان) به یکی از دو طرف محمل (مغرب و مشرق یعنی خورشید هنوز در مشرق است که سایه محمل به طرف مغرب افتاده و

یا خورشید از بالای سرگذشته به طرف مغرب که سایه محمل به طرف مشرق افتاده).

**واحترز بالرجل ..** (مصتّف که در عبارت قید - الرجل - آورد) احتراز کرد به قید - الرجل - از زن و پسر بچه، بنابراین جایز است برای این دو، زیر سایه حرکت کردن (بسوی مکه معظمه) و **بالصّحیح ..** یعنی (مصتّف که در عبارت، قید - الصّحیح - آورد) احتراز کرد به قید - الصّحیح - از مردی که مریض باشد (که حرارت خورشید برای ایشان ضرر دارد پس حرکت در زیر سایه برای او جایز می باشد) و نیز (احتراز کرد به آن قید از کسی که (مریض نیست ولی) تحمل حرارت و سرما را ندارد بطوری که (حرکت در گرما و سرما بدون سقف و سایه) بر او سخت است بگونه ای که بحسب عادت قابل تحمل نیست پس جایز است برای او سایه، ولی (در این دو صورت یعنی مرض و عدم تحمل گرما و سرما) باید کفاره بدهد.

## ۲۸- پوشیدن سلاح

(ولبس السلاح .. بیست و هشتم - از محرمات احرام، پوشیدن سلاح مثل شمشیر و نیزه و سائر چیزهایی که به آنها سلاح گفته می شود. و حرمت آن اختصاص به حال اختیار دارد و اما در حال اضطرار یعنی احتیاج به پوشیدن سلاح داشته باشد (بجهت ترس از دشمن یا دزد و یا حیوان درنده) جایز است قطعاً. و کفاره واجب نمی شود نه در صورت اختیار و نه اضطرار.

فی المشهور... شارح می فرماید که حرمت سلاح در حال اختیار، مشهور بین فقهاست ولی دلیل آن ضعیف می باشد حاجته ضمیر به - محرم - برمی گردد الیه ضمیر به - لبس سلاح - برمی گردد.



(وقطع شجر الحرم وحشیشه) الأخصرين، (إلا الإذخر، وما ينبت في ملكه، وعودي المحالة) بالفتح وهي البكرة الكبيرة التي يستقى بها على الإبل، قاله الجوهری. وفي تعدي الحكم إلى مطلق البكرة نظر: من ورودها لغة مخصوصة، وكون الحكم على خلاف الأصل (وشجر الفواکه).  
ويحرم ذلك على المحل أيضا، ولذا لم يذكره في «الدروس» من محرمات الإحرام.

## ۲۹- کندن درخت و گیاهی که در حرم روئیده

(وقطع شجر الحرم... بیست و نهم - از محرمات احرام، کندن درختها و گیاههایی که در حرم روئیده باشد (در صورتی که سبز باشند و اما اگر خشک باشند اشکال ندارد) چه آنهایی که خود به خود روئیده و چه آنهایی که بدست بشر کاشته و نشانده شده.

چهار مورد از این حکم استثنا شده که آنها عبارتند از:

۱. بریدن و کندن درخت (إذخر) که گیاه معروف خوشبویی است، به علت آنکه چوب آن در آن عصر و زمان، بقول عباس بن عبدالمطلب برای ساختن قبرها و بکار بردن در ساختمانها مورد حاجت بوده تجویز شده است.

و آیا اکنون هم که دیگر در قبرها و ساختمانها چوب (اذخر) و غیر اذخر بکار نمی رود و فقط تیر آهن و قالب های سیمانی است که احتیاج عمومی را برطرف می سازد آیا در چنین اوضاع و احوالی باز هم کندن و بریدن از درخت (اذخر) در حرم شریف جائز است یا نه؟

۲. بریدن و کندن هر درخت و گیاهی که در زمین ملکی مُحرِم رؤئیده و یا خودش آن را کاشته باشد، بر صاحب آن زمین جائز است کندن یا بریدن آن.

۳. دو چوب چرخ آبکشی از چاه، برای تهیه این دو چوب، بریدن از هر درختی در حرم شریف، به علت احتیاج عمومی تجویز شده است.

۴. کندن و بریدن درخت های میوه.

ترجمه و شرح عبارت: **وقطع**.. یعنی حرام است قطع درختان حرم و گیاهان حَرَم (مقصود از قطع در اینجا، تنها بریدن نیست بلکه شامل است کندن و بریدن و شکستن درخت و شاخه ها و برگ ها و میوه های آن) **الاخضرین** (بصیغة تثنيه) صفت است برای شجر و حشیش **الا اذخر**.. یعنی مگر (قطع چهار چیز حرام نیست، یکی) گیاه اذخر (سابقاً شرح این گیاه دانسته شد که به آن در فارسی: گور گیاه گویند) و (دوم) درخت و گیاهی که در ملک مُحرِم بروید و (سوم) دو چوب چرخ چاه (و چیز چهارم را بعداً ذکر می کند که آن درخت میوه می باشد).

**بالفتح وهی البکرة**.. شارح می فرماید: کلمه - محاله - به فتح میم عبارت است از چرخ بزرگی که به وسیله آن با شتر، آب از چاه کشیده می شود، این معنا را جوهری (در کتاب صحاح اللغة) گفته است (پس دو چوب آن چرخ، دو چوبی است که در دو طرف آن چرخ بر زمین قرار می دهند) **علی الابل** مقصود این است که طنابی که با آن آب می کشند به شتر آب کش (که در عربی به این شتر، ناضح گویند) می بندند و از آن شتر برای کشیدن آب از چاه استفاده می کنند.

وفي تعدي الحكم الى مطلق.. توضیح: آیا جواز قطع دو چوب برای چرخ چاه، مخصوص به همان چرخ بزرگ با شتر است یا اینکه در هر چرخى گرچه کوچک و با شتر نباشد جاری است؟ دو احتمال است:

۱. احتمال دارد بگوئیم مخصوص به چرخ بزرگ با شتر است به دلیل اینکه کلمه (محاله) که در روایت آن را استثنا کرده و قطع آن را جایز دانسته است، در لغت به معنای چرخ بزرگ با شتر می باشد، بنابراین نمی توانیم حکم جواز قطع را به چرخ های کوچک تعدی دهیم، پس قطع دو چوب از درخت برای چرخ کوچک، جایز نیست.

۲. احتمال دارد بگوئیم در چرخ کوچک هم جایز است، زیرا حرمت قطع درخت حرم برخلاف اصل است، زیرا اصل، اباحه و حلیت قطع است پس وقتی که شک کنیم که آیا بریدن دو چوب از درخت برای چرخ کوچک، داخل در عموم تحریم است یا نه؟ مقتضای اصل اولی اباحه، عدم دخول در تحریم است و اباحه آن می باشد پس در چرخ کوچک هم حکم به جواز می شود همانند چرخ بزرگ و همین است معنای تعدی حکم از چرخ بزرگ به چرخ کوچک.

ترجمه و شرح عبارت: وفي تعدي.. یعنی و در اینکه آیا می شود تعدی کند حکم جواز قطع، از چرخ بزرگ به هر چرخى (گرچه کوچک و با شتر نباشد)؟ محل اشکال است (و دو احتمال می باشد، تعدی و عدم تعدی) من ورودها.. این دلیل است برای احتمال عدم تعدی یعنی از اینکه می بینیم «محاله» وارد شده است در لغت، مخصوص برای چرخ بزرگ روی شتر (پس به واسطه روایت، همین چرخ فقط استثنا شده از حرمت قطع، و جایز شده است پس چرخ کوچک باقی است

در تحت عموم حرمت قطع پس جواز قطع را نمی‌شود به چرخ کوچک، تعدی داد) لغةً (بنصب خوانده شود) یعنی فی اللغة مخصوصةً (نیز بنصب خوانده شود) یعنی مخصوصةً بالكبيرة وبالابل وكون الحكم.. این دلیل است برای احتمال تعدی یعنی واز اینکه می‌بینیم حکم حرمت قطع شجر، برخلاف اصل است (که اصل، اباحه در تحت اصل باقی می‌ماند) و شجر الفواکه.. این مورد چهارم از مواردی است که از حرمت قطع شجر استثناء شده پس کندن یا بریدن درخت میوه جایز است، چنانکه اجماع فقها بر این مطلب است، و بعضی خیال کرده‌اند که - و شجر الفواکه - یکی دیگر از محرمات احرام است و این اشتباه است چنانکه از مطالعه کتب فقهیه معلوم می‌شود.

ويحرم ذلك.. مطلب دیگری است مربوط به اصل مساله و توضیحش این است که: شارح می‌فرماید حرمت کندن درخت یا گیاه حرم (به استثنای آن چهار مورد) اختصاص به محرم ندارد بلکه شخص غیر محرم را نیز شامل است و از این جهت مصتف در کتاب «دروس» آن را از محرمات احرام نشمرده بلکه آن از احکام حرم شریف (اطراف مکه در محدوده معین که سابقاً شرحش داده شد) است و خداوند مجید از روزی که آسمان و زمین را خلق فرموده مکه معظمه و سرزمین‌های اطراف آن را تا حدودی که اعلام حرم در آن نصب شده، حرم خود قرار داده و انجام کارهایی را در آن حرام فرموده که یکی از آنها، همان حکم مذکور یعنی کندن درخت و گیاه آن سرزمین است.

ترجمه و شرح عبارت: ذلک یعنی قطع شجر و حشیش حرم (به استثنای چهار مورد) ایضاً یعنی همانطوری که بر محرم حرام است لم یذکره ضمیر به - قطع شجر - برمی گردد.

(وقتل هوام الجسد) بالتشديد جمع هامة، وهي دوابه كالقمل والقراد. وفي إلحاق البرغوث بها قولان أجودهما عدم. ولا فرق بين قتله مباشرة وتسببها كوضع دواء يقتله، (ويجوز نقله) من مكان إلى آخر من جسده.

وظاهر النص والفتوى عدم اختصاص المنقول إليه بكونه مساويا للأول، أو أحرز، نعم، لا يكفي ما يكون معرضا لسقوطه قطعاً، أو غالباً.

### ۳۰- كشتن جانوران بدن

(وقتل هوام الجسد)... سی ام - از محرمات احرام، کشتن جانوران بدن است مثل شپش وکنه، و آیا کک هم از جانوران بدن است و حکم آن دو حیوان را دارد یا نه؟ دو قول است و بهتر آن است که از جانوران بدن نیست پس کشتن آن جایز است.

و در حرمت کشتن آنها فرقی نیست بین اینکه محرم بدست خود آنها را بکشد یا اینکه سبب کشتن آنها بشود مثل اینکه داروی کشنده در جای آنها بگذارد که کشته شوند.

ترجمه و شرح عبارت: **وقتل هوام الجسد**.. یعنی حرام است کشتن جانوران بدن (و اما جانورانی که از جانوران بدن، خارج می باشند مثل پشه و مگس و مانند اینها، کشتن آنها اشکالی ندارد) **بالتشديد**.. شارح می فرماید: **هوام** (بتشديد میم) جمع **هامة** (بتشديد میم) است و آن عبارت از جانوران بدن است مثل شپش و کنه **دوابه** ضمیر آن به جسد بر می گردد **وفي إلحاق**.. یعنی و در إلحاق کک، به جانوران بدن، دو قول است بهترین آنها عدم إلحاق است (پس کشتن کک در بدن

جایز است) به ضمیر به - هوام - برمی‌گردد و لافرق .. یعنی فرقی نیست (در حرمت کشتن جانوران بدن) بین کشتن آنها بطور مباشرت، و بین اینکه سبب کشتن آنها بشود مثل گذاشتن دوی که آنها را بکشد.

**ویجوز نقله...** توضیح: جایز است جانور بدن را جابجا کند یعنی از جایی به جای دیگر بدن نقل دهد.

شارح می‌فرماید: از ظاهر روایت و فتوای فقهاء استفاده می‌شود که آن جای دوم لازم نیست از نظر حفاظت، مساوی با جای اول و یا محفوظ‌تر باشد بلکه اگر پست‌تر از جای اول هم بود اشکالی ندارد، البته باید جایی نباشد که آن حیوان در معرض سقوط قطعی یا غالبی (یعنی ظنی) قرار بگیرد.

ترجمه و شرح عبارت: **ویجوز...** یعنی جایز است نقل دادن آن حیوان از جایی به جای دیگر از بدنش، و ظاهر روایات و فتوای فقهاء این است که اختصاص ندارد آن جایی که به آن نقل شده (یعنی جای دوم) به اینکه (از نظر حفاظت) مساوی با جای اول باشد یا محفوظ‌تر باشد، آری کفایت نمی‌کند (که جای دوم) جایی باشد که معرض برای سقوط آن حیوان، بطور قطع یا غالب، است.

(القول في الطواف: ويشترط فيه: رفع الحدث) مقتضاه عدم صحته من المستحاضة والمتميم، لعدم إمكان رفعه في أحدهما وإن استباحا العبادة بالطهارة. وفي «الدروس»: أن الأصح الاجتزاء بطهارة المستحاضة والمتميم مع تعذر المائية، وهو المعتمد.

والحكم مختص بالواجب، أما المندوب فالأقوى عدم اشتراطه بالطهارة وإن كان أكمل، وبه صرح المصنف في غير الكتاب.

---

## مبحث طواف

(القول في الطواف: ويشترط فيه رفع الحدث)... توضيح: دوم از اعمال عمره، طواف است.

طواف یعنی گردش به دور خانه کعبه به قصد بندگی خدای بزرگ و تقرب به حضرت پروردگار و این یکی از عبادات مهمه است که تمام انبیاء علیهم السلام از آدم تا خاتم المرسلین، به آن، خدای عزوجل را عبادت می کردند.

طواف خانه کعبه خودش به تنهایی عبادت بزرگی است که انسان می تواند پیش از عمره و حج یا بعد از آنها هفت بار دور خانه خدا گشته و دو رکعت نماز طواف به جای آورد تا مورد رحمت حضرت پروردگار گردد.



طواف خانه خدا فضیلت بسیار دارد و در فضیلت آن همین بس که حضرت صادق علیه السلام به اسحاق بن عمار فرمود: پدرم می فرمود: هر کسی هفت بار دور خانه خدا بگردد و در هر جای مسجد که بخواهد دو رکعت نماز به جای آورد خداوند شش هزار حسنه برای او می نویسد و شش هزار گناه از دفتر اعمال او محو می کند و شش هزار درجه او را بالا می برد و شش هزار حاجت از وی روا می کند پس هر اندازه از آنها حاجت ها را که زود برآورد، به رحمت خودش زود برآورده، و هر اندازه از حاجتها را که روا کردن آن را به تأخیر اندازد برای آن است که خداوند شوق به دعای آن بنده دارد.

## شرایط طواف

در صحت طواف چهار چیز شرط است که باید حاجی آنها را قبلاً در خودش ایجاد کند:

### شرط اول

طهارت از حدث است یعنی طهارتی که رافع حدث باشد یعنی وضو یا غسلی که برطرف کننده حدث (آن حالت معنوی) باشد، پس کسی که وضو ندارد باید وضو بگیرد و اگر جنب یا حائض یا نفساء که پاک شده باشند، باید غسل کند. شخص متیمم (در صورتی که از وضو یا غسل معذور باشد) برای طواف کافی نیست پس طواف این دو شخص صحیح نمی باشد، زیرا به واسطه غسل یا وضوی مستحاضه، حدث او برطرف نمی شود گرچه نماز برای او مباح می شود، و

همچنین به واسطه تیمم شخص متیمم، حدث او برطرف نمی‌شود هرچند نماز برای او مباح می‌شود چون اباحه نماز اعم از رفع حدث است، زیرا هر چیزی که رافع حدث باشد مبیح نماز هم هست ولی ممکن است چیزی مبیح نماز باشد اما رافع حدث نباشد مثل وضو یا غسل استحاضه و مثل تیمم.

ولی در کتاب «دروس» فرموده که قول اصح این است که زن مستحاضه با همان وضو یا غسل و نیز شخص متیمم با تیممش (در صورتی که از غسل و یا وضو معذور باشد) صحیح است طواف انجام دهد.

ترجمه و شرح عبارت: **القول فی الطواف**.. یعنی اینجا سخن در طواف است، شرط است در طواف (یعنی در صحت آن، چهار چیز شرط است، اول: برطرف کردن حدث (به واسطه وضو یا غسلی که برطرف کننده حدث باشد).

(شارح می‌فرماید که: مقتضای این شرط (یعنی لازمه این شرط) این است که صحیح نباشد طواف از زن مستحاضه و شخص متیمم (مثل جنب و حائض و نساء که از غسل کردن معذور باشند و تیمم بدل از آن کنند) لعدم.. (تعلیل است برای عدم صحت طواف از آن دو) یعنی زیرا ممکن نیست رفع حدث در حق این دو شخص، هر چند مباح می‌شود برای آنها، به جا آوردن عبادت (مثل نماز) به سبب طهارت (یعنی وضو یا غسل برای زن مستحاضه، و تیمم برای شخص متیمم) **وفی الدروس**.. یعنی (مقتضای عبارت مصنف در اینجا این است که طواف زن مستحاضه یا شخص متیمم صحیح نیست ولی) در کتاب «دروس» فرموده: اصح این است که (در صحت طواف) می‌توان اکتفا کرد به طهارت (یعنی وضو یا غسل) زن مستحاضه و (تیمم) شخص متیمم در صورت ممکن نبودن

طهارت مائیه (یعنی وضویا غسل برای متیمم) وهو المعتمد (این نظر شارح است که می فرماید): و همین قول مصنّف، مورد اعتماد ماست **والحکم مختص**.. مطلب دیگری است توضیحش اینکه: طهارت از حدث، شرط طواف واجب است و اما طواف مستحب که جزء عمره و حج نیست بلکه خودش عبادت مستقلی است. پس آن مشروط به طهارت از حدث نیست و انسان می تواند بدون وضو هم خانه خدا را طواف کند، هرچند اگر با وضو باشد طوافش کاملتر (یعنی ثوابش بیشتر) است یعنی طهارت از حدث، شرط کمال طواف مستحبی است نه شرط صحت آن.

ترجمه و شرح عبارت: **والحکم**... یعنی اشتراط طهارت از حدث، اختصاص به طواف واجب دارد و اما طواف مستحب پس اقوی این است که آن، مشروط به طهارت از حدث نیست هرچند (اگر طواف مستحبی، با طهارت بجا آورده شود) کاملتر و ثوابش بیشتر است و به این مطلب تصریح کرده مصنّف در غیر این کتاب (لمعه).

(ناگفته نماند که آنچه گفته شد، در حدث اصغراست و اما طهارت از حدث اکبر (مثل جنابت) پس آن در طواف مستحبی نیز شرط می باشد، زیرا بودن جنب مثلاً در مسجد، حرام است تا چه برسد به ماندن در مسجد به واسطه طواف).

(و) رفع (الخبث)، و إطلاقه أيضا يقتضي عدم الفرق بين ما يعفى عنه في الصلاة وغيره. وهو يتم على قول من منع من إدخال مطلق النجاسة المسجد، ليكون منهيًا عن العبادة به. ومختار المصنف تحريم الملوثة خاصة فليكن هنا كذلك، وظاهر «الدروس» القطع به. وهو حسن، بل قيل: بالعفو عن النجاسة هنا مطلقا.

## شرط دوم - رفع خبث

(و) رفع (الخبث).. دوم - از شرایط صحت طواف، پاک بودن بدن و لباس از نجاست ظاهری است (که به آن طهارت از خبث گویند).

شارح می‌فرماید: اینکه مصتف بطور مطلق فرمود: پاک بودن از نجاست شرط است، اطلاق عبارتش شامل می‌شود هم نجاستی را که در نماز عفو شده (مثل خون کمتر از درهم) و هم نجاستی که عفو نشده، بنابراین اگر در بدن یا لباس، خون کمتر از درهم باشد طواف صحیح نیست بخلاف نماز که با آن نجاست، نماز صحیح است.

و این یک قول درمسأله طواف است چون در اینجا سه قول بین فقهاء می‌باشد:  
 ۱. پاک بودن از نجاست مطلقا (چه نجاستی که در نماز عفو شده و چه نجاستی که عفو نشده) شرط است چنانکه ظاهر عبارت مصتف در این کتاب است.

۲. پاک بودن از نجاست مطلقا (چه نجاست معفو عنه و چه غیر معفو عنه) شرط نیست بلکه با هر دو نجاست، جایز است طواف کند و این قول را شارح در آخر ذکر می‌کند.

۳. فرق است بین نجاستی که در نماز عفو شده (که طواف با این نجاست صحیح است) و نجاستی که در نماز عفو نشده (که طواف با این نجاست، صحیح نیست).

شارح می‌فرماید: که قول اول که ظاهر اطلاق عبارت مصتّف در این کتاب است، ظاهراً دلیلی ندارد مگر این دلیل که چون داخل کردن نجاست به مسجد، حرام است، ونهی از آن شده مطلقاً چه نجاستی که سرایت کننده باشد و چه سرایت کننده نباشد چنانکه قول بعض فقهاست (پس روی این فتوی، خونی که کمتر از درهم باشد که غالباً سرایت کننده هم نیست، ادخالش به مسجد حرام است).

توضیح دلیل مذکور این است که وقتی که نهی از ادخال نجاست به مسجد شده، نهی از آن مستلزم امر به ازاله نجاست است و به عبارت دیگر، نهی از ادخال نجاست مستلزم امر به ضد عام آن است و ضد عام یعنی نقیض، و نقیض ادخال نجاست، ترک ادخال است و ترک ادخال مساوی ازاله نجاست است پس ازاله نجاست ضد عام ادخال نجاست می‌باشد، و چون در علم اصول گفته شده که امر به چیزی مستلزم نهی از ضد خاص آن چیز است بنابراین، امر به ازاله نجاست چون فوری است مستلزم نهی از ضد خاص آن است که طواف باشد پس نهی از طواف شده است یعنی وقتی که نجاست را با خود داخل در مسجد کرد، مکلف می‌شود به اینکه آن را ازاله و خارج از مسجد کند و در این حال، منهی می‌شود از انجام طواف که ضد خاص ازاله نجاست است پس در این حال اگر طواف کند بدون ازاله نجاست از بدن یا لباس (با نظر به اینکه امر به ازاله نجاست، فوری است) طواف باطل می‌شود چون نهی در عبادت، موجب فساد است.

و خلاصه اینکه به دلیل نهی از ادخال نجاست به مسجد مطلقاً (چه سرایت کننده و چه غیر آن) ثابت می شود که طهارت از نجاست، شرط طواف است مطلقاً (چه نجاستی که معفو در نماز است و چه غیر معفو).

سپس شارح اشکال بر اطلاق عبارت مصتف می کند به اینکه آن اطلاق چنانکه دانسته شده مبنی بر حرمت ادخال مطلق نجاست در مسجد است، در حالی که رأی مصتف حرمت ادخال مطلق نجاست نیست بلکه مختار ایشان حرمت ادخال آن نجاستی است که سرایت کننده به مسجد باشد، پس روی این مبنای مصتف، بهترین بود که در مسأله طواف، قول اول یعنی طهارت از مطلق نجاست چه معفو و چه غیر معفو را اختیار نمی کرد بلکه قول سوم را اختیار می نمود که فرق می گذاشت بین آن دو نجاست، به اینکه طهارت از نجاست معفوعنه در نماز، شرط نیست چون سرایت کننده نیست غالباً، و اما طهارت از غیر آن نجاست، شرط است.

ترجمه و شرح عبارت: **ورفع الخبث..** یعنی و (دوم از شرایط طواف) برطرف کردن نجاست ظاهری (از بدن و لباس) است.

و (شارح می فرماید که:): اطلاق این قول مصتف، نیز اقتضا می کند که فرقی نباشد بین نجاستی که عفو از آن در نماز شده (مثل خون کمتر از درهم بغلی) و غیر آن نجاست (پس شرط است طهارت از هر دو نجاست و طواف با آن دو، باطل خواهد بود) و این اطلاق، تمام است بنا بر قول کسی که منع می کند از داخل کردن مطلق نجاست در مسجد (چه نجاست سرایت کننده و چه غیر آن باشد) تا در نتیجه شخص محرم (که لباس یا بدنش نجس است) نهی شده باشد از عبادت

(یعنی طواف) به واسطه ادخال نجاست با خود در مسجد (یعنی وقتی که ادخال نجاست در مسجد کرد، مأمور می‌شود به اخراج آن از مسجد فوراً و در این زمان، منهی از طواف خواهد بود چون امر به شیء مستلزم نهی از ضد خاص آن است، و نهی در عبادت موجب فساد است پس در این حال انجام طواف با نجاست در بدن یا لباس، باطل است).

و (شارح بر این اطلاق عبارت مصتّف اشکال می‌کند به اینکه:) مختار مصتّف (در کتاب هایش این رای نیست که بطور مطلق ادخال نجاست در مسجد، حرام است تا درست باشد اطلاق عبارت اینجا را مبتنی بر آن رأی کنیم بلکه مختار مصتّف) حرمت ادخال نجاست سرایت کننده فقط می‌باشد پس سزاوار این است که اینجا (مسأله طواف) نیز چنین باشد (یعنی در طواف، طهارت از نجاست سرایت کننده که غیر معفو در نماز است شرط باشد و اما نجاست غیر سرایت کننده که معفو در نماز است، اشکال نداشته باشد پس بهتر این بود که مصتّف عبارتش را مطلق نمی‌آورد بلکه تقيید به نجاست غیر معفو در نماز می‌کرد که نتیجه این تقيید، فرق گذاشتن بین نجاست معفو و نجاست غیر معفو می‌شود) و اطلاقه ايضاً یعنی همانطوری که از اطلاق عبارت قبل - رفع الحدث - مطلبی را استفاده کردیم، از اطلاق عبارت اینجا - رفع الخبث - نیز مطلبی را استفاده می‌کنیم و غیره ضمیر به - ما یعنی عنه - بر می‌گردد و هو یتیم .. ضمیر - هو - به اطلاق بر می‌گردد عن العبادة به ضمیر بر می‌گردد به ادخال مطلق نجاست و ظاهر الدروس .. یعنی ظاهر عبارت دروس، قطع به عدم فرق بین نجاست معفو و غیر معفو است و عبارت دروس این است که فرموده: «وفی العفو عما يُعفی عنه فی

الصلوة نظر و قطع ابن ادریس والفاضل بعدمه والتوقف فيه لاوجه له» یعنی آیا در طواف، عفو می شود از نجاستی که در نماز عفو شده (یعنی آیا در طواف، شرط نیست طهارت از نجاستی که در نماز عفو شده) محل اشکال است، ابن ادریس و علامه حلی قطع پیدا کرده اند به عدم عفو (یعنی طهارت از نجاست مذکوره، در طواف شرط است و در نتیجه فرقی نیست بین نجاست معفو و غیر معفو) سپس مصنف در «دروس» فرموده: توقف کردن در عفو، وجهی ندارد که ظاهر این عبارت آخر «دروس» این است که تأیید می کند قول ابن ادریس و علامه حلی را یعنی جای توقف نیست و باید حکم به عدم عفو کرد پس در نتیجه از نجاست معفو در نماز و غیر معفو، در طواف عفو نشده و طهارت از هر دو نجاست شرط است و این مطلب از کتاب «دروس» بطور قطع استفاده می شود ولی از عبارت «لمعه»، از ظاهر اطلاقش استفاده می شود.

وهو حسن (شارح می فرماید که) این قول صاحب «دروس» نیکوست (چون موافق احتیاط است یعنی احتیاط در این است که در طواف، هم از نجاست معفو و در نماز، هم از غیر آن پاک باشد) بل قیل.. یعنی بلکه بعضی از فقهاء (قول سومی را قائل شده است و آن اینکه) گفته است به عفو از نجاست در اینجا (که مسأله طواف است) مطلقاً (چه نجاست معفو در نماز و چه غیر معفو، پس بنابراین قول، طواف با هر دو نجاست صحیح است).



(والختان في الرجل) مع إمكانه فلو تعذر وضاق وقته سقط، ولا يعتبر في المرأة، وأما الخنثى فظاهر العبارة عدم اشتراطه في حقه. واعتباره قوي.

لعموم النص إلا ما أجمع على خروجه، وكذا القول في الصبي وإن لم يكن مكلفا كالطهارة بالنسبة إلى صلاته.

(وستر العورة) التي يجب سترها في الصلاة ويختلف بحسب حال الطائف في الذكورة والأنوثة.

### شرط سوم - ختنه نمودن

(والختان في الرجل).. شرط سوم - از شرایط صحت طواف نسبت به مرد، این است که ختنه شده باشد پس طواف مرد ختنه نشده باطل است.

واین شرط در صورتی است که ختنه کردن برای او ممکن باشد پس اگر ممکن نشد (مثل اینکه مریض بود و تحمل ختنه را نداشت) و یا اگر هم ممکن بود ولی فرصتی برای ختنه کردن نبود مثل اینکه وقت کم است که اگر بخواهد ختنه کند، به وقوف عرفات نمی‌رسد، در این صورت آن شرط ساقط است و طواف او بدون ختنه صحیح است.

و اما در زن، ختنه شرط نیست و اما خنثی (که هم آلت مردانه و هم آلت زنانه دارد) از ظاهر عبارت مصنف در اینجا که تعبیر به - رجل - کرده استفاده می‌شود که برای او هم ختنه شرط نمی‌باشد چون خنثی، مرد بودنش معلوم نیست. ولی شارح می‌فرماید در نظر ما اقوی این است که نسبت به خنثی نیز ختنه شرط می‌باشد چون در اینجا یک روایتی هست مطلق که اطلاقش شامل خنثی هم می‌شود و آن

روایت از امام صادق علیه السلام است که فرموده: «الاعلف لایطوف بالبيت» یعنی کسی که ختنه نشده طواف نکند، و این تعبیر شامل است هر طواف کننده را، از عموم آن خارج شده کسی که با جماع فقهاء ختنه در آن شرط نیست یعنی زن، پس باقی افراد چه مرد و چه خنثی در تحت عموم و اطلاق روایت، باقی می ماند.

و همچنین در پسر بچه ای که می خواهد طواف کند از باب تمرین، ختنه در حق او نیز شرط صحت طواف است، زیرا روایتی که در بالا ذکر شد اطلاقش شامل پسر بچه نیز می شود، هر چند پسر بچه بالغ نیست و ختنه بر او قبل از بلوغ واجب نیست و این نظیر این است که اگر از باب تمرین بخواند نماز بخواند شرط صحت نماز او این است که وضو بگیرد.

ترجمه و شرح عبارت: **والختان** (به کسر خاء بصیغه مصدر است) یعنی و (سوم از شرایط طواف) ختنه کردن، شرط است در مرد، در صورتی که آن ممکن باشد پس اگر ممکن نشد (مثل اینکه کسی نیست او را ختنه کند و یا مریض است و یا ترسی دارد بی هوش شود و تحمل ختنه نداشته باشد چنانکه برای بعضی ها که در بچگی ختنه نشده اند این اتفاق می افتد) و (یا اگر هم از جهت مذکور ممکن باشد ولی از جهت وقت ممکن نباشد به واسطه اینکه) تنگ است وقت طواف (بطوری که اگر بخواند ختنه کند، به وقوف در عرفات نمی رسد، در این صورت) ساقط می شود اشراط ختان.

**وضاق** وقتی احتمال دارد این جمله عطف تفسیر برای - تعذر - باشد یعنی ممکن نبودن ختنه به این معنی باشد که چون وقت تنگ است از ختنه کردن.

و احتمال دارد واو به معنای - او - باشد که بیان صورت دیگری از تعذر را می‌کند چنانکه عبارت را چنین ترجمه کردیم سقط این جواب - فلو - می‌باشد و لایعتبر فی المروءة .. یعنی شرط نیست ختنه کردن درباره زن و اما خنثی پس ظاهر عبارت مصتّف، شرط نبودن ختان است درباره او (چون مصتّف لفظ - الرجل - آورده و خنثی، مرد بودنش معلوم نیست) و اعتباره .. (این نظر شارح است) یعنی و شرط کردن ختان (درباره خنثی) قوی است به دلیل عموم روایت (که شامل هر طواف کننده‌ای می‌شود) مگر آن طواف کننده‌ای که اجماع فقهاء بر خروج آن (از عموم روایت) است (که مقصود زن است) لعموم النص روایت را سابقاً ذکر کردیم، و مقصود شارح از عموم، اطلاق است چون کلمه - الاغلف - در روایت، مطلق است نه عام و کذا القول .. یعنی و همچنین است سخن در پسر بیچه (که ختنه کردن در طواف او شرط است به دلیل عموم روایت که شامل آن هم می‌شود) وان لم یکن مکلفاً احتمال دارد مقصود از مکلف یعنی مکلف به ختنه نیست چون بالغ نیست چنانکه از کتاب مسالک استفاده می‌شود و احتمال دارد مقصود این باشد که مکلف به عبادت نیست کالطهارة .. یعنی همانطوری که وضو شرط است نسبت به صحت نماز او (هرچند مکلف به نماز نیست).

### شرط چهارم - پوشاندن عورت

(وستر العورة) ... شرط چهارم - از شرایط صحت طواف، پوشاندن عورت است آن عورتی که در نماز پوشاندنش واجب است، بنابراین پوشاندن آن بحسب حال طواف کننده که مرد است یا زن، فرق پیدا می‌کند چون معنای عورت در مرد و

زن مختلف است، زیرا عورت در مرد عبارت است از خصوص پیش و پس او، ولی عورت در زن عبارت است از تمام بدن او به استثنای صورت و کف دست و پاها چنانکه در کتاب الصلوة در بحث شرایط نماز گذشت، پس مرد در طواف باید فقط پیش و پس خود را بپوشاند ولی زن در طواف باید تمام بدنش را بپوشاند و **بمختلف ضمیر مقدر بر می‌گردد به - ستر -**.

(وواجبه: النية) المشتملة على قصده في النسك المعين من حج أو عمرة إسلامي أو غيره، تمتع أو أحد قسيميه.

والوجه على ما مر، والقربة، والمقارنة للحركة في الجزء الأول من الشوط.

## واجبات طواف

### نيت

(وواجبه: النية)... توضيح: واجبات طواف يعني چیزهایی که در حقیقت طواف معتبر است، عبارتند از:

اول - نیت، و در نیت طواف چند چیز لازم است:

۱. قصد آن در عبادت مخصوص یعنی قصد طواف و تعیین مشخصات آن به اینکه این طواف برای انجام حج است یا عمره، حجة الاسلام است یا مندور و مانند آن، تمتع است یا قران و افراد، مثلاً چنین قصد کند که: طواف عمره تمتع از حجة الاسلام می‌کنم...

۲. قصد وجه یعنی وجوب یا ندب، و این بنا بر اینکه قصد وجه هم در نیت لازم باشد چون محل خلاف است بین فقهاء که در نیت عبادت آیا قصد وجه لازم است؟ چنانکه در کتاب الطهارة (در بحث وضو) و کتاب الصلوة گذشت.

۳. قصد تقرب به خدا.

۴. مقارنت و همزمان بودن نیت با حرکت در اولین جزء از چرخیدن او.

پس صورت نیت چنین می شود مثلاً: طواف واجب عمره تمتع از حجة الاسلام می کنم قربة الی الله.

ترجمه و شرح عبارت: **و واجبه**.. یعنی و واجب طواف، یکی نیت است که باید این نیت مشتمل باشد بر قصد طواف در عبادت معین که حج است یا عمره، حجة الاسلام است یا غیر آن (مثل حج یا عمره نذری)، تمتع است یا یکی از دو قسم او (یعنی قران یا افراد) **والوجه** (عطف است بر ضمیر - قصده -) یعنی و قصد وجه (که طواف واجب است یا مستحب) بنا بر آنچه که گذشت (در کتاب الطهارة والصلوة که محل خلاف بین فقهاست) **والقربة** یعنی قصد قربت **والمقارنة** عطف است بر خود - قصده - یعنی و نیز مشتمل باشد نیت بر مقارنت آن با حرکتش در جزء اول از شوط (و شوط یعنی یک دورگشتن دور کعبه).

(والبداة بالحجر الأسود) بأن يكون أول جزء من بدنه بإزاء أول جزء منه حتى يمر عليه كله ولو ظنا. والأفضل استقباله حال النية بوجهه للتأسي. ثم يأخذ في الحركة على اليسار عقيب النية. ولو جعله على يساره ابتداء جاز مع عدم التقيّة، وإلا فلا. والنصوص مصرحة باستحباب الاستقبال، وكذا جمع من الأصحاب.

## واجب دوم در طواف

(والبداة بالحجر الأسود)... دوم - از واجبات طواف این است که طواف کننده در طواف خود از حجرالاسود ابتدا کند به این قسم که اول جزء از بدن او (مثل سرّینی یا سرانگشت پا) مقابل اولین جزء از حجرالاسود قرار بگیرد تا اینکه تمام بدن او بر تمام حجر بگذرد، و در این کار لازم نیست یقین پیدا کند بلکه اگر گمان به عبور تمام بدنش بر حجر پیدا کند کافی است.

ناگفته نماند که چنین دقتی که شارح در معنای ابتدا به حجرالاسود ذکر کرده، در عمل مشکل است، و شاید برای بعضی از افراد باعث وسوسه شود و لذا بعضی از فقهاء گفته اند که مقابل بودن عرفی با حجرالاسود در شروع طواف کافی است بطوری که حجرالاسود در سمت چپ طواف کننده واقع شود و تمام بدن بر تمام حجر عبور کند و از باب احتیاط باید اندکی پیش از رسیدن به حجرالاسود نیت طواف کند که ابتدای طواف از مقابل حجرالاسود بوده باشد و این نیت را تا زمانی که مقابل آن برسد باقی بدارد.

ترجمه و شرح عبارت: **والبدئۃ..** و (دوم از واجبات طواف) ابتداء کردن به حجرالاسود به این قسم که بوده باشد اول جزء از بدنش مقابل با اول جزء از حجرالاسود تا اینکه بدن او عبور کند بر همه حجرالاسود (و لازم نیست یقین به این عبور پیدا کند بلکه) اگر چه گمان به عبور پیدا کند کله این کلمه را جایز است مجرور خواند بنا بر اینکه تأکید باشد برای ضمیر - علیه - که به حجرالاسود بر می‌گردد، و ضمیر - کله - نیز به حجر بر گردد، پس معنی عبارت این می‌شود که: تا عبور کند بدن او بر تمام حجرالاسود.

و جایز است - کله - مرفوع خوانده شود بنا بر اینکه تأکید باشد برای ضمیر مقدر در - یمر - که به بدن بر می‌گردد، و ضمیر - کله - نیز به بدن بر گردد، پس معنی عبارت این می‌شود که: تا عبور کند تمام بدن او بر حجرالاسود.

**والافضل استقباله..** توضیح: افضل و مستحب آن است که در حال نیت طواف، روبه حجرالاسود بایستد چون پیغمبر اکرم ﷺ چنین کردند و متابعت کردن از حضرت مستحب می‌باشد.

سپس بعد از نیت، شروع به حرکت کند در حالتی که کعبه را بردست چپ قرار داده باشد.

و چون اهل سنت، روبه حجر کردن در حال نیت را واجب می‌دانند گوئیم اگر تقیه در کار باشد، ایستادن روبه حجر در حال نیت واجب می‌شود بجهت تقیه و جایز نیست بدون استقبال حجر، از همان اول حجر را بردست چپ قرار دهد و نیت کند و شروع به حرکت نماید.



و اما اگر تقیه در کار نباشد جایز است بدون استقبال حجر، از همان اول در حالتی که کعبه را بردست چپ قرار داده نیت کند و شروع به حرکت نماید چون در نظر فقهاء شیعه، استقبال حجر واجب نیست بلکه مستحب می باشد و روایات نیز تصریح به استحباب آن کرده و همچنین، عده ای از فقهاء قائل به آن هستند. آری بعضی از فقهاء ما قائل به وجوب استقبال شده اند و این قول نادر است.

ترجمه و شرح عبارت: **والأفضل..** یعنی افضل این است که در حال نیت، رویش را به حجر کند بجهت اقتداء کردن (به پیغمبر اکرم ﷺ که چنین کردند) سپس شروع کند به حرکت دور کعبه بردست چپ (یعنی در حالی که طرف چپ او به طرف کعبه باشد که یکی از واجبات طواف همین کار است چنانکه بعد از این مصتف ذکر خواهد کرد) بلافاصله پس از نیت **و لوجّعه..** یعنی و اگر از ابتداء (در حال نیت) حجر را طرف چپ خود قرار دهد (بدون اینکه در حال نیت، روبه حجر کند) جایز است، در صورتی که تقیه (از اهل سنت) در کار نبوده باشد و گرنه (اگر تقیه در کار باشد چون اهل سنت استقبال حجر در حال نیت را واجب می دانند) جایز نیست که در حال نیت، بردست چپ باشد بلکه استقبال حجر واجب می شود **و النصوص..** یعنی و روایات تصریح کننده هستند بر استحباب استقبال حجر و همچنین عده ای از فقهاء شیعه تصریح کرده اند به استحباب.

(والختم به) بأن يحاذيه في آخر شوطه، كما ابتداءً أولاً، ليكمل الشوط من غير زيادة ولا نقصان.

(وجعل البيت على يساره) حال الطواف، فلو استقبله بوجهه، أو ظهره أو جعله على يمينه ولو في خطوة منه بطل.

## سوم از واجبات طواف

(والختم به)... سوم - از واجبات طواف این است که در هر دوری که می‌زند، به حجرالاسود ختم کند یعنی نهایت دورش را حجرالاسود قرار دهد به این قسم که وقتی دورش تمام شد مقابل حجر قرار بگیرد به همان نحوی که در ابتداء دورش، مقابل حجر قرار گرفته بود (که اول جزء از بدن خود را مقابل با اول جزء از حجر قرار دهد) تا به این طریق یک دور کامل شود بدون کم و زیاد.

ترجمه و شرح عبارت: **والختم به**... یعنی و ختم نماید دورش را به حجرالاسود به اینکه مقابل حجر قرار بگیرد در آخر دورش، به همان نحوی که ابتدا کرده بود در اول دورش تا (به این نحوه ختم) کامل گردد دورش بدون زیادی و کمی در دورزدن.

## حجرالاسود چه سنگی است

مناسب است در اینجا تحقیقی مختصر درباره حجرالاسود از نظر تاریخ و روایات ذکر کنیم:

حجرالاسود یعنی سنگ سیاه و آن سنگ صیقلی کبودرنگ بیضی شکلی است که حضرت آدم عليه السلام و یا حضرت ابراهیم عليه السلام آن را هنگام بنای کعبه بدیوار

آن نصب نمود تا نشانه مبدأ طواف باشد و گردش به گرد خانه خدا با انتظام و ترتیب اجراء شود.

حجرالاسود در زاویه شرقی خانه کعبه در ارتفاع یک متر و نیم از کف مسجد الحرام قرار دارد و مواجه با بعضی از کشورها از جمله ایران است.

گویند قطر حجرالاسود قریب سی سانتیمتر و وزن مخصوص آن ۹٪ و کمتر از آب می باشد و به همین سبب در آب فرو نمی رود و وزن آن را دو کیلو گفته اند. و چون آن را شکسته بودند اکنون هفده قطعه است که حالا چسبانیده و به نقره گرفته اند.

بنابر مشهور حجرالاسود دارای خصائصی است از جمله به آتش گرم نمی شود و آتش در آن بی اثر است. چنانکه از تاریخ اخبار الدول قرمانی نقل شده است که بعد از آنکه قرامطه بتوسط شنبر بن حسن قرمطی حجرالاسود را که مدت ۲۲ سال الا چهار روز در نزد ایشان بود به مکه معظمه برگرداندند، یکی از قرامطه به یکی از علماء گفت من از کمی عقول شما مسلمین تعجب می کنم که چگونه تصدیق می نمائید که این همان سنگ است که ما برده ایم شاید که غیر از آن باشد، عالم گفت حجرالاسود علامتی دارد و آن اینست که در زیر آب فرو نمی رود و مثل چوب در روی آب می ایستد، و وقتی آن را تجربه کردند چنان بود که آن عالم گفته بود.

در تاریخ حجرالاسود اقوال مختلفی ذکر شده از جمله:

۱. آدم ابوالبشر آن را از بهشت آورده است.

۲. سنگی است که حضرت آدم پس از خروج از بهشت بالای آن فرود آمده.

۳. هنگامی که ابراهیم خلیل الرحمن در جستجوی سنگ برای خانه کعبه بوده، جبرئیل امین آن را آورده است.

۴. حضرت ابراهیم هنگام بنای کعبه یا موقع دعوت مردم به حج، بالای آن ایستاده و ممکن است در میان سنگ‌هایی که آن حضرت از کوه‌ها می‌آورده این قطعه سنگ را ممتاز دیده و همراه آورده باشد.

ولی آنچه که حقیقت حجرالاسود را بیان می‌کند چیزی است که در روایات از اهل بیت علیهم‌السلام به ما رسیده و آن اینک:

حجرالاسود ملکی بود از بزرگان ملائکه وقتی که ذات مقدس حق، از ملائکه پیمان گرفت به اقرار و اعتراف کردن به ربوبیت حق و رسالت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و وصایت و ولایت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه، اول ملکی که شتاب کرد در قبول کردن، این ملک بود و از همه ملائکه محبت او برای محمد و آل محمد صلوات الله علیهم شدیدتر بود پس از این جهت خدا او را از بین ملائکه انتخاب کرد و پیمان اولاد آدم علیهم‌السلام را نزد او به امانت سپرد پس امین خلق شده، و خدا امر فرمود مردم را که هر سال نزد او بیایند و اقرار و اعتراف پیمان را تجدید کنند، و خداوند او را در بهشت انیس و رفیق حضرت آدم علیهم‌السلام قرار داد، و وقتی که حضرت آدم مخالفت کرد و ترک اولی نمود، پیمانی را که خدای متعال از او و اولاد او گرفته بود به وحدانیت حق و رسالت حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و وصایت امیرالمؤمنین علیهم‌السلام و فراموش کرد و وقتی که خدا توبه آدم را قبول کرد خداوند این ملک را بصورت دُر سفیدی قرار داد و بنزد حضرت آدم علیهم‌السلام قرار گرفت، چون چشم حضرت آدم علیهم‌السلام به او افتاد، با او مانوس شد اما او را نمی‌شناخت او را پس خداوند او را گویا کرد عرض کرد ای آدم

مرا می‌شناسی؟ جواب داد نه، عرض کرد: آری فراموش نمودی، ناگهان بصورت اول که در بهشت با آدم بود گشت عرض کرد ای آدم یاد بیاور آن پیمان را پس حضرت آدم متذکر شد و طرف او حرکت کرد و او را در بر گرفت و گریه کرد و او را بوسید و اقرار و اعتراف به آن پیمان را تجدید کرد، پس دو مرتبه به صورت در سفید شد که درخشندگی داشت و نور می‌داد پس حضرت آدم او را گرفت و بر شانه خود قرارداد جهت احترام و تعظیم او، و گاهی جبرئیل او را می‌گرفت تا آنکه او را در مکه معظمه آوردند و هر روز و شب حضرت آدم تجدید پیمان می‌کرد تا آنکه کعبه بنا شد و آن را در آن محل گذاشت و بوسیدن حاجی آن را و دست مالیدن به آن، تجدید پیمان و تجدید بیعت است و خطاب به او می‌کنند و می‌گویند: «أمانتی أدیتها و میثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاة» یعنی این امانت من است که آن را ادا کردم و پیمان من است که آن را تجدید نمودم تا برای من به وفا کردنم گواهی دهی در روز قیامت، امام علیه السلام فرمود: والله وفا نکردند مگر شیعیان ما و محافظت آن پیمان نکرد احدی مگر شیعیان ما، و شیعیان ما می‌آیند نزد حجر الاسود پس او می‌شناسد آنان را و تصدیق می‌کند آنان را و اما مخالفین (اهل سنت) پس تکذیب می‌کند آنان را و شهادت می‌دهد برای شیعیان به وفا و برای مخالفین به انکار و کفر، و اوست حجت خدا در روز قیامت و می‌آید روز قیامت با زبان گویا و چشم بینا به صورت اول و مردم او را می‌شناسند و نمی‌توانند او را انکار کنند و شهادت می‌دهد برای وفا کنندگان و انکار کنندگان، و این روایت را در کتاب شریف «کافی» از ائمه دین صلوات الله علیهم اجمعین نقل کرده است.

و بحسب روایات کتاب «علل الشرایع» که در بحار الانوار نقل کرده: این حجر مثل در سفید درخشان و روشنی دهنده بود و بر اثر تماس دست‌های اهل فسق و کفر و شرک سیاه شد و اگر دست‌های آنها به او نمی‌رسید هر صاحب مرضی که می‌آمد خود را به او می‌مالید خوب می‌شد و شفا می‌یافت.

و بحسب بعضی روایات وقتی که حضرت ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام بناء خانه کعبه را می‌نمودند رسیدند به محل حجرالاسود، کوه ابوقیسیس ندا کرد حضرت ابراهیم علیه السلام را که ای ابراهیم امانتی نزد ما داری و آن حجرالاسود است پس حجرالاسود را داد به حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت او را در محل خودش گذاشت.

در بعضی از تواریخ آمده است:

حجرالاسود از روزگار حضرت ابراهیم علیه السلام همچنان بديوار کعبه منصوب بوده تا در قرن سوم قبل از میلاد مسیح، قبیله خزاعه، قبیله «جُزْهُم» را مجبور کردند که از مکه کوچ کنند، در این موقع (عمرو بن حارث بن مضاض جرهمی) حجرالاسود را از جای خود برکنند و در چاه زمزم دفن نمود و سپس با قبیله خود آهنگ یمن کرد و پس از مدتی قبیله خزاعه آن را از چاه زمزم بیرون آورده در جای خود نصب نمودند. پنج سال قبل از بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله طایفه قریش بنای کعبه را تجدید کردند و حجرالاسود بدست مبارک آن سرور در جای خود نصب گردید.

در سال ۶۳ هجری قمری سپاهیان یزید بن معاویه «علیهما اللعنة» برای سرکوبی عبدالله بن زبیر که دعوی خلافت داشت کعبه را محاصره و با منجنیق آن را سنگباران کردند و حجرالاسود شکسته شد و سه قطعه گردید و عبدالله بن زبیر

پس از خروج از محاصره و موقع تجدید بنای کعبه آن را در قاب نقره گذارد و به نقره ربط داد و با حیل و نیرنگ به وسیله فرزندش عُبَاد در محل خود قرار گرفت.

در سال ۷۳ هجری قمری حجاج بن یوسف ثقفی بدستور عبدالملک بن مروان خلیفه اموی خانه کعبه را مجدداً بنا کرد و حجرالاسود بدست مبارک حضرت سجاد علیه السلام در محل خود نصب شد.

در سال ۱۸۹ هجری قمری که هارون الرشید خلیفه عباسی برای انجام عمره به مکه رفت چون طوق نقره حجرالاسود سست شده بود و بیم آن می‌رفت که سنگ سیاه از طوق نقره جدا شود دستور داد بالا و پایین آن را سوراخ کرده در آن نقره ریختند و بدینوسیله آن را محکم ساختند.

برابر سفرنامه ناصر خسرو علوی در سال ۳۱۰ هجری قمری ابوسعید بن بهرام جنّابی قرمطی با لشگری بسیار به مکه حمله کرد و حجرالاسود را از جای خود برکند و همراه خویش به شهر احساء (به فتح اول شهری است در بحرین در جنوب خلیج فارس) برد و سرانجام سارق حجرالاسود در حمام شهر احساء بدست نوکرش کشته شد و به قولی این لشگرکشی و بردن سنگ سیاه بدست ابوطاهر سلیمان قرمطی فرزند ابوسعید بن بهرام جنّابی قرمطی در سال ۳۱۷ هجری قمری صورت گرفته و نامبرده مدت یازده روز در مکه به قتل و غارت پرداخت و پرده خانه خدا را درید و هتک حرمت کعبه کرد و سه هزار نفر را به قتل رسانید و اجساد آنان بدون غسل و کفن و نماز در چاه زمزم و مسجد الحرام دفن شد و اموال حجاج و مردم مکه بدست سپاهیانش به تاراج رفت و قصد بردن ناودان طلا را نمود و

شخصی را مأمور برداشتن آن کرد که از بالای بام کعبه بزمین افتاد و به درک واصل شد.

وقتی که حجرالاسود را به شهر احساء می بردند چهل شتر بخاتی در زیر بار آن سَقَط شد و وقت آوردن یک شتر لاغر آن را تا بیت الله رسانید و شتر در زیر بار چاق شد.

داستان قرامطه را بسیاری از مورخین از جمله ابن اثیر و ابن جوزی نوشته اند که خلاصه آن چنین است:

مردی از اهل خوزستان بنام قرامط در سال ۲۶۴ هجری قمری بکوفه رفت و روی زهد و ریاضت و بی آلایشی که در زندگی داشت جمعیتی اطراف وی را گرفتند و نسل او را قرامطه گویند که فرقه ای از خوارج و زنا دقه اند و کتابی هم داشتند که در آن نوشته شده بود: نماز چهار رکعت است (دور رکعت قبل از طلوع آفتاب و دور رکعت قبل از غروب آن) و روزه در سال دو روز می باشد (اول فروردین و اول مهرماه) و مشروبات الکلی نیز حلال است.

در هر حال حجرالاسود مدت بیست تا بیست و دو سال در شهر احساء در دست قرامطه بود و آخر الامر آن را به سی هزار دینار به المطیع الله خلیفه عباسی فروختند و نامبرده آن را به مکه فرستاد و به جای خود نصب کردند و بقولی الراضی بالله خلیفه عباسی حجرالاسود را بمبلغ پنجاه هزار دینار خریداری و به مکه فرستاد.

ابن اثیر می نویسد که در وقت برگرداندن آن به مکه، آن را به کوفه بردند و در مسجد کوفه آویزان کردند که مردم آن را دیدند سپس به مکه بردند.



و فرمایش حضرت امیر علیه السلام است که در ملاحم می فرمایند که: می بینم، حجر را از مکه آورده اند و در این اسطوانه آویخته اند و اشاره به اسطوانه هفتم مسجد کوفه فرمودند (چون قرمطیان خواستند آن را بر ستون مسجد بیندند، به اول و دوم قرار نگرفت تا در هفتم قرار گرفت).

## چهارم از واجبات طواف

(و جعل البیت علی یساره) .. چهارم - از واجبات طواف این است که باید طواف کننده، کعبه را در تمام احوال طواف در طرف دست چپ خود قرار دهد، بنابراین اگر بر عکس طواف کند یعنی موقع طواف، خانه کعبه را در طرف راست خود قرار بدهد و یا روبروی خانه و یا پشت به خانه طواف کند باطل است.

و همچنین اگر در بعضی از حالات طواف گرچه در یک قدم از آن بجهت بوسیدن ارکان یا غیر آن روی خود را به کعبه نماید و یا آنکه در اکثر جمعیت، پشت به کعبه نماید و یا آنکه کعبه را در طرف راست خود قرار دهد، طواف او در این صورتها باطل می شود.

ترجمه و شرح عبارت: **استقبله بوجهه** یعنی بصورت روبروی بیت شود **أو ظهره** (یعنی او استدبره بظهره) یعنی و یا پشت به خانه کعبه کند **او جعله علی یمینه** یعنی یا خانه را قرار دهد بردست راستش **ولو فی خطوة منه** این جمله متعلق است به هر سه صورت، و ضمیر - منه - به طواف بر می گردد یعنی گرچه در یک قدم از طواف، یکی از آن سه کار را کند طوافش باطل می شود.

(والطواف بينه وبين المقام) حيث هو الآن، مراعيًا لتلك النسبة من جميع الجهات، فلو خرج عنها ولو قليلا بطل.

وتحتسب المسافة من جهة الحجر من خارجه وإن جعلناه خارجا من البيت.

والظاهر أن المراد بالمقام نفس الصخرة، لا ما عليه من البناء، ترجيحًا للاستعمال الشرعي على العرفي لو ثبت.

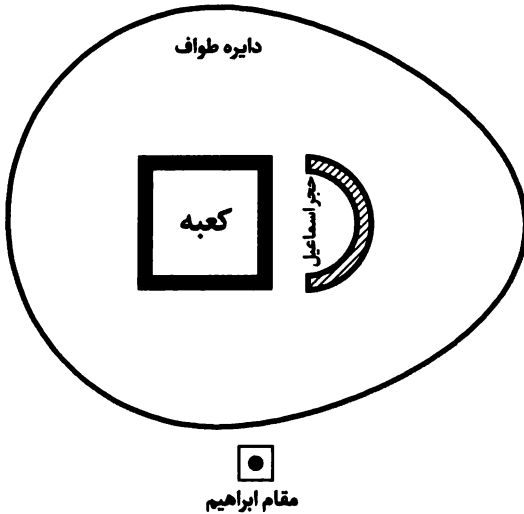
## پنجم از واجبات طواف

(والطواف بينه و بين .. پنجم - از واجبات طواف این است که طواف در تمام اطراف کعبه در فاصله‌ای به اندازه ما بین کعبه و مقام حضرت ابراهیم عليه السلام باشد یعنی فاصله میان طواف کننده و خانه کعبه در هر طرف بیش از مسافت میان کعبه و مقام نباشد (که آن مسافت در حدود ۲۶ ذراع یعنی مساوی ۱۳ متر است) مگر در یک طرف کعبه که حجر اسماعیل قرار گرفته که چون یکی از واجبات طواف این است که حجر اسماعیل را در مطاف داخل نماید و دور آن نیز طواف کند و داخل در آن نشود، بدین جهت در سمت حجر باید مسافت ۲۶ ذراع را از بیرون حجر حساب کرد.

بنابراین چون فاصله دیوار حجر اسماعیل تا کعبه تقریباً بیست ذراع (در حدود ده متر) است، پس وقتی که ۲۶ ذراع را از بیرون دیوار حجر حساب کنیم، مجموع فاصله مطاف تا کعبه در این طرفی که حجر قرار گرفته، ۴۶ ذراع خواهد بود در حالی که در جوانب دیگر کعبه، فاصله ۲۶ ذراع است و در نتیجه، مطاف دور تا دور کعبه

به شکل دایره نخواهد شد بلکه تقریباً به شکل تخم مرغی که در شکل (۱) ملاحظه می‌کنید.

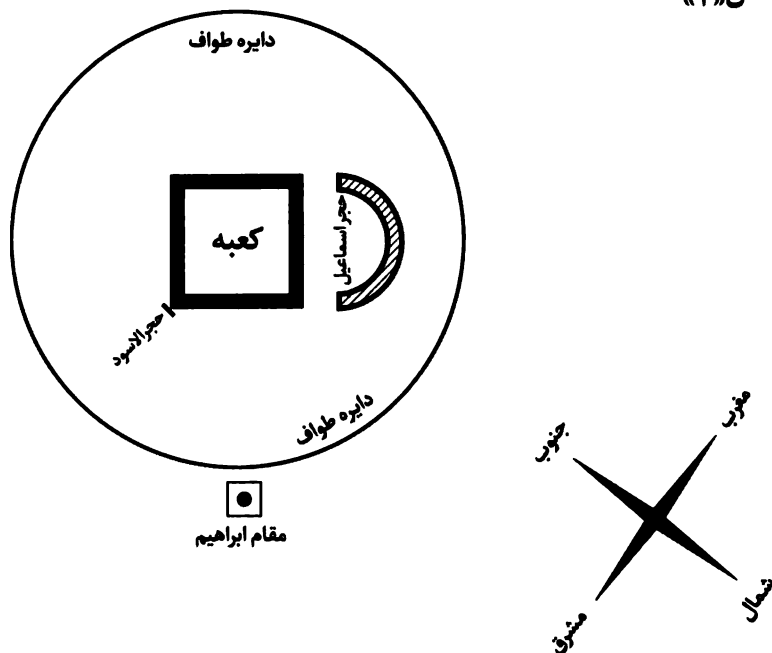
### شکل «۱»



ولی عده‌ای دیگر از فقهاء (چنانکه شارح در کتاب «مسالک» بطور احتمال ذکر کرده) گفته‌اند که در طرف حجر نیز باید فاصله را از کعبه حساب کرد نه از دیوار حجر، بنابراین چون فاصله دیوار حجر تا کعبه بیست ذراع است، در این طرف از مسافت مطاف (که ۲۶ ذراع است) بیست ذراع را حجر اسماعیل اشغال کرده پس قهراً از محل طواف در سمت حجر اسماعیل بیش از شش ذراع باقی نمی‌ماند که باید طواف در این سمت در عرض همین شش ذراع (مساوی سه متر) واقع شود و نباید طواف کننده بیش از شش ذراع از دیوار حجر دور شود و اگر کسی بیش از آن دور شود، از مطاف خارج شده و طوافش باطل می‌شود.

و خلاصه اینکه بنا بر قول مذکور، مطاف دور تا دور کعبه تقریباً به شکل دایره خواهد بود چنانکه در شکل (۲) ملاحظه می‌کنید.

شکل «۲»



ترجمه و شرح عبارت: **والتواف**.. یعنی (واجب پنجم این است که) طواف را انجام دهد در (مسافتی که واقع شده در) بین خانه کعبه و بین مقام ابراهیم ع.  
**المقام** در فاصله ۱۵ ذراعی (در حدود ۱۳ متر) از خانه کعبه ما بین مشرق و شمال، محفظه‌ای شیشه‌ای نصب شده است و در داخل آن سنگی قرار گرفته که مطابق بعضی از تواریخ، اثر پای حضرت ابراهیم ع بر روی آن وجود دارد، و بنا بر مشهور روایات، آن حضرت هنگام بنای کعبه بر روی این سنگ می‌ایستاده، و بعضی گفته‌اند که بر روی آن اقامه نماز و عبادت می‌کرد و یا هنگام اعلام و دعوت

مردم به حج بالای آن ایستاد و به قولی دیگر وقتی که آن حضرت برای دیدار فرزندش اسماعیل از کنعان (فلسطین) رهسپار مکه گردید از اسب پیاده نشد و پای خود را روی آن سنگ نهاد که اثرش به قدرت پروردگار در آن ظاهر شده. به هر حال این سنگ و محلی را که در حال حاضر این سنگ در آنجا قرار دارد، مقام ابراهیم می‌گویند.

حیث هو الآن (این جمله قید است برای کلمه - مقام -) یعنی مقصود از مقام، همان جایی که الان مقام در آن قرار گرفته است چون چنانکه دانسته شد اصل مقام سنگی است که اثر پای حضرت ابراهیم در آن است و در موقع ساختن خانه کعبه روی آن می‌ایستاده، در زمان حضرت ابراهیم این سنگ چسبیده به خانه کعبه بود سپس مردم آن را از جای خود کنده و به همین جایی که الآن قرار گرفته منتقل کردند و بعد از مبعوث شدن پیغمبر اکرم ﷺ، حضرت آن را برگرداند به کعبه و در همان جایی که حضرت ابراهیم قرار داده بود نصب نمود و در آنجا بود تا زمان عُمر، سپس در این زمان دوباره از کعبه جدا کردند و در همین جایی که الآن قرار گرفته منتقل کردند.

پس شارح در اینجا با قید - حیث هو الآن - می‌خواهد اشاره به این مطلب کند که غرض مصتّف و فقهاء از فاصله بین کعبه و مقام، فاصله بین کعبه و مقام امروزی است (یعنی جایی که مقام در حال حاضر در آن است) نه مقامی که در زمان رسول الله بوده چون چنانکه دانسته شد در زمان حضرت رسول، مقام چسبیده به کعبه بود و فاصله‌ای بین آنها نبود.

مراعیاً لتلك النسبة.. یعنی در حالی که باید رعایت کننده باشد آن فاصله را در هر طرف کعبه (یعنی در اطراف کعبه از مقدار فاصله بین کعبه و مقام ابراهیم خارج نشود) پس اگر خارج شود از آن فاصله - هرچند به مقدار کم باشد - طواف باطل می شود.

وتحتسب المسافة.. یعنی و باید حساب شود مسافت (یعنی فاصله ۲۶ ذراع) در طرف حجر اسماعیل، از بیرون حجر (نه از خانه کعبه).

الحجر یعنی حجر اسماعیل عليه السلام، و حجر (به کسر حاء و سکون جیم) به معنای دامن است و منظور از آن فضا و محوطه ایست میان دیوار کعبه و دیوار نیمدایره سنگی بزرگ و نسبتاً بلندی که محل دفن حضرت اسماعیل عليه السلام و مادرش هاجرو بسیاری از انبیاء عليهم السلام است.

دیوار نیم دایره مذکور ما بین دوزاویه شمالی و غربی خانه کعبه قرار دارد که ارتفاع آن ۱/۳۱ متر و عرض آن از بالا ۱/۵۲ متر و از پایین ۱/۴۴ متر می باشد و تماماً با سنگ مرمر سفید پوشیده شده و فاصله دو سر نیم دایره مزبور تا دوزاویه شمالی و غربی خانه خدا دو متر و نیم می باشد و مسافت وسط نیمدایره تا دیوار خانه کعبه در حدود ده متر (بیست ذراع) است.

وان جعلناه خارجاً.. (کلمه - ان - وصلیه است) توضیح مطلب اینکه چون محل خلاف بین فقهاست که آیا حجر اسماعیل جزء خانه کعبه است یا خارج از خانه است؟ اگر جزء خانه کعبه بدانیم اشکالی نیست در اینکه باید مسافت و اندازه مذکور (۲۶ ذراع) را از بیرون دیوار حجر حساب کرد ولی شارح می فرماید که از نظر ما اگر قول دوم را نیز اختیار کنیم (یعنی جزء خانه کعبه ندانیم) باز هم باید از

خارج حجر حساب کرد، و این به دلیل اینکه باید حجراً داخل در مطاف قرار داد و دور آن هم گردش کرد (چنانکه یکی از واجبات طواف است که بعد از این ذکر خواهد شد) پس حجر جزء مسافت مذکور (۲۶ ذراع) محسوب نمی‌شود.

**والظاهران المراد بالمقام .. مطلب دیگری است توضیحش اینکه:** چون مقام اصلی، خود آن سنگی است که اثر پای حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام در آن است و بعداً بر روی آن ساختمان بنا کرده‌اند و بعلاقه مجاورت بر مجموع آن ساختمان و آن سنگی که در داخل آن است، در عرف، مقام گفته می‌شود و فقهاء هم در بعضی عباراتشان بر مجموع آن ساختمان، مقام اطلاق می‌کنند.

حال که در اینجا بطور مطلق فقهاء گفته‌اند: طواف در فاصله ما بین خانه کعبه و مقام باشد آیا مقصود فاصله بین خانه کعبه تا دیوار آن ساختمان مقام است که سنگ در داخل آن است یا اینکه مقصود فاصله بین خانه کعبه تا آن سنگ داخل ساختمان است که بنابراین بر عرض مطاف شاید یک متر اضافه شود؟

شارح می‌فرماید که ظاهر کلمات فقهاء این است که مقصودشان از مقام، خود آن سنگ است نه آن ساختمانی که بر روی آن بنا شده به دلیل اینکه شرعاً مقصود از مقام خود آن سنگ است و ما استعمال شرعی را مقدم بر استعمال عرفی می‌داریم (که استعمال عرفی، اطلاق مقام بر مجموع ساختمان است). البته این در صورتی که استعمال شرعی ثابت شده باشد در اطلاق مقام بر خود سنگ، زیرا احتمال دارد که استعمال شرعی موافق با استعمال عرفی باشد در اطلاق مقام بر مجموع ساختمان (نه سنگ تنها) زیرا روایات مطلق است و چیزی از آن استفاده

نمی‌شود و فقهاء نیز در بعض عباراتشان بر مجموع آن ساختمان، مقام اطلاق کرده‌اند لوثبت ضمیر مقدر به - استعمال شرعی - برمی‌گردد.



(وإدخال الحجر) في الطواف للتأسي، والأمر به، لا لكونه من البيت، بل قد روي أنه ليس منه، أو أن بعضه منه، وأما الخروج عن شئ آخر خارج الحجر فلا يعتبر إجماعاً.

## ششم از واجبات طواف

(وإدخال الحجر) في الطواف .. ششم - از واجبات طواف این است که باید حجر اسماعیل را داخل در طواف کند یعنی هنگام طواف بایستی از خارج دیوار نیمدایره حجر عبور کند و داخل حجر اسماعیل نگردد پس اگر کسی طوافش را مختصر کرده از داخل حجر فقط خانه را طواف کند و یا در طوافش بر روی دیوار مذکور برود، طوافش باطل است و باید طوافش را از سر گرفته و دورخانه و حجر اسماعیل هر دو طواف کند.

شارح می‌فرماید: دلیل این حکم، اقتدا به پیغمبر و ائمه معصومین علیهم‌السلام است که در طواف چنین عمل می‌کردند و نیز در روایات امر به آن نموده‌اند.

بعضی از فقهاء دلیل دیگری آورده و آن اینکه گفته است چون حجر اسماعیل جزء خانه کعبه است که اگر طوافش را از داخل حجر کنند، طواف به دورخانه نکرده بلکه طواف در داخل خانه می‌شود.

شارح می‌فرماید که این دلیل درست نیست، زیرا در هیچ روایتی نداریم که همه حجر اسماعیل جزو کعبه باشد بلکه در بعضی روایات به صراحت آمده است که حجر اسماعیل جزو کعبه نیست و یا در یک روایتی (آن هم از طریق اهل سنت)

وارد شده که قسمتی از حجر جزو کعبه است پس همه حجر جزو کعبه نیست که آن بعضی فقهاء آن را دلیل آورده.

ترجمه و شرح عبارت: **للتأسی** این دلیل اول است **والامر به** این دلیل دوم است و ضمیر - به - برمیگردد به ادخال حجر **لا لکونه من البیت** یعنی نه اینکه ادخال حجر دلیلش این باشد که چون حجر، جزء خانه کعبه است بلکه روایت شده که حجر از جزو خانه نیست (مثل روایت صحیححه معاویه بن عمار که گوید از امام صادق علیه السلام سؤال کردم آیا همه حجر از خانه کعبه است و یا در حجر قسمتی از خانه کعبه است (یعنی بعضی از حجر جزو کعبه باشد) حضرت فرمود: نه (از جزو خانه است) و نه به اندازه یک ناخن چیده شده از حجر جزو خانه است، ولی چون حضرت اسماعیل دفن کرد مادرش را در آن حجر، خوش نداشت که مردم آن محل را لگدمال کنند در طواف، بدین جهت دوران حجر را سنگ چینی کرد، و در آن حجر عده ای از پیغمبران مدفونند) **او ان بعضه منه** (این جمله عطف است بر - انه لیس منه -) یعنی و یا اینکه روایت شده که بعض حجر از جزو بیت است (و این از طریق شیعه نقل نشده بلکه از طریق اهل سنت روایت شده که عایشه گفت به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که من نذر کرده ام دو رکعت نماز در داخل خانه کعبه بخوانم، حضرت فرمود در حجر اسماعیل بخوان، زیرا شش ذراع از حجر جزو خانه کعبه است).

**واما الخروج عن شی آخر**.. توضیح: اهل سنت در پشت دیوار حجر که طواف می کنند یک محل دیگری را هم علاوه بر حجر، داخل در طواف می کنند و از پشت

آن محل عبور می‌کنند که در نتیجه مقداری از دیوار حجر فاصله می‌گیرند بطوری که بدنشان به دیوار حجر نخورد.

شارح می‌فرماید که: باجماع فقهاء، در بیرون حجر محل دیگری نداریم که شرط باشد آن را هم داخل در طواف قرار دهیم تا از دیوار حجر فاصله بگیریم پس بنابراین طواف از پشت دیوار حجر بطوری که بدن انسان به دیوار هم بچسبد در همه آن دیوار اشکالی ندارد.

ترجمه و شرح عبارت: **وأما الخروج..** یعنی واما خارج شدن از محلی دیگری از بیرون حجر اسماعیل (یعنی آن محل را داخل در طواف کردن که طواف را دور آن محل نیز قرار دهد چنانکه اهل سنت انجام می‌دهند) شرط نیست به اجماع فقهاء.

(وخروجه بجمیع بدنه عن البیت) فلو أدخل یده فی بابہ حالته، أو مشی علی شاذروانه ولو خطوة، أو مس حائطه من جهته ما نشیا بطل، فلو أراد مسه وقف حالته، لئلا یقطع جزء من الطواف غیر خارج عنه.

---

## واجب هفتم در طواف

(وخروجه بجمیع بدنه .. هفتم - از واجبات طواف این است که در موقع گردش به دور کعبه، طواف کننده تمام بدنش از خانه کعبه و فضای آن خارج باشد، بنابراین اگر یکی از کارهایی که در ذیل ذکر می شود انجام دهد طوفش باطل می شود:

۱. در حال طواف دستش را داخل در خانه کعبه کند باطل می شود.

۲. در حال طواف، بر شاذروان خانه کعبه (که سکوی کوچکی از پایه های خانه کعبه بیرون از دیوار آن است) راه برود گرچه یک قدم از طواف باشد باطل می شود چون شاذروان جزء کعبه است پس اگر راه برود روی آن، خارج از خانه نخواهد بود.

۳. در حال حرکت طوافی، دست خود را از طرف شاذروان دراز کند برای مالیدن دست به دیوار خانه کعبه، طوافش باطل می شود چون در این صورت تمام بدنش خارج از کعبه نمی شود زیرا شاذروان جزء کعبه است و وقتی دستش را دراز به دیوار کعبه کند دستش روی شاذروان قرار می گیرد که در نتیجه یک قدری از بدنش در مقداری از حرکت طوافش، داخل فضای کعبه قرار می گیرد به عبارت دیگر مقداری از طوافش در فضای خانه می شود پس طوافش باطل می شود.

ولی اگر در طوافش توقف کند از حرکت طواف و دستش را به دیوار خانه بمالد طوفش باطل نمی‌شود چون در این صورت، دیگر در جزیی از طواف، بدنش داخل در فضای کعبه قرار نمی‌گیرد، چون فرض این است که توقف از حرکت طوافی کرده.

ترجمه و شرح عبارت: **وخروجه...** یعنی و (و واجب هفتم) خارج بودن طواف‌کننده به تمام بدنش، از خانه کعبه است، بنابراین اگر داخل کند دستش را به درب خانه کعبه حال طواف، و یا اگر بر روی شاذروان کعبه هر چند یک قدم راه برود (و معنای شاذروان را به تفصیل ذکر خواهیم کرد) و یا اگر مس کند دیوار کعبه را از طرف شاذروان (نه از اطراف دیگر کعبه) در حال رفتن، باطل می‌شود طواف (در همه این صورت‌ها) **فی بابه باب بیت حالته حالت طواف.**

**شاذروانه** شاذروان (به فتح ذال نقطه دار) عبارت است از حواشی کعبه به شکل پله (و یا خرپستی) در پایین دیوارهای کعبه که بحساب بعضی تواریخ: قریش در وقت تجدید بنای کعبه بعد از خراب کردن سیل، از پایه‌های دیوار خانه کعبه، مقداری به اندازه یک وجب بیرون گذاشتند و روی آن دیوار نساخته و دیوار کعبه را باریک‌تر از دیوار اصلی ساختند بجهت اینکه اموالشان کم آمد از ساختن دیوار به همان ضخامت قبلی دیوار.

پس شاذروان جزو مساحت اصلی و سطح اولیه کعبه بوده که نسبت به دیوارهای کعبه اندکی بیرون افتاده و بعضی گفته‌اند که در اصطلاح معماری، آن را ماهیچه گویند.

مرحوم فاضل هندی در کتاب «کشف اللثام» فرموده: کلمه شاذروان معرب چادر بند است یعنی جایی که پرده‌های کعبه را به وسیله طناب به آن می‌بندند و به آن - تازی - هم می‌گویند چون آن سکوها همانند دامن برای کعبه می‌باشند.

گفته‌اند که شاذروان در ضلع شرقی و غربی و جنوبی کعبه به شکل مورب و یا خریپستی است و در ضلع شمالی (که حجر اسماعیل در آن طرف است) بصورت پله‌ای است با ارتفاع تقریباً ۱۵ سانتیمتر و به عرض ۳۵ سانتیمتر که بحسب بعض تواریخ در زمان حجاج بن یوسف ثقفی باین صورت بنا شده است.

و تفصیل آن تاریخ این است که در سنه ۷۲ هجری قمری، حجاج بن یوسف ثقفی از طرف عبدالملک بن مروان خلیفه اموی برای دستگیری عبدالله بن زبیر به مکه رفت و کعبه را محاصره کرد و از فراز کوه ابوقییس، منجنیق ترتیب داد و کعبه را سنگباران و ویران ساخت و عبدالله بن زبیر را در ۱۷ جمادی الاولی سال ۷۳ هجری قمری بین خانه کعبه و مقام ابراهیم سربرید و سرش را برای عبدالملک بن مروان به شام فرستاد و جسدش را چندین روز در مسجد الحرام بدار آویخت و حرمت بیت الله الحرام را که مردم زمان جاهلیت محترمش می‌داشتند و حتی خون وحوش را در آن نمی‌ریختند رعایت نمود.

نامبرده پس از کشتن عبدالله بن زبیر و فتح مکه بدستور عبدالملک بن مروان کعبه را خراب و مجدداً مطابق قواعد و پی‌هایی که قریش نهاده بودند بنا کرد و پس از نصب سنگ نمای پایه خانه کعبه، دیوارهای جدید را کمی به طرف داخل گذارد و خانه کعبه را تنگتر کرد و به همین سبب سنگ نمای پایه خانه خدا که به شاذروان موسوم است نسبت به دیوارهای کعبه اندکی بیرون می‌باشد.

ضمناً از امام چهارم حضرت سجاد علیه السلام درخواست نصب حجرالاسود را نمود که آن بزرگوار آن را به جای کنونی نصب فرمود و بدین ترتیب در سال ۷۴ هجری قمری تجدید بنای کعبه خاتمه یافت و از آن زمان تا کنون بنای خانه خدا تغییرات اساسی و کلی نیافته است.

لازم به تذکر است که از آنچه که در معنای شاذروان گفتیم، دانسته شد که شاذروان در تمام اضلاع کعبه می باشد ولی بعضی از فقهاء مثل علامه حلی قائل است به اینکه شاذروان در یک ضلع کعبه است و آن ضلعی است که مقابل مقام ابراهیم قرار گرفته یعنی از رکن عراقی تا رکن شامی.

حائطه یعنی دیوار خانه کعبه من جهت ضمیر به شاذروان بر می گردد یعنی مس کند دیوارخانه را از طرفی که شاذروان قرار دارد.

از این کلمه - من جهت - استفاده می شود که شاذروان در یک ضلع کعبه است نه در همه اطراف آن چون چنانکه دانسته شد محل خلاف بین فقهاءست که شاذروان در همه اطراف کعبه است یا در یک طرف، از عبارت علامه حلی در کتاب «تذکره» و سایر کتاب هایش استفاده می شود که در یک طرف کعبه است و عبارت شارح هم در این کتاب مطابق قول علامه می باشد ولی در کتاب «مسالك» فرموده: ظاهراً شاذروان از تمام اطراف، احاطه به خانه کعبه دارد بطل جواب است برای - فلو -.

**فلو أراد منته** .. یعنی پس اگر بخواهد دیوار کعبه را (از طرف شاذروان) دست بمالد (بطوری که طوافش باطل نشود) باید بایستد در حال طواف (و دست به دیوار بمالد) تا اینکه نپیموده باشد جزیی از طواف را در حالتی که (تمام بدنش) خارج از

خانه کعبه نباشد (چون چنانکه در توضیح سابق گذشت وقتی که دستش را از طرف شاذروان به دیوار کعبه دراز کند در حالت حرکت طواف، لازم می‌آید که چیزی از طواف را در حالی که تمام بدنش خارج از کعبه نیست پیموده باشد و حال اینکه شرط است در حال حرکت طواف، تمام بدنش خارج از خانه کعبه باشد) **لئلا یقطع**.. از ترجمه بالا روشن شد که قطع در اینجا به معنی بریدن نیست بلکه به معنای قطع مسافت یعنی پیمودن و راه رفتن است **جزءاً منصوب** است بنابراینکه مفعول یقطع می‌باشد **غیر خارج** حال است از فاعل - یقطع - که شخص طواف کننده باشد **عنه ضمیر** به - بیت - بر می‌گردد.



(وإكمال السبع) من الحجر إليه شوط، (وعدم الزيادة عليها فيبطل إن تعمده) ولو خطوة. ولو زاد سهوا فإن لم يكمل الشوط الثامن تعين القطع، فإن زاد فكالمتعمد. وإن بلغه تخير بين القطع وإكمال أسبوعين، فيكون الثاني مستحبا، ويقدم صلاة الفريضة على السعي ويؤخر صلاة النافلة.

## واجب هشتم در طواف

(وإكمال السبع)... هشتم - از واجبات طواف این است که هفت دور کامل به دور خانه کعبه گردش کند که هر دوری که از حجرالاسود شروع می شود و به حجرالاسود ختم می گردد را یک شوط گویند و مجموع هفت دور را یک طواف نامند. پس کمتر از هفت دور کفایت نمی کند چنانچه زیادتر از هفت دور هم نباید باشد پس اگر عمداً زیاد کرد هر چند یک قدم باشد طوافش باطل می شود. و اما اگر سهواً زیادتر از هفت شوط نماید دو صورت دارد:

۱. اینکه مقدار زائد کمتر از یک شوط باشد یعنی هنوز شوط هشتم را کامل نکرده متوجه شود که زیادتر شده، در این صورت آن شوط را از همانجا باید قطع نماید و عمل او صحیح است و اگر در این صورت قطع نکند و به حرکتش ادامه دهد مثل صورت زیادی عمدی خواهد بود که طوافش باطل می شود.

۲. اینکه مقدار زائد، به یک شوط رسیده باشد یعنی وقتی که شوط هشتم را کامل کرد متوجه زیادی شد، در این صورت مخیر است می تواند آن را قطع کند و عملش صحیح است و می تواند یک طواف دیگر را تمام کند یعنی آن شوط زائد را

شوط اول برای طواف دوم قرار دهد و شش شوط دیگر اضافه کند که طواف دوم کامل شود و این طواف مستحبی خواهد شد.

و چون هر طوافی، دو رکعت نماز لازم دارد، نماز طواف واجب را (که طواف اولی بود) پیش از سعی صفا و مروه بجا آورد و نماز طواف مستحب را (که طواف دومی است) به بعد از سعی بیندازد.

ترجمه و شرح عبارت: **و إكمال السبع**.. یعنی و (واجب هشتم) بطور کامل انجام دادن هفت شوط - که از حجرالاسود تا حجرالاسود یک شوط نامیده می شود و زیادتر بر هفت شوط نکند پس اگر عمداً زیاد کند باطل می شود طواف گرچه یک قدم باشد **من الحجر** خبر مقدم است و شوط مبتدای مؤخر **عليها** ضمیر به - سبع - بر می گردد **تعمده** ضمیر به زیاده بر می گردد و مذکر آوردن ضمیر اشکالی ندارد چون کلمه زیاده مصدر است و در مصدر، مؤنث و مذکر فرق نمی کند چنانکه مکرر تذکر داده ایم.

**ولو زاد سهواً**.. یعنی و اگر سهواً زیاد کند (و شوط هشتم را شروع کرد، این دو صورت دارد، صورت اول این است که می فرماید: پس اگر شوط هشتم را تمام نکرده باشد (که یادش افتاد و متوجه شد زیاد کرده) واجب است آن را قطع کند پس اگر در این صورت قطع نکند و از آن موضع زیاد کرد (یعنی ادامه به حرکتش داد و لویک قدم باشد) پس او مثل صورتی می شود که عمداً از اول زیاد کرده باشد و **إن بلغه**.. (عطف است بر - فان لم یکمل - و این بیان صورت دوم از زیادی سهواً می باشد) یعنی و اما اگر (یادش نیامد تا وقتی که) رسید به شوط هشتم (یعنی وقتی که شوط هشتم کامل شد متوجه گردید پس در این صورت) مخیر است بین

اینکه قطع کند و بین اینکه تکمیل کند دو هفت شوط را (یعنی شش شوط دیگر به شوط هشتم اضافه کند که مجموعاً دو هفت شوط می شود یعنی دو طواف کامل) پس هفت شوط دومی (که طواف دوم است) مستحب خواهد شد.

و يُقَدَّمُ.. یعنی نماز طواف واجب (که هفت شوط اولی بود) را مقدم بدارد بر عمل سعی صفا و مروه، و تأخیر اندازد نماز طواف مستحب را (که هفت شوط دومی بود و بعد از سعی، آن نماز را بجا آورد).

(لازم به ذکر است که شارح در کتاب «مسالك» فرموده: ظاهراً تأخیر نماز طواف مستحبی به بعد سعی، بطور استحباب است نه وجوب. یعنی افضل آن است که آن نماز را بعد از سعی انجام دهد. زیرا بعد از طواف، انجام سعی فوری نیست تا آن نماز را به بعد از آن بیندازد، بنابراین اگر نماز طواف مستحبی را قبل از سعی بجا آورد نیز جایز است).

(والرکعتان خلف المقام) حیث هو الآن، أو إلى أحد جانبیه، وإنما أطلق فعلهما خلفه تبعاً لبعض الأخبار. وقد اختلفت عبارته فی ذلك فاعتبر هنا خلفه، وأضاف إليه "أحد جانبیه" فی «الألفية»، و فی «الدروس»: فعلهما فی المقام.

ولو منعه زحام، أو غیره صلى خلفه، أو إلى أحد جانبیه، والأوسط أوسط. و یعتبر فی نیتها قصد الصلاة للطواف المعین متقرباً، والأولی إضافة الأداء، و یجوز فعل صلاة الطواف المندوب حیث شاء من المسجد، والمقام أفضل.

## واجب نهم طواف

(والرکعتان خلف المقام).. نهم - از واجبات طواف، دو رکعت نماز طواف است مانند نماز صبح ولی اذان واقامه ندارد و مخیر است حمد و سوره آن را بلند یا آهسته بخواند، و باید این نماز را در پشت مقام ابراهیم عليه السلام بجا آورد و یا در یکی از دو طرف راست یا چپ مقام بجا آورد (و مقصود از مقام همانطوری که سابقاً نیز گفته شد همانجایی است که الآن قرار دارد نه آنجایی که در زمان پیغمبر و حضرت ابراهیم عليه السلام قرار داشت که چسبیده به کعبه بود).

شارح می فرماید که چرا مصتف (مقام) را در اینجا مطلق آورد و تقیید به جمله - حیث هو الآن - نکرد بجهت اینکه بعضی روایات هم مطلق وارد شده و تقیید به آن نشده مثل اینکه در بعضی روایات چنین دارد که حضرت فرمود: «ثم صل رکعتین خلف مقام ابراهیم».

ترجمه و شرح عبارت: **والرکعتان** .. یعنی و (واجب نهم) خواندن دو رکعت نماز طواف پشت مقام ابراهیم - آنجا که الآن هست - (پس اگر نماز را در جای قدیم مقام

که چسبیده به کعبه بود بخواند کافی نیست چنانکه در روایات تصریح به آن شده) **أو الی احد..** عطف است بر خلف المقام - یعنی و یا در یکی از دو طرف مقام بخواند **وانما اطلق..** یعنی و چرا مصتّف در اینجا مطلق گذاشته انجام آن دو رکعت در پشت مقام را (و تقیید نکرده به - حیث هو الان - که ما قید زدیم) بجهت اینکه خواسته متابعت کند بعضی از روایات را (که در آن، مقام ابراهیم تقیید نشده به حیث هو الان).

**وقد اختلف عبارته..** مطلب دیگری است توضیحش اینکه: شارح می فرماید مصتّف عباراتش در کتاب هایش راجع به این مسأله مختلف است:

در این کتاب «لمعه»، فتوی داده به اینکه نماز را در پشت مقام بخواند.

و در رساله «الفیه»، اضافه کرده که در یکی از دو طرف راست یا چپ مقام نیز می تواند بخواند (چنانکه شارح در این کتاب اضافه به متن عبارت مصتّف کرد).  
و در کتاب «دروس» فرموده: نماز را در داخل مقام بخواند و اگر چنانچه بجهت ازدحام جمعیت یا بجهت دیگری نتواند در داخل مقام بخواند می تواند در بیرون مقام پشت آن یا در یکی از دو طرفش بخواند.

شارح می فرماید که در بین آن سه قول مصتّف، قول وسطی (که در الفیه اختیار کرده) قول معتدلی است.

ترجمه و شرح عبارت: **وقد اختلف..** یعنی و بتحقیق مختلف شده عبارت مصتّف (در کتاب هایش) در این مسأله، پس در اینجا (کتاب لمعه) معتبر کرده پشت مقام را فقط، و در رساله «الفیه» اضافه کرده به پشت مقام، یکی از دو طرف آن را (یعنی فرموده نماز در پشت مقام یا یکی از دو طرف آن باشد) و در کتاب

«دروس» معتبر کرده خواندن دورکعت نماز را در داخل مقام (یعنی در حال اختیار اگر در جای دیگر بخواند، نمازش صحیح نیست) و اگر منع کند او را از دحام جمعیت (از خواندن نماز در داخل مقام) و یا غیر از دحام (از موانع دیگر) در این صورت جایز است نمازش را در پشت مقام (در بیرون ساختمان آن) یا در یکی از دو طرف آن بخواند.

و (نظر شارح این است که در بین آن سه قول مصتّف) قول وسطی معتدلتر است.

و **يعتبر في نيتهما..** توضیح: در نیت نماز طواف، باید قصد کند نماز را برای طواف مشخص (مشخصاتی که سابقاً در نیت خود طواف دانسته شد) به قصد قربت، و بهتر آن است که قید اداء را نیز در نیت اضافه کند که معلوم باشد قضاء نیست. و خلاصه صورت نیت چنین می شود که: دورکعت نماز ادائی طواف واجب عمره تمتع در حجة الاسلام می خوانم قربة الی الله.

ترجمه و شرح عبارت: **ويعتبر...** یعنی و شرط است در نیت آن دورکعت، اینکه قصد کند نماز را برای طواف مشخص (به مشخصاتی که سابقاً ذکر شد) در حالتی که به قصد تقرب به خدا باشد و بهتر آن است که قید اداء - راهم در نیتش اضافه کند (یعنی معلوم شود که قضاء نیست چون وقت نماز طواف بعد از انجام طواف بلافاصله می باشد پس اگر در صورت فراموش کردن نماز، آن را در وقت دیگر بخواند باید نیت قضا کند).

و **يجوز فعل صلوة..** چنانکه گفته شد نماز طواف واجب باید در نزد مقام باشد و اکنون سخن در حکم نماز طواف مستحب است، می فرماید: آن را در حال اختیار

در هر جایی از مسجد که بخواهد می‌تواند بجا آورد ولی در مقام ابراهیم بخواند  
افضل است من المسجد یعنی مسجد الحرام.

(وتواصل أربعة أشواط، فلو قطع) الطواف (لدونها بطل) مطلقا (وإن كان لضرورة، أو دخول البيت، أو صلاة فريضة ضاق وقتها. وبعد الأربعة يباح القطع لضرورة، وصلاة فريضة ونافلة يخاف فوتها، وقضاء حاجة مؤمن، لا مطلقا).

وحيث يقطعه يجب أن يحفظ موضعه ليكمل منه بعد العود، حذرا من الزيادة أو النقصان. ولو شك أخذ بالاحتياط.

هذا في طواف الفريضة، أما النافلة فيبني فيها لعذر مطلقا، ويستأنف قبل بلوغ الأربعة، لاله مطلقا، وفي «الدروس» أطلق البناء فيها مطلقا.

## واجب دهم طواف

(وتواصل أربعة اشواط.. دهم - از واجبات طواف این است که چهار شوط از هفت شوط را متصل بهم بجا آورد و بین آنها فاصله نیندازد، بنابراین اگر در کمتر از چهار شوط (مثلاً بعد از شوط سوم) طوافش را قطع کند، طواف او باطل می شود و باید آن را از سر بگیرد.

و در این حکم فرقی نیست بین اینکه قطع طوافش برای ضرورت باشد (مثل اینکه در حال طواف، بیماری پیدا کند که نتواند طوافش را تمام نماید) یا اینکه برای داخل شدن در خانه کعبه باشد و یا برای اینکه وقت نماز واجبش تنگ شده که اگر بخواهد به طوافش ادامه دهد نماز واجب او فوت می شود. پس در همه این موارد اگر قطع طواف در کمتر از چهار شوط باشد طوافش باطل شده و باید از سر بگیرد.



ولی بعد از چهار شوط، در مواردی که ذیلاً ذکر می‌شود قطع طواف جایز است و در غیران موارد جایز نیست:

۱. بجهت ضرورت (مثل بیماری) که نتواند طوافش را تمام کند جایز است طواف را قطع کند.

۲. بجهت نماز واجب یا مستحب که ترس دارد اگر به طوافش ادامه دهد فوت شود پس می‌تواند طوافش را قطع کند.

۳. بجهت برآوردن حاجت برادر مؤمن.

در این موارد وقتی که طواف را قطع کند باید جایی را که قطع کرده علامت بگذارد و در ذهن نگه بدارد تا بعد از برگشتن، بقیه طواف را از همانجا ادامه دهد و تکمیل کند که مبادا کم و زیادی در شوط‌های او حاصل گردد.

و اگر چنانچه بعد از برگشتن به طواف، شک کند در محل قطع که آیا جلوتر بوده یا عقبتر باید عمل به احتیاط نماید یعنی از آن محلی که عقبتر است و مورد یقین می‌باشد شروع به ادامه طواف کند.

آنچه گفته شد، مربوط به طواف واجب است و اما طواف مستحبی، بعد از این حکمش را شرح خواهیم داد.

ترجمه و شرح عبارت: **وتواصل.. یعنی** (واجب دهم) بیکدیگر متصل بودن چهار شوط از (هفت شوط) پس اگر طواف را قطع کند در کمتر از چهار شوط (یعنی پیش از تمام کردن چهار شوط) باطل می‌شود طواف مطلقاً (یعنی چه اینکه قطع طواف بجهت ضرورت باشد یا بجهت دیگر، پس معنای مطلقاً همانست که مصنف در عبارت ذکر کرده بقولش: **وان كان لضرورة..**) **لدونها لام** به معنای - عند

- می باشد نظیر آیه قرآن که: ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ﴾ یعنی عند دلوک الشمس وان کان لضرورة.. یعنی گرچه قطع طواف بجهت ضرورت باشد (مثلاً بجهت بیماری یا کار ضروری یا احتیاج به آب پیدا کرد یا دشمن او را در حال طواف دستگیر کرد) و یا بجهت داخل شدن به خانه خدا باشد و یا بجهت انجام نماز واجب باشد که وقت آن تنگ شده (خلاصه اینکه اگر بجهت یکی از این کارهای ذکر شده، طوافش را قبل از چهار شوط قطع کند طوافش باطل می شود و باید آن را از سر گیرد) و بعد الاربعة.. یعنی و اما بعد از چهار شوط، جایز است قطع طواف بجهت ضرورت، و نماز واجب و یا مستحب که ترس فوت آن باشد، و بر آوردن حاجت مؤمن لا مطلقاً (عطف است بر- لضرورة -) یعنی قطع طواف بعد از چهار شوط، در آن موارد مذکوره فقط جایز است نه مطلقاً که حتی در غیر موارد مذکوره نیز جایز باشد.

و حیت یقطعه.. یعنی وزمانی که قطع می کند طواف را باید محل قطع را در نظر نگه بدارد تا تکمیل کند طواف را از همان جا بعد از آنکه برگشت برای طواف، و این برای اینکه مبادا زیاد یا کم در شوط کرده باشد ولو شک.. یعنی و اگر (محل قطع را در نظر نگه نداشت و موقعی که برگشت برای ادامه طواف) شک کرد (در محلی که قطع کرده بود که آیا جلوتر بوده یا عقبتر) در این صورت باید طرف احتیاط را بگیرد (که از جایی که عقبتر است شروع به ادامه طواف کند) هذا فی طواف الفریضة یعنی حکمی که گفته شد (که در کمتر از چهار شوط، قطع طواف جایز نیست مطلقاً و بعد از چهار شوط قطع طواف بجهت ضرورت جایز است) مربوط به طواف واجب است.

اما النافلة.. توضیح: در طواف نافله اگر ضرورتی باشد جایز است قطع کند (چه قبل از چهار شوط باشد و چه بعد آن) پس بعد از قطع وقتی که برگشت، از همانجا دنباله طواف را گرفته و آن را ادامه دهد.

و اما اگر ضرورتی نباشد، چنانچه قبل از چهار شوط بوده باشد قطع طواف جایز نیست و اگر قطع کند باید طواف را از سر بگیرد و اما اگر بعد از چهار شوط باشد جایز است قطع طواف کند و سپس بعد از برگشتن، دنباله طواف را بگیرد.

ولی مصتف در کتاب «دروس»، قطع طواف مستحبی را بطور مطلق جایز دانسته چه ضرورت باشد و چه نباشد، چه قبل از چهار شوط باشد و چه بعد از آن. ترجمه و شرح عبارت: أما النافلة.. یعنی اما طواف مستحبی پس (قطع آن جایز است و) بنا بگذارد در آن (برچند شوطی که قبل از قطع انجام داده و دنباله آن را بگیرد، و این) در صورتی که قطع بجهت عذر بوده باشد، چه قبل از چهار شوط باشد و چه بعد از آن لعذر عذر در اینجا اعم از ضرورت است پس شامل همه موارد مذکوره در سابق می شود مثل قطع بجهت دخول بیت، و ترس فوت نماز واجب یا مستحبی و برآوردن حاجت مؤمن.

ویستأنف.. یعنی و باید از سر بگیرد طواف را اگر قبل از رسیدن به چهار شوط باشد در صورتی که قطع طواف بجهت هیچ یک از عذرهای نبوده باشد لاله مطلقا ضمیر - له - به عذر بر می گردد، و معنای مطلقا یعنی هیچ یک از عذرهای (از قبیل ضرورت و دخول خانه کعبه و ترس فوت نماز واجب و قضای حاجت مؤمن یعنی قطع طواف بجهت این موارد مذکوره نبوده باشد) وفي الدروس.. یعنی و مصتف در کتاب «دروس» بطور مطلق حکم کرده به جواز بناء در طواف نافله (یعنی جایز

است قطع کند و سپس برگردد و دنباله شوط‌های قبل را بگیرد و طواف را تکمیل کند، **مطلقاً** یعنی چه اینکه قطع طواف بجهت عذر بوده باشد یا نه، و چه قبل از چهار شوط باشد و چه بعد آن.

(ولو ذکر) نقصان الطواف (في أثناء السعي ترتبت صحته وبطلانه على الطواف)، فإن كان نقصان الطواف قبل إكمال أربع استأنفهما، وإن كان بعده بنى عليهما وإن لم يتجاوز نصف السعي، فإنه تابع للطواف في البناء والاستئناف.

(ولو ذکر) نقصان الطواف .. مسأله دیگری است توضیحش اینکه: اگر کسی از روی فراموشی یک یا چند شوط از طوافش کم شده باشد و در بین سعی صفا و مروه یادش آمد که طوافش ناقص بوده، در اینجا صحت و بطلان سعی او تابع صحت و بطلان طواف اوست به این معنی که اگر یادش آمد که نقصان طواف او قبل از چهار شوط بوده یعنی مثلاً سه شوط بجا آورده و چهار شوط از طوافش را بجا نیاورده، در اینجا طواف باطل است و باید از سرگیری و به متابعت طواف، سعی او هم باطل است و باید آن را از سرگیری.

و اما اگر یادش آمد که نقصان طواف او بعد از چهار شوط بوده، مثلاً سه شوط از طوافش را بجا نیاورده، در اینجا باید به محل طواف برگشته و دنباله شوط‌های بجا آورده را بگیرد و شوط‌های باقیمانده را بجا آورد و طواف صحیح است. و به متابعت طواف، سعی او هم صحیح است یعنی بعد از آنکه طواف را تکمیل کرد، برگردد به سعی، و باقیمانده شوط‌های سعی را از همانجا که (بجهت یاد آمدن نقصان طواف) قطع کرده بود، بجا آورد و در اینجا هر چند سعی را در شوط سوم (که قبل از اكمال شوط چهارم است) قطع کرده باشد، دنباله سعی را بگیرد صحیح است، زیرا صحت و بطلان سعی، تابع صحت و بطلان طواف است و از خود استقلالی ندارد تا فرق بگذاریم بین قطع سعی قبل از اكمال چهار شوط سعی، و بین قطع سعی بعد از اكمال چهار شوط آن، بخلاف طواف که در آن فرق است بین

قطع طواف قبل از اکمال چهار شوط آن و بین قطع طواف بعد از اکمال چهار شوط آن چنانکه در بالا دانسته شد.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو ذکر نقصان**.. یعنی اگر در بین سعی، یادش آمد که طوافش ناقص بوده، صحت و بطلان سعی بستگی به طواف (یعنی صحت و بطلان طواف) دارد پس اگر نقصان طواف پیش از اکمال چهار شوط بوده باید آن دو یعنی طواف و سعی را از نوانجام دهد (یعنی هر دو باطل است) و اگر نقصان بعد از اکمال چهار شوط بوده، بنا بگذارد بر همان قدر از طواف و سعی که انجام داده (و بقیه طواف را بجا آورد و سپس باقی سعی را انجام دهد) گرچه از نصف سعی (که شوط چهارم باشد) تجاوز نکرده باشد (مثل اینکه در شوط سوم سعی یادش آمد که شوط ششم و هفتم طواف را انجام نداده، برگردد و آن دو شوط طواف را انجام دهد و سپس دنباله شوط سوم سعی را گرفته و باقی سعی را بجا آورد) **فانه تابع**.. (این جمله تعلیل است برای - وان لم يتجاوز-) یعنی (هر چند از نصف سعی تجاوز نکرده باشد باز صحیح است که بنا بر آن مقداری از سعی که انجام داده بگذارد) زیرا سعی تابع طواف است در بنا گذاشتن و دراز سرگرفتن (و چون فرض ما در جایی است که نقص طواف بعد از اکمال چهار شوط بوده و وظیفه شخص بنا گذاشتن بر آن مقدار از طواف انجام شده است فلذا در سعی هم باید بنا بگذارد بر آن مقدار از سعی انجام شده هر چند سعی را در کمتر از شوط چهارم سعی، قطع کرده بوده).

(ولو شك في العدد) أي عدد الأَشواط (بعده) أي بعد فراغه منه (لم يلتفت) مطلقا. (وفي الأثناء يبطل إن شك في النقيصة) كأن شك بين كونه تاما، أو ناقصا، أو في عدد الأَشواط مع تحققه عدم الإكمال.

(وييني على الأقل إن شك في الزيادة على السبع) إذا تحقق إكمالها، إن كان على الركن.

ولو كان قبله بطل أيضا مطلقا كالنقصان، لتردده بين محذورين: الإكمال المحتمل للزيادة عمدا، والقطع المحتمل للنقيصة.

وإنما اقتصر عليه بدون القيد لرجوعه إلى الشك في النقصان.

## احكام طواف

(ولو شك في العدد)... توضيح: اگر بعد از فراغ شدن از طواف، شك در عدد شوط‌های طواف کند مثل اینکه بعد از دخول در نماز طواف، شك کند که آیا شش شوط بجا آورد یا هفت شوط، و یا مثلاً شك کند که آیا هفت شوط بجا آورد یا هشت شوط، در هر دو صورت اعتنا به شك نکنند و طواف او محکوم به صحت است و این شك مثل شك بعد از فراغ از نماز است که اعتبار ندارد.

ترجمه و شرح عبارت: ولو شك.. یعنی اگر شك کرد در عدد شوط‌های طواف، بعد از فراغت از طواف، التفات و اعتنا نکند (به این شك) مطلقا یعنی چه اینکه شك او در زیادی بر هفت شوط باشد یا در کمتر از آن (یعنی چه شك کند بین

اینکه هفت شوط انجام داده یا هشت شوط، و چه شک کند بین اینکه هفت شوط بجا آورده یا شش شوط).

**وفي الاثناء يبطل إن شك..** توضیح: اگر در اثناء طواف شک در عدد شوط‌ها کند، دو صورت دارد:

۱. اینکه از جهت نقص در شوط‌ها شک کند مثل اینکه، شک کند که آیا این شوطی که مشغول به آن است شوط هفتم است که با تمام کردن آن، طواف اوتمام باشد، یا اینکه شوط ششم است که بعد از تمام کردن آن شوط باید یک شوط دیگر به آن اضافه کند.

و یا مثلاً شک در اعداد قبلی شوط‌ها کند مثل اینکه شک کند که این شوطی که مشغول به آن است شوط ششم است یا پنجم.

در این صورت، طواف او محکوم به بطلان است، چون در شک مذکور (یعنی شک در نقصان)، انسان بین دو محذور قرار می‌گیرد، زیرا در مثال اول اگر بخواهد بنا را بر کمتر (یعنی شش) بگذارد و بعد از تمام کردن آن، یک شوط دیگر بجا آورد احتمال می‌دهد که آن شوطی که مشغول به آن بوده، در واقع شوط هفتم بوده پس شوط بعدی که اضافه کرده، زیادی عمدی می‌شود.

و اگر بخواهد بنا را بر بیشتر (یعنی هفت) بگذارد و آن شوط را تمام کند، احتمال می‌دهد که آن شوطی که در دست دارد شوط ششم بوده پس شوط دیگر بجا نیاوردن او، نقصی عمدی می‌شود.

۲. اینکه از جهت زیادی در شوط‌ها شک کند مثل اینکه یقین دارد که هفت شوط کامل انجام داده و در برابر کن حجر الاسود (که آخر شوط است) که رسیده



شک کند که هفت شوط به جای آورده یا هشت شوط کرده که یک شوط بر طوافش افزوده شده.

در این صورت باید بنا را بر کمتر (یعنی هفت) و عدم زیادی در طواف بگذارد و طوافش تمام و محکوم به صحت است.

و اما اگر قبل از رسیدن به رکن حجرا لاسود، شک در زیادی کند یعنی شک کند که این شوطی که در دست دارد شوط هفتم است که باید آن را تمام کند یا شوط هشتم است که باید آن را قطع کند، در این صورت همانند صورت شک در نقصان، طوافش باطل است، چون در شک مذکور همانند صورت شک در نقصان، انسان بین دو محدور قرار می‌گیرد و هر طرف را بگیرد مانعی دارد چون اگر بخواهد بنا را بر کمتر (یعنی هفت) بگذارد و آن شوط را تمام کند، احتمال می‌دهد در واقع شوط هشتم بوده باشد که تمام کردن او، زیادی عمدی در طواف می‌شود. و اگر بخواهد بنا را بر بیشتر (یعنی هشت) بگذارد و آن شوط را قطع کند، احتمال می‌دهد که در واقع شوط هفتم بوده باشد که قطع کردن او، نقص عمدی در طواف می‌شود.

ترجمه و شرح عبارت: **وفی الاثناء..** یعنی و در اثناء طواف (اگر شک کند در عدد شوطها) باطل می‌شود طواف اگر شک در کمتر از هفت باشد مثل اینکه (در اثناء شوطی که مشغول به آن است) شک کند بین اینکه طواف او تمام است (تا اینکه آن شوط، شوط هفتم او باشد و بعد از آن دیگر شوطی بجا نیاورد) یا اینکه طواف او ناقص است (یعنی آن شوطی که در آن است، شوط ششم او است و بعد از آن باید یک شوط دیگر بجا آورد) **أو فی عدد الاشواط..** این مثال دوم است برای

شک در نقیصه یعنی و یا مثل اینکه شک کند در عدد شوطها (مثلاً شک کند بین اینکه شش شوط انجام داده یا پنج شوط، و یا مثلاً شک کند بین اینکه پنج شوط انجام داده یا چهار شوط).

مع تحققه عدم الاکمال (تحقق در اینجا به معنای یقین است و ضمیر آن به طواف کننده برمی‌گردد) و ظاهراً این جمله قید است برای - اوفی عدد الاشوط - و مقصود این است که شک در عدد شوطها آن وقتی مثال برای شک در نقصان می‌شود که یقین به کمال هفت شوط نداشته باشد چون شک در عدد شوطها همانطوری که ممکن است در کمتر از هفت باشد مثل شک بین پنج و شش، ممکن است در بیشتر از هفت هم باشد مثل اینکه شک بین هفت و هشت باشد و این دو صورت دارد:

اول اینکه شک بین هفت و هشت کند با یقین داشتن به اینکه هفت شوطش را کامل کرده ولی احتمال زیادی می‌دهد. این صورت داخل در شک زیادی است که بعد از این مصنف ذکر کرده.

دوم اینکه شک بین هفت و هشت کند با یقین به عدم اکمال هفت شوط و این مثل اینکه قبل از رسیدن به رکن حجرالاسود شک کند که این شوطی که در دست دارد آیا هفتم است یا هشتم، این صورت، مثال می‌شود برای شک در نقصان، و لذا شارح آن قید - مع تحققه عدم الاکمال - را در عبارت آورده تا اینکه اگر شک در بیشتر از هفت بود، با قید مذکور داخل در شک در نقصان می‌شود.

وینی علی الاقل.. یعنی و بنا بگذارد بر عدد کمتر، اگر شک او در زیادی بر هفت شوط باشد اذا تحقق اکمالها این جمله قید توضیحی و بیان است برای

زیادی بر سبع یعنی شک در زیادی بر هفت شوط، زمانی حاصل می‌شود که یقین به تکمیل هفت شوط داشته باشد (و ضمیر مقدر در -تحقق- بر می‌گردد به طوف کننده) ان کان علی الرکن (ضمیر مقدر در -کان- بر می‌گردد به طواف کننده) و این جمله قید احترازی است برای -بینی علی الاقل- که خارج می‌کند بودن قبل از رکن را چنانکه بعد از این ذکر کرده.

و مقصود از قید مذکور این است که بنا گذاشتن بر اقل و محکوم به صحت بودن طواف او در صورتی است که شک در زیادی برای او در وقتی که وی برابر رکن (حجرالاسود) رسید حاصل شود الرکن یعنی رکن کعبه (آن رکنی که حجرالاسود در آن قرار دارد که شوط در آنجا ختم می‌شود).

**ولو کان قبله..** یعنی و اما اگر طواف کننده پیش از رکن بوده باشد (یعنی در شوطش هنوز به رکن حجرالاسود نرسیده، آن شک بین هفت و بیشتر برای او پیش آید) باطل می‌شود طوافش نیز مطلقا در تفسیر این کلمه، احتمالات متعدد ذکر کرده‌اند و ما یک احتمال را ذکر می‌کنیم و آن اینکه یعنی چه طرف زیادی هشت باشد و چه بیشتر (چون وقتی که پای احتمال نقصان در شوطها بمیان آمد، طواف باطل است، خواه احتمال در طرف زیادی، هشت باشد یا بیشتر) **کالنقصان** (این کلمه تفسیر می‌کند کلمه -ایضا- را) یعنی همانند صورت شک در نقصان که در متن مصتف گذشت که موجب بطلان طواف است **لترده** (تعلیل است برای بطلان) یعنی چون طواف کننده بین دو محدور بطور تردید قرار می‌گیرد، یکی اکمال آن شوط است (که اگر بخواهد این شوطی که مشغول به آن است را تمام نماید و تا به حجرالاسود برسد) این اتمام طواف، موجب احتمال زیادی عمدی

است (چون احتمال می‌دهد که شوط هشتم باشد و در نتیجه، عمداً یک شوط زیاد کرده باشد) و محذور دوم، قطع آن شوط است (که اگر بخواید آن شوطی که مشغول به آن است را قطع کند و ادامه اش ندهد) این قطع طواف، موجب احتمال نقص عمدی طواف است (چون احتمال می‌دهد که شوط هفتم بوده باشد و در نتیجه یک شوط از طواف را عمداً کم کرده باشد).

و انما اقتصر علیه.. مطلب دیگری است توضیحش اینکه: چنانکه در بالا دانسته شد، شارح جمله - ان کان علی الرکن - را به عبارت مصنف قید زد تا خارج کند صورت بودن قبل از رکن را که در آن طواف باطل است.

حال شارح در اینجا فرماید که چرا مصنف آن قید را ذکر نکرد؟ می‌فرماید جهتش این است که چون شک در فرض مذکور (یعنی بودن قبل از رکن) برگشتش به شک در نقصان است، زیرا در اینجا هم شک در عدد شوط‌هاست با یقین داشتن به عدم اكمال هفت شوط، بنابراین، فرض مذکور یکی از مثال‌های شک در نقصان می‌شود که مصنف حکمش را در بالا ذکر کرد پس فرض مذکور داخل در شک در زیادی نیست تا احتیاج باشد به اینکه به وسیله قید - ان کان علی الرکن - آن را خارج کند.

ترجمه و شرح عبارت: **وانما اقتصر..** یعنی و چرا مصنف اکتفا کرد بر آنچه که در متن ذکر کرده بدون اینکه قید «ان کان علی الرکن» را ذکر کند؟ زیرا فرض مذکور (یعنی بودن قبل از رکن، که به واسطه آن قید خارج گردید) برگشت می‌کند به شک در نقصان (ویکی از افراد شک در نقصان می‌شود که مصنف حکمش را در سابق ذکر کرده).

(وأما نفل الطواف فيبني) فيه (على الأقل مطلقاً) سواء شك في الزيادة، أم النقصان، وسواء بلغ الركن، أم لا. هذا هو الأفضل، ولو بنى على الأكثر حيث لا يستلزم الزيادة جازاً أيضاً كالصلاة.

(وَأما نفل الطواف.. توضیح: آنچه تاکنون گفته شد، احکام شک در عدد شوط‌های طواف واجب بود و اکنون سخن در طواف مستحبی است:

اگر در اثناء طواف مستحبی شک در عدد شوط‌ها کند، می‌فرماید باید بنابر کمتر بگذارد مطلقاً چه در صورت شک در نقصان و چه در صورت شک در زیادتی، و نیز چه پیش از رکن باشد و چه در رکن.

مثلاً اگر شک کرد بین هفت و هشت، بنا را بر هفت بگذارد و طوافش صحیح است.

و اگر شک کرد بین هفت و شش، بنا را بگذارد بر شش و یک شوط دیگر بجا آورد و طوافش صحیح است.

شارح می‌فرماید: افضل همین است که بنا بر کمتر بگذارد و اگر بخواهد بنا بر بیشتر بگذارد نیز جایز است ولی بشرط اینکه از آن بنا، بیشتر از هفت شوط لازم نیاید.

مثلاً اگر شک بین شش و هفت کند، جایز است بنا را بر هفت بگذارد و طوافش صحیح است اما اگر شک بین هفت و هشت کند، جایز نیست بنا را بر هشت بگذارد بلکه در این صورت باید بنا بر کمتر یعنی هفت بگذارد تا طوافش محکوم به صحت شود.

ترجمه و شرح عبارت: **واما نفل الطواف** .. یعنی واما طواف مستحبی (اگر در اثناء آن، شک در عدد شوط‌های آن کند) پس طواف کننده باید بنا بگذارد در آن، بر عدد کمتر، مطلقاً یعنی چه اینکه شک در زیادی باشد (مثل شک بین هفت و هشت) یا شک در کمتر (مثل شک بین هفت و شش) و چه اینکه به رکن رسیده باشد و چه نرسیده باشد **هذا هو الافضل** .. یعنی این حکم (بنا گذاشتن بر کمتر) همان حکم افضل در این مساله است و اگر بنا بر بیشتر بگذارد - در جایی که آن بنا، مستلزم زیادی شوط‌ها از هفت نشود - جایز است نیز **كالصلوة** یعنی چنانکه در نماز نیز حکم چنین است که اگر شک در عدد رکعات کند بنا بر بیشتر می‌گذارد در جایی که مستلزم زیادی رکعات نشود، مثل شک بین سه و چهار، واما در شک بین چهار و پنج، بنا بر چهار می‌گذارد چون اگر بنا بر پنج گذاشته شود مستلزم پنج رکعتی بودن نماز می‌شود.

(وسننه: الغسل) قبل دخول مكة (من بئر ميمون) بالأبطح، (أو بئر فخر) على فرسخ من مكة بطريق المدينة، (أو غيرهما).

(ومضغ الإذخر) بكسر الهمزة والخاء المعجمة.

(ودخول مكة من أعلاها) من عقبة المدنيين للتأسي، سواء في ذلك المدني وغيره (حافيا) ونعله بيده (بسكينة) وهو الاعتدال في الحركة (ووقار) وهو الطمأنينة في النفس، وإحضار البال والخشوع.

## مستحبات طواف

پیش از طواف بلکه پیش از دخول مکّه و نیز در حال طواف، اموراتی مستحب می باشد.

اول: مستحب است پیش از دخول مکّه معظمه، غسل کند از چاه میمون که در سرزمین ابطح واقع شده، و یا از چاه فخر که در یک فرسخی مکّه در راه مدینه واقع شده، و یا از غیر آن دو چاه.

ترجمه و شرح عبارت: (وسننه... یعنی و مستحبات طواف) (پیش از طواف و در حال طواف) بئر میمون نام شخصی بوده که نسبش چنین است: میمون بن عبدالله بن حماد حضرمی، که هم سوگند شده بود با بنی امیه و آن چاه را در زمان جاهلیت کنده بود بئرفخر کلمه (فخر) به فتح فاء و تشدید خاء نقطه دار است او غیرهما ضمیر تشبیه بر می گردد به بئر میمون و بئرفخر یعنی و یا از غیر این دو چاه غسل کند.

**دوم:** مستحب است پیش از دخول مکه، جویدن گیاه اذخر که سابقاً شرح مفصلی درباره این گیاه ذکر کردیم و آن گیاهی است نرم و خوشبو، و استحباب آن بجهت این است که دهان خوشبو شود برای بوسیدن حجرالاسود چنانکه مرحوم کلینی رحمته الله علیه فرموده است **بکسر الهمزة و الخاء المعجمة یعنی ضبط کلمه - اذخر-** به کسر همزه و خاء نقطه دار است.

**سوم:** مستحب است موقع داخل شدن به شهر مکه، از طرف شمال شهر از جایی که عقبه مدینین نامیده می شود داخل گردد (البته چنانکه سابقاً نیز گفتیم برای عقبه مدینین در حال حاضر، موضوعی نمانده زیرا در اثر توسعه شهر مکه، آن عقبه داخل شهر واقع شده).

و در این استحباب فرقی نیست بین کسی که از راه مدینه وارد مکه شود یا کسی که از راه دیگر وارد شود، ولی بعضی از فقهاء فرموده است که آن استحباب مخصوص کسی است که از راه مدینه وارد مکه می شود پس کسی که از راه دیگر وارد می شود مستحب نیست برای او که دور بزند و از طرف شمال وارد شود.

و وقتی داخل می شود، مستحب است با پای برهنه در حالی که کفش ها را بدست گرفته و با آرامش در حرکت و با حالت آرامش نفس و با حضور قلب و خشوع، وارد مکه و مسجد الحرام گردد.

ترجمه و شرح عبارت: **للتأسي یعنی استحباب آن، دلیلش اقتداء به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است** (چنانکه در بعضی روایات وارد شده که حضرت وقتی به مکه داخل می شد، از طرف شمال شهر از عقبه مدینین وارد می شد) **سواء فی ذلک یعنی در استحباب مذکور، فرقی نیست بین مدنی (یعنی کسی که از راه مدینه وارد**



مکه می‌شود) و غیر مدنی (یعنی کسی که از غیر آن راه داخل می‌شود) حافياً یعنی (دخولش به مکه) در حالی که پابرنه و کفشش بدستش باشد و با حالت سکینه یعنی آرامش در حرکت، و با حالت وقار یعنی آرامش نفس و حضور قلب و خشوع باشد و وقار وقار به فتح و او است.

## فایده

حاصل فرقی که بین سکینه و وقار، از عبارت شارح استفاده می‌شود این است که سکینه، آرامش بدنی است ولی وقار، آرامش نفسانی و قلبی است و همین است مقصود شیخ طریحی در کتاب «مجمع البحرین» که فرق آن دورا چنین ذکر کرده که: سکینه در نزد اهل تحقیق: هیئتی است بدنی که ناشی می‌شود از آرامش اعضاء و جوارح، و اما وقار آن هیئتی است نفسانی که ناشی می‌شود از آرامش و ثبات نفسی یعنی قلب.

و از مرحوم سید نورالدین جزائری در فروق اللغات نقل شده که فرموده: اگر بعکس آنچه مشهور گفته‌اند فرق گذاشته شود سزاوارتر است یعنی بگوئیم سکینه آن هیئت نفسانی است، و وقار آن هیئت بدنی است.

اما دلیل بر اولی که سکینه هیئت نفسانی است، قول خدای تعالی می‌باشد در سوره فتح ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۱</sup> که در اینجا قلب را ظرف قرار داده است برای سکینه و آن عبارت است از بصیرت به حق و حقیقت که

<sup>۱</sup> سوره فتح، آیه ۴.

باعث تسکین و آرامش قلوب و ثبات بودن مؤمنین است در جنگ با دشمنان دین که خدای تعالی از باب لطف به آنها عطا فرموده.

و اما دلیل بر دوم که وقار هیئت بدنی است، قول خدای تعالی می باشد که مخاطب قرار داده زنان حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را و فرموده «و قرن فی بیوتکن» که - قرن - امر حاضر از وقار است که همان بودن و خارج نشدن از خانه هاست و معلوم است که سکون و استقرار داشتن در مکانی و خارج نشدن از آن، هیئتی است بدنی که ناشی می شود از طمأنینه اعضا و ثبات آنها.

(والدخول من باب بني شيبية) ليطأ هبل - وهو الآن في داخل المسجد بسبب توسعته، بإزاء باب السلام عند الأساطين - (بعد الدعاء بالمأثور) عند الباب.  
 (والوقوف عند الحجر الأسود، والدعاء فيه) أي في حالة الوقوف مستقبلاً، رافعا يديه، (وفي حالات الطواف) بالمنقول، (وقراءة القدر، وذكر الله تعالى).

چهارم: مستحب است هنگام ورود به مسجد الحرام، از درب بنی شیبیه داخل شود و حکمت آن این است که هُبل که نام بت بزرگ قریش بوده که در آستانه آن درب دفن شده است را لگد مال کند. و پیش از دخول، در نزد درب مذکور ایستاده و دعای وارده از ائمه علیهم السلام را بخواند و این دعا در کتب مناسک حج ذکر شده هر که خواهد به آنجا مراجعه نماید.

شارح می فرماید: در حال حاضر چون مسجد الحرام توسعه یافته، درب بنی شیبیه در داخل مسجد واقع شده (و در زمان ما، وهابی های سعودی آن را کنده اند و فقط تا چند سال پیش اثری از آن بصورت طاقی به شکل نیم دایره باقی مانده بود و اکنون آن طاق هم وجود ندارد) و این درب در مقابل باب السلام نزدیک ستون ها واقع شده یعنی اگر انسان از باب السلام که وارد شد مستقیماً بیاید تا از ستون ها بگذرد، گذرش بر درب بنی شیبیه خواهد افتاد (البته آن ستون ها نیز در حال حاضر وجود ندارند).

باب بنی شیبیه بنی شیبیه اعقاب شیبیه بن عثمان حجبی کلیددار کعبه بوده اند و در کوهی مشرف بر مروه بنام جبل شیبیه سکنی داشته اند و حدود مسجد الحرام قبل از بعثت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، و در صدر اسلام تا آنجا بوده و در آن زمان یکی از درب های ورودی مسجد بشمار می رفت و نبی اکرم صلی الله علیه و آله و قبیله بنی شیبیه از باب

مذکور داخل و خارج می شدند - رجوع کنید به نقشه در صفحات آینده **لَيْطاً هَبْل** یعنی تا لگدمال کند بت بزرگ بنام هبل را (که پیغمبر اکرم ﷺ پس از فتح مکه و هنگام بت شکنی دستور داد به امیرالمؤمنین عليه السلام که آن بت بزرگ را از پشت کعبه به زمین انداخت و شکست و در آستانه آن درب دفن گردید تا مردم پای بر سر بت پرستی نهند و داخل مسجد الحرام شوند) **وهو الآن** .. یعنی درب بنی شیبه اکنون واقع شده در داخل مسجد بجهت توسعه مسجد، در مقابل درب السلام نزدیک ستون ها. **بعد الدعاء** .. یعنی (داخل مسجد از درب بنی شیبه شود) پس از آنکه دعای رسیده (از ائمه عليهم السلام) را نزد درب مذکور بخواند.

**پنجم:** مستحب است قبل از شروع به طواف، نزدیک حجرالاسود رفته و در آنجا بایستد و در آن حال روی به حجر کند و دست هایش را بلند کرده و دعایی که در آن حال وارد شده بخواند.

و نیز در حالات مختلف طواف، دعاهایی که وارد شده بخواند و تفصیل این دعاها در کتاب مناسک حج ذکر شده، هر که خواهد رجوع کند.

و نیز مستحب است در حال طواف، سوره قدر بخواند و ذکر خدا بگوید.

ترجمه و شرح عبارت: **والوقوف** .. یعنی و مستحب است ایستادن نزد حجرالاسود، و دعاء کردن در آن یعنی در حال ایستادن در حالتی که رو بروی حجرالاسود باشد و دست های خود را بلند کرده باشد **وفي حالات الطواف** .. یعنی و دعاء در حالات طواف (مثلاً در وقتی که به درب خانه کعبه رسید، و در وقتی که به حجر اسماعیل می رسد، و در پشت کعبه، و در وقتی که به رکن یمانی برسد، و در وقتی که میان رکن یمانی و حجرالاسود رسید، در همه این حالات دعاهایی از ائمه

رسیده) بالمنقول (متعلق است، هم به دعاء در حال وقوف نزد حَجْر، وهم به دعاء درحالات طواف) یعنی دعاء به آن دعایی که ازائمه علیهم السلام نقل شده.

(والسکينة في المشي) بمعنى الاقتصاد فيه مطلقا في المشهور.

(والرمل) بفتح الميم وهو الإسراع في المشي مع تقارب الخطى، دون الوثوب والعدو (ثلاثا) وهي الأولى، (والمشي أربعا) بقية الطواف (على قول) الشيخ في «المبسوط» في طواف القدوم خاصة، وإنما أطلقه لأن كلامه الآن فيه.

وإنما يستحب - على القول به - للرجل الصحيح، دون المرأة، والخنثى، والعليل بشرط أن لا يؤذي غيره، ولا يتأذى به، ولو كان راكبا حرك دابته. ولا فرق بين الركنين اليمانيين وغيرهما. ولو تركه في الأشواط أو بعضها لم يقضه.

ششم: مستحب است آرامش در حرکت طواف داشته باشد به این معنی که میانه حرکت کند نه تند و نه کند، و این در تمام هفت شوط، مستحب است بنابر قول مشهور.

و در مقابل قول مشهور، شیخ طوسی فرموده که مستحب است سه شوط اول را با حالت رَمَل بجا آورد (یعنی تند راه برود البته قدم‌ها را کوچک بردارد) و اما در چهار شوط دیگر، معتدل راه برود.

و این قول را شیخ طوسی در خصوص طواف قدوم فقط گفته است یعنی در اولین طوافی که شخص وقتی داخل مکه می‌شود انجام می‌دهد، نه در غیر آن طواف پس در طواف نساء و طواف وداع که طواف‌های بعدی هستند، رمل مستحب نیست.

ترجمه و شرح عبارت: (والسکينة في المشي) .. یعنی و مستحب است آرامش در رفتن به این معنی که میانه باشد در رفتن (نه تند برود و نه کند) در همه اشواط بنابر قول مشهور فی المشهور این قید است برای - مطلقا - و در مقابل این قول، قول

شیخ طوسی است که بعد از این ذکر می‌کند بقولش: **وَالرَّمَلُ**.. یعنی و مستحب است با حالت رمل رفتن، و آن عبارت است از به شتاب راه رفتن با نزدیک هم گذاشتن گام‌ها بدون اینکه بپرد و بدود (توضیح بیشتر اینکه رمل همان هروله است که در سعی صفا و مروه نیز آن حالت مستحب است و آن شتابزدگی و اضطراب مخصوص است یعنی راه رفتن با قدم‌های کوچک و سریع توأم با حرکت دادن شانه‌ها و بدن را هروله و رَمَل گویند به قسمی که بدن از آرامشی که هنگام حرکت عادی داشته خارج گردد و به حال هیجان و اضطراب طی شود مانند کسی که از شدت شوق و شغف به وجد و سرور درآمده و بحال پرش و جهش است) **الْحُطَّاءُ** بروزن غرف، جمع خُطوه است مثل **غُرْفَةُ الوَثُوبِ** یعنی پریدن **العَدُو** به فتح عین و سکون دال یعنی دویدن **ثَلَاثًا وَهِيَ**.. یعنی رَمَل مستحب است در سه شوط و آن سه شوط اول است، و در چهار شوط باقیمانده طواف، به آرامی راه برود علی **قول الشيخ**.. یعنی استحباب رمل، قول شیخ طوسی است در کتاب مبسوط، **فی طواف القدوم** خاصه یعنی شیخ طوسی آنرا، در طواف شخص قدوم فقط مستحب دانسته (یعنی اول طوافی که شخص وارد به مکه بجای می‌آورد مثل طواف عمره پس در طواف حج و طواف نساء و طواف وداع که بعداً انجام می‌گیرد رمل مستحب نیست).

**و انما أطلقه لان**.. شارح می‌فرماید که چرا مصتّف در متن، قید - طواف القدوم - را نیاورده و عبارتش را مطلق ذکر نموده؟ علتش این است که احتیاج به تقیید نبود چون سخن مصتّف فعلاً در همین طوافی است که شخص وارد به مکه، اولین طوافش می‌باشد کلامه کلام مصتّف فیه در طواف قدوم.

و انما يستحب على القول.. شارح می فرماید، این کاری که شیخ طوسی مستحب دانسته، نسبت به مرد سالم است نه زن و نه خنثی و نه مردی که مریض است.

آن هم بشرط اینکه به واسطه آن کار، کسی از طواف کنندگان اذیت نشود و خودش هم اذیت نشود.

ترجمه و شرح عبارت: **وانما...** یعنی وهمانا رمل مستحب است بنا بر قول به استحباب آن، تنها برای مرد سالم نه زن و نه خنثی و نه مریض، آن هم بشرط اینکه انسان موجب اذیت دیگران نشود و خودش هم اذیت به آن کار نشود.

**ولو كان راكباً..** فرع دیگر است توضیحش اینکه: در صورتی که سواره طواف می کند، در سه شوط اول، مرکب خود را حرکت دهد تا به استحباب عمل شود.

**ولا فرق بين الركنين..** مطلب دیگر است توضیحش اینکه: بعضی از اهل سنت، حرکت بگونه رمل در سه شوط اول را اختصاص به رکن یمانی و عراقی داده اند یعنی وقتی که به طرف این دو رکن رسید، رَمَل کند نه در اطراف دیگر، شارح می فرماید: که در نزد ما امامیه فرقی بین آن دو رکن و رکن های دیگر نیست یعنی اگر ما استحباب رمل را پذیرفتیم، در سه شوط اول در همه اطراف کعبه مستحب است، نه فقط در طرف رکن یمانی و عراقی **الیمانیین** تشبیه یمانی است و مقصود رکن یمانی و رکن عراقی است که از باب تغلیب، تشبیه به یمانیین بسته شده. و بعداً شرحی درباره ارکان چهارگانه کعبه ذکر خواهیم کرد و غیرهما که رکن غربی و رکن شامی می باشد.



ولو تركه فی الاشواط.. فرع دیگری از فروع قول شیخ طوسی است، توضیحش اینکه بنا بر قول شیخ که رمل مستحب است، اگر چنانچه در سه شوط اول بطور کلی و یا در مقداری از آن (مثلاً در شوط سوم) حرکت بطور رمل را انجام نداد، دیگر مستحب نیست که قضای آن را در شوط‌های باقیمانده (چهار شوط) بجا آورد بلکه آن چهار شوط را بحرکت عادی انجام دهد.

ترجمه و شرح عبارت: ولو تركه.. یعنی اگر ترک کند رمل را (چه عمداً و چه سهواً) در (تمام) شوط‌های سه گانه یا در بعض آنها، لازم نیست آن را (در شوط‌های باقیمانده) قضا کند.

(واستلام الحجر) بما أمکن من بدنہ، والاستلام بغير همز: المس، من السلام بالكسر وهي الحجارۃ بمعنى مس السلام، أو من السلام وهو التحية.

وقيل: بالهمز من "اللامۃ" وهي الدرع، كأنه اتخذہ جنۃ وسلاحا.

(وتقبيلہ) مع الإمكان، وإلا استلمه بيده، ثم قبلها (أو الإشارة إليه) إن تعذر. وليكن ذلك في كل شوط، وأقله الفتح والختم.

هفتم: مستحب است در هر شوطی که به حجرا لاسود می رسد (و یا لاقبل در ابتداء طواف و در ختم طواف) استلام حجرا لاسود کند یعنی هر جایی از بدنش را که ممکن است (چه دست و چه صورت و چه شکم) به حجر بمالد و بخصوص آن را بپوسد و اگر ممکن نشد، با دست راست به آن اشاره کند.

و کلمه استلام، ممکن است از باب افتعال باشد که در این صورت در معنای آن دو احتمال است:

۱. اینکه مشتق از ماده - سلام به کسر سین - باشد و سلام به معنای سنگ است و باب افتعال چون به معنای قبول چیزی می آید پس استلام به معنی مس نمودن سنگ خواهد بود و این نظیر اکتحال یعنی مالیدن سرمه، و آدهان یعنی مالیدن روغن می باشد.

۲. اینکه مشتق از ماده - سلام به فتح سین - باشد و سلام به معنای درود و تحیت است پس استلام یعنی قبول درود یعنی جواب درود را گفتن است و در اینجا سنگ را مس کردن، قبول سلام از سنگ سیاه و جواب سلام حجرا است.

البته - چنانکه بعضی گفته اند - معنای قبول سلام و درود از سنگ این نیست که سنگ به طواف کننده سلام می دهد و طواف کننده جواب سلام او را می دهد

بلکه باید گفت معنای آن این است که طواف کننده از طرف حجر و به نیابت از حجر، به خودش سلام می‌دهد و به مس کردن آن، جواب سلام را می‌دهد پس استلم یعنی به خودش از جانب حجر سلام کرد و خودش آن را قبول کرد یعنی جواب داد به مس کردن حجر.

و ممکن است کلمه استلام از باب استفعال باشد (یعنی استلّام) که از ماده - لأمة - به فتح لام و سکون همزه به معنی زره، مشتق شده پس استلام یعنی زره پوشیدن و در اینجا با مس نمودن حجر گویا حجر را برای خودش سلاح و سپر از آتش جهنم می‌گیرد.

ترجمه و شرح عبارت: **واستلام**... یعنی **مستحب** است حجرا لاسود را استلام کند به هر جایی از بدنش که ممکن باشد و کلمه استلام بدون همزه (بعد از لام و از باب افتعال) مشتق است از سلام بکسر سین که به معنای سنگ است پس استلام به معنای مس نمودن سنگ است، و یا مشتق است از سلام (به فتح سین) که به معنای درود است (پس استلام بنابراین یعنی قبول سلام یعنی دادن جواب سلام از طرف سنگ بخودش می‌باشد) **من السلام** بالكسر ناگفته نماند که سلام مفرد نیست بلکه جمع - سَلِمَة - می‌باشد به معنی سنگ، چنانکه از مراجعه به کتب لغت معلوم می‌گردد.

**وقیل بالهمز**.. یعنی و بعضی گفته‌اند استلّام با همزه (بعد از لام) خوانده می‌شود (از باب استفعال نه افتعال) مشتق است از - لأمة - (به فتح لام و سکون همزه بر وزن قفله) که آن به معنی زره می‌باشد (و در لغت گفته می‌شود: **إستلّام** الرجال یعنی مرد، زره پوشید و در مورد بحث وقتی گفته می‌شود: **إستلّام** الحجر)

گویا سنگ را سپر و سلاح برای خود می‌گیرد جنه بضم جیم و تشدید نون یعنی سپر.

**و تقبيله مع الامکان ..** یعنی مستحب است بوسیدن حجر (بالخصوص، هر چند بوسیدن حجر داخل در استلام آن که در بالا ذکر شد، می‌باشد ولی چون روایات در خصوص بوسیدن آن وارد شده بدین جهت جداگانه آن را ذکر کرد) و این در صورتی است که بوسیدن آن ممکن باشد و اما اگر (بجهت ازدحام و اذیت شدن دیگران) بوسیدن آن ممکن نشد، با دست آن را مسح کند و دستش را ببوسد، و اگر هیچکدام ممکن نشد، اشاره به آن کند (با دست) **ثم قبلها** ضمیر به ید - برمی‌گردد یعنی سپس دست خود را ببوسد **إن تعذرا** ضمیر تثنیه بر می‌گردد به تقبیل و به استلام ید یعنی و اگر بوسیدن حجر و یا استلام به دست و بوسیدن دست خود، ممکن نشد، اشاره کند با دست.

**ولیکن ذلک ..** ذلک اشاره است به - استلام حجر و تقبیل آن و اشاره به آن - که در عبارت مصنف ذکر شد یعنی سزاوار است که استلام و بوسیدن آن و یا اشاره بدست، در هر شوط انجام گیرد و اقلش این است که در ابتداء طواف و در ختم طواف آن باشد (یعنی طواف با دست کشیدن بر حجر الاسود و بوسیدن آن شروع شود و با دست کشیدن و بوسیدن آن ختم گردد).

(واستلام الأركان) كلها كلما مر بها خصوصاً اليماني والعراقي، وتقبيلهما للتأسي، (و) استلام (المستجارفي) الشوط (السابع) وهو بحذاء الباب، دون الركن اليماني بقليل.

(وإلصاق البطن) ببشرته به في هذا الطواف، لإمكانه، وتتأدى السنة في غيره من طواف مجامع للبس المخيط ولو من داخل الثياب.

هشتم: مستحب است چهار ركن كعبه را در هر شوط كه عبور از آن می كند با دست مسح كند مخصوصاً تأكيد بیشتر شده برای مسح ركن يمانی و ركن عراقی (كه حجر الاسود در آن است) و نیز آن دور ركن را ببوسد بجهت پیروی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

ترجمه و شرح عبارت: (واستلام الاركان).. چهار گوشه خانه كعبه را أركان گویند و هریك اسم خاصی شرح زیر دارد:

۱. ركن عراقی تقریباً در زاویه شرقی است كه حجر الاسود در آن زاویه نصب شده و باعتبار آن، ركن اسود نیز گویند و چون تقریباً محاذی كشور عراق می باشد به ركن عراقی معروف است.

۲. ركن شامی تقریباً در زاویه شمالی و سمت حجر اسماعیل است و مواجهه با شامات می باشد و بدین سبب آن را ركن شامی گویند.

۳. ركن غربی تقریباً در زاویه غربی و در سمت دیگر حجر اسماعیل است و برابر با كشور مصر می باشد.

۴. ركن يمانی تقریباً در زاویه جنوبی و مقابل يمن است و بدین جهت آن را ركن يمانی نامند.

نکته قابل توجه اینکه دیوارهای خانه کعبه موازی با جهات اربعه (مشرق - مغرب - شمال - جنوب) ساخته نشده بلکه هر یک از زوایا و گوشه‌های آن تقریباً به سمت یکی از جهات اربعه است تا امواج هوا و شدت جریان باد در اثر برخورد به این زوایا مستهلک شود و موجب خرابی بنا نگردد و آهرام مصر نیز روی همین قاعده فنی مهندسی ساخته شده است (نقشه در صفحات آینده را ملاحظه کنید).

**خصوصاً الیمانی** در اینجا به یک نکته ادبی متذکر می‌شویم و آن اینکه کلمه یمانی منسوب به یمن است و قاعده ادبی در نسبت به یمن، یمنی است ولی گاهی برخلاف قاعده، الفی در وسط آن می‌افزایند و یمان بحذف یاء نسبت و نیز یمانی با ذکر یاء گفته می‌شود، منتها در صورت دوم که یاء می‌آورند محل خلاف است بین نحویین که آیا آن یاء به تخفیف خوانده می‌شود یا به تشدید؟ پس در آن دو قول است:

**قول اول:** که مشهور بین نُحاة است، به تخفیف خوانده می‌شود زیرا الف جلوتر از یاء (در وسط) داخل بر کلمه شده تا اینکه عوض از یک یاء باشد پس نباید آن یاء با تشدید خوانده شود چون اگر چنین باشد معنایش این است که هر دو یاء آورده شده و این جمع بین عوض (یعنی الف) و معوض عنه (یعنی یک یاء) می‌شود که درست نیست.

**قول دوم:** این است که یای آخر با تشدید خوانده می‌شود، چون اول یای نسبت را بر کلمه افزوده‌اند و سپس الف را زیاد کرده‌اند پس تشدید یاء که دلالت بر نسبت

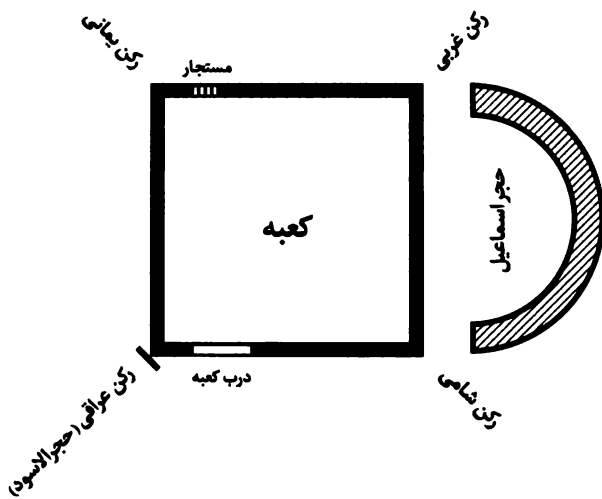
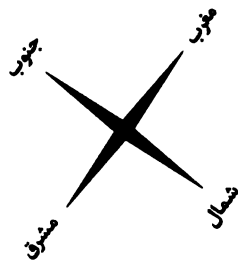
می‌کند باید بحال خود باقی باشد تا اشاره باشد بر اینکه جایز است آن یاء کلاً حذف گردد (ویمان گفته شود) زیرا الف عوض آن می‌باشد.

للتَّائِسِي این دلیل است برای خصوصی استحباب استلام رکن یمانی و عراقی و بوسیدن آنها، چون پیغمبر اکرم ﷺ مواظبت بر استلام آنها داشتند چنانکه در بعضی روایات وارد شده.

نَهْم: مستحب است در شوط هفتم، وقتی که به مستجار رسید (که در پشت دیوار کعبه نزدیک رکن یمانی برابر درب خانه کعبه واقع شده) آن را با دست استلام و مسح کند و شکم خود را بگشاید و به مستجار بچسباند.

در این طواف که طواف اول اوست از جهت اینکه به واسطه احرام، لباس احرامش دوخته نیست، برای او ممکن است عمل به استحباب مذکور کند که شکمش را بگشاید و بچسباند و اما در طواف‌های دیگر (مثل طواف حج و طواف نساء) که با لباسی دوخته هم جایز است طواف کند، عمل به استحباب مذکور، از روی لباس هم کافی است و ادا می‌شود و لازم نیست شکمش را بگشاید چون چه بسا زدن پیراهن به بالا، برای او سخت باشد.

ترجمه و شرح عبارت: **واستلام المستجار**.. یعنی و مستحب است مس کردن مستجار در شوط هفتم، و مستجار (قسمتی از دیوار پشت خانه کعبه است که درست) برابر درب کعبه کمی پایینتر از رکن یمانی قرار دارد (یعنی ما بین رکن یمانی و غربی و نزدیک به رکن یمانی است). در کتاب جامع عباسی گوید: مستجار در زمان سابق درب خانه کعبه بوده و الحال بسته شده و علامات نمایان است).



چاه زمزم



مقام ابراهیم



باب بنی شیبه



(و مستجار یعنی پناهگاه که حجاج در آنجا بخانه کعبه چسبیده و بخدا پناه می‌برند از عذاب، و این همان مکانی است که روزی فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی که طواف می‌کرد درد زایمان او را گرفت پس به خدا نالید مبادا رسوا گردد، به امر خداوند آن دیوار شکافته و بازو فاطمه داخل خانه گردید و آن شکاف بسته شد و قریش نتوانستند در خانه را بازکنند، دانستند که امر الهی است و در آنجا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از فاطمه بنت اسد متولد گردید، بعد از سه روز که بسته بود همان مکان (مستجار) باز شد و فاطمه بیرون آمد در حالی که حضرت امیر علیه السلام را روی دست داشت).

**بِحذاء الباب** درب خانه کعبه در دیوار شرقی و نزدیک حجرالاسود واقع شده و دو متر از کف مسجد الحرام بالاتر است و این درب به طرف کوه صفا باز می‌شود، و برای دخول بخانه کعبه از منبر چند پله‌ای متحرک استفاده می‌شود.

خانه کعبه درب چوبی کوچکی هم در شمال شرقی دارد که به طرف سقف خانه باز می‌شود و منسوب به آقا امیرالمؤمنین علیه السلام است و به وسیله پله کان چوبی که بدستور حجاج بن یوسف ثقفی ساخته شده از داخل خانه کعبه از آن درب پیام کعبه می‌روند.

**والصاق البطن** .. یعنی مستحب است چسبانیدن شکم - پوست آن را - به مستجار در این طواف (که طواف اول اوست) **لامكانه** یعنی اینکه گفتیم پوست شکم را به مستجار بچسباند، زیرا این کار برای او ممکن است (چون طواف اول اوست و لباس احرامش دوخته نیست بدین جهت گشودن شکم برای او امکان دارد) و **تتأدی السنة** .. یعنی و آدامی شود (عمل به) استحباب مذکور (یعنی

چسبانیدن شکم) در غیر آن طواف، از طواف‌های دیگری که با لباس دوخته هم جمع می‌شود، هر چند از لای لباس‌ها باشد (و پوست شکم به مستتجار نخورد) مجامع صفت است برای طواف (و آن طواف مثل طواف زیارت و طواف نساء که بعد از اعمال منی است و با لباس دوخته جایز است انجام گیرد، زیرا وقتی که اعمال منی تمام شد، برای حاجی بسیاری از محرمات احرام (که یکی از آنها پوشیدن لباس دوخته است) حلال می‌شود.

(و) الصّاق بشرة (الخد به) أيضا.

(والدعاء وعده ذنوبه عنده) مفصلة، فليس من مؤمن يقر لربه بذنوبه فيه إلا غفرها له إن شاء الله تعالى، رواه معاوية بن عمار عن الصادق عليه السلام.  
ومتى استلم حفظ موضعه بأن يثبت رجله فيه، ولا يتقدم بهما حالته، حذرا من الزيادة في الطواف، أو النقصان.

(و) الصّاق بشرة (الخد.. توضیح: همچنین مستحب است گونه‌های صورت را نیز به مستجار بچسباند و در آن مکان دعا کند و گناهان خود را شمرده و اسم ببرد و اقرار به آن نماید که در روایت است هر مؤمنی که به گناهان خود اقرار کند در آن مکان (و طلب آمرزش آن گناهان از خداوند کند) خداوند آنها را انشاء الله خواهد بخشید به ایضاً ضمیر به مستجار بر می‌گردد و ایضا - یعنی همانطوری که چسباندن شکم مستحب بود عنده ضمیر به مستجار بر می‌گردد مفصلاً یعنی بطور تفصیل یک یک گناهان را بشمارد و اسم ببرد فلیس من مؤمن.. از اینجا مضمون روایت است بذنوبه فيه.. ضمیر - فيه - به مستجار بر می‌گردد.

و متى استلم.. مطلب دیگری است توضیحش اینکه: در حالی که استلام مستجار یا ارکان کعبه را می‌نماید، باید جای پای خود را حفظ کند یعنی همانجایی که در حال استلام ایستاده پاهایش را ثابت نگه بدارد و جلوی عقب نرود که از همانجا دنباله طواف را بگیرد بجهت اینکه مبادا در طواف کم و یا زیاد کرده باشد.

ترجمه و شرح عبارت: ومتى استلم.. یعنی زمانی که استلام کرد، حفظ کند جای (پاهای) خود را به این معنی که ثابت نگه دارد دوپایش را در آنجا و پاهایش را

جلو نبرد (و عقب هم نبرد) در حال استلام بجهت اینکه مبادا زیادی در طواف و یا کم در آن کرده باشد یثبت بصیغه فعل مضارع از باب افعال خوانده شود فیه ضمیر به - موضعه - برمی گردد بهما ضمیر به - رجلین - برمی گردد **حالت** حالت استلام.

(والتداني من البيت) وإن قلت الخطى، فجازر اشتمال القليلة على مزية وثواب زائد عن الكثيرة. وإن كان قد ورد "في كل خطوة من الطواف سبعون ألف حسنة"، ويمكن الجمع بين تكثيرها والتداني، بتكثير الطواف.

(ويكره الكلام في أثنائه بغير الذكر والقرآن)، والدعاء والصلاة على النبي ﷺ. وما ذكرناه يمكن دخوله في "الذكر".

دهم: مستحب است طواف را از فاصله نزدیکتر به کعبه انجام دهد (وبه عبارت دیگر، طواف را در دایره کوچکتر انجام دهد نه دایره بزرگتر).

اگر کسی گوید که در روایات وارد شده که برای هر قدم از طواف، هفتاد هزار ثواب نوشته می شود، بنابراین هرچه در طواف، گام بیشتر برداشته شود ثواب نیز بیشتر خواهد بود پس طبعاً اگر دورتر از کعبه طواف کند ثواب بیشتر خواهد بود چون گام بیشتر برداشته می شود.

پس چگونه طواف نزدیکتر به کعبه، مستحب شده با اینکه این نزدیکی باعث کم بودن ثواب می شود چون وقتی که دایره طواف کوچکتر شد مسافت کمتر می شود و طبعاً گام کمتر برداشته می شود و در نتیجه ثواب هم کم خواهد بود.

شارح دوجواب از اشکال مذکور می دهد:

**جواب اول:** اینکه هر چند گام کمتر برداشته می شود ولی چه بسا ممکن است شارع مقدس برای همین گام های کم، ثوابی بیشتر از گام های زیادی که در طواف دورتر از کعبه برداشته می شود، قرار داده باشد.

و به عبارت دیگر گام‌ها در طواف نزدیکتر هر چند از نظر کمیت، عددش کمتر از عدد گام‌های طواف دورتر می‌شود ولی چه بسا ممکن است از نظر کیفیت یعنی ثواب و فضیلت بیشتر از ثواب طواف دورتر بوده باشد.

**جواب دوم:** اینکه انسان می‌تواند عدد گام‌هایش را در همین طواف نزدیکتر، به مقدار عدد گام‌های طواف دورتر برساند (که در این صورت، هم گام زیاد برداشته که طبق روایت مذکوره، ثوابش نیز بیشتر می‌شود، و هم نزدیک به کعبه طواف کرده که مستحب است) و آن به این طریق که طواف بیشتر کند (زیرا طواف بیش از یکی مستحب است) پس در اینجا اگر فرض کنیم دورتر از کعبه، در طول یک ساعت می‌تواند دو طواف انجام دهد که در هر طوافش، صد و پنجاه گام بردارد (و مجموعاً سیصد گام می‌شود) می‌تواند در طول یک ساعت، نزدیک به کعبه سه طواف انجام دهد که در هر طوافش، صد گام بردارد که مجموعاً سیصد گام می‌شود و این به اندازه گام‌های طواف دورتر است.

ترجمه و شرح عبارت: **والتدانی**.. یعنی و مستحب است نزدیک بودن از خانه کعبه (در حال طواف) گرچه (به واسطه نزدیکتر بودن به خانه کعبه) عدد گام‌ها کمتر می‌شود (چون مسافت طواف کمتر می‌شود) ولی (در عین حال خیال نشود که ثواب آن کمتر می‌شود از جهت کم بودن گام‌ها، زیرا دو جواب می‌دهیم یکی اینکه: احتمال دارد گام‌های کم، مشتمل باشد بر ثواب و فضیلت بیش از گام‌های زیاد (که در طواف دورتر برداشته می‌شود) گرچه در روایات وارد شده که برای هر قدم از طواف، هفتاد هزار ثواب هست.

و (جواب دوم این است که گوئیم): می‌شود جمع نمود بین تکثیر گام (در همین طواف نزدیکتر، که همان مقدار ثواب طواف دورتر، در این طواف هم حاصل شود) و بین نزدیکتر طواف کردن (یعنی می‌شود در طواف نزدیکتر، کاری کرد که هم گام زیاد برداشته شود به اندازه گام‌های طواف دورتر، و هم عمل به استحباب نزدیکتر طواف کردن، شده باشد و طریق جمع: به اینکه طواف بیشتر کند (مثلاً اگر در یک طواف دورتر، صد گام برمی‌دارد، در نزدیکتر دو طواف کند. هر کدام پنجاه گام مثلاً - که مجموعاً به اندازه صد گام برسد تکثیرها ضمیر به - خطوه - برمی‌گردد بتکثیر الطواف متعلق است به جمع.

## مکروه در طواف

(ویکره الکلام... در اثناء طواف، مکروه است انسان به غیر از ذکر و قرآن و دعا و صلوات، سخن بگوید.

وما ذکرناه یمکن... چنانکه ملاحظه می‌کنید مصتّف در متن عبارت، فقط ذکر و قرآن را ذکر نموده و بقیه (یعنی دعا و صلوات) را شارح اضافه کرد که این دونیز کراهت ندارند.

شارح می‌فرماید که کلمه - ذکر - در عبارت مصتّف چون ظهور در معنای خاصی دارد (از قبیل: الحمد لله، سبحان الله، لا اله الا الله و مانند اینها) و این معنی شامل دعا و صلوات نمی‌شد، بدین جهت ما این دورا اضافه به عبارت مصتّف کردیم. ولی احتمال دارد که مقصود مصتّف از ذکر، معنای عام باشد که شامل دعا و صلوات نیز بشود چون این دو (دعا و صلوات) نیز نوعی از ذکر خدا هستند (زیرا

دعا، خواستن از خداست برای خود یا سایر مؤمنین، و صلوات هم خواستن از خداست برای پیغمبر و آلش).

و بنابراین احتمال، دیگر احتیاجی نیست که دعا و صلوات را بعد از عبارت متن، اضافه کنیم چون عبارت مصنف شامل آنها می شود.



(مسائل) الأولى: (كل طواف) واجب (ركن) يبطل النسك بتركه عمداً كغيره من الأركان (إلا طواف النساء)، والجاهل عامد، ولا يبطل بتركه نسياناً، لكن يجب تداركه (فيعود) إليه (وجوباً مع المكنة) ولو من بلده.

(ومع التعذر) والظاهر أن المراد به المشقة الكثيرة وفاقاً للدروس، ويحتمل إرادة العجز عنه مطلقاً (يستنيب) فيه.

## مسائل متفرقة طواف

مصنّف در اینجا مسائل متفرقه ای از طواف درشش مسأله بیان می کند:

### مسأله اول

هر طواف واجبی رکن است به این معنی که اگر عمداً ترک شود، عبادت (حج یا عمره) باطل می شود چنانکه احرام و سعی نیز رکن می باشند و حکمشان چنین است.

اما اگر از روی فراموشی ترک گردد، عبادت باطل نمی شود و باید هر وقت یادش آمد که طواف نکرده همان وقت آن را تدارک و جبران نماید که اگر ممکن است برگردد به مکه (هرچند از شهرش باشد) و خودش آن را به جای آورد و اگر ممکن نیست برگشتن، نایب بگیرد تا نایب آن را بجا آورد.

و از بین طواف ها، طواف نساء استثنا شده یعنی طواف نساء، رکن نمی باشد که اگر عمداً ترک شود، حج یا عمره باطل نمی شود و باید آن را جبران کند همانند

صورت فراموشی طواف‌های دیگر، پس اگر ممکن است باید برگردد هرچند از شهرش باشد و طواف را خودش بجا آورد و اگر ممکن نیست برای خودش، نایب بگیرد.

ترجمه و شرح عبارت: **مسائل، الأولى..** یعنی در اینجا چند مسأله است، مسأله اول اینکه: هر طواف واجبی، رکن است (و معنای رکن در بحث حج این است) که باطل می‌شود عبادت (حج یا عمره) به واسطه ترک طواف عمداً (نه از روی فراموشی) همانند غیر طواف از ارکان (که آن احرام و سعی می‌باشد که رکنند چنانکه شارح در اول فصل چهارم ذکر کرد، و وقتی که عبادت باطل شد، اگر چنانچه وقت باقی باشد باید آن را از سر گیرد، و اگر وقت باقی نبود باید در سال آینده قضا کند) **الاطواف النساء** یعنی مگر طواف نساء (که اگر چه واجب می‌باشد ولی رکن نیست پس ترک آن عمداً مُبطل حج یا عمره نیست چنانکه در صورت فراموشی هم مُبطل نیست).

(و در توضیح طواف نساء گوئیم که در عمره تمتع، یکبار طواف خانه کعبه واجب است و دیگر طواف نساء ندارد اما در حج تمتع و عمره مفرده دوبار باید خانه کعبه را طواف کرد که بار دومش طواف نساء نامیده می‌شود و با انجام آن، زن و شوهر به یکدیگر حلال خواهند شد).

**والجاهل عامد** (این مربوط به غیر طواف نساء است) یعنی در مسأله طواف، جاهل به حکم، عامد محسوب است یعنی کسی که از روی جهل به مسأله و ندانستن حکم، طواف (غیر طواف نساء) نکرده مانند کسی است که از روی علم به مسأله و عمداً طواف نکرده باشد پس عبادت او هم باطل می‌شود.

ولا یبطل بترکه نسیاناً.. (این جمله عطف است به - یبطل النسک بترکه عمداً - و مربوط به طواف رکن است نه طواف نساء، و جهت اینکه شارح آن را بعد از طواف نساء ذکر کرده، ابتکاری در عبارت بکار برده و آن اینکه خواسته عبارت بعدی مصتّف (فیعود وجوباً...) را متفرع بر هر دو مسأله کند یعنی هم به طواف رکنی که از روی فراموشی ترک شده و هم به طواف نساء که عمداً ترک شده باشد پس حکم در هر دو مسأله این است که طواف را جبران کند. هر چند نظر مصتّف در عبارت «فیعود الیه وجوباً...» تفریع به طواف نساء فقط می باشد.

و ترجمه عبارت این است که: عبادت باطل نمی شود به واسطه ترک طواف (آن طوافی که رکن است) از روی فراموشی، ولی باید آن را تدارک و جبران کند (همانطوری که تدارک طواف نساء واجب است) پس باید برگردد به طواف (و خودش شخصاً آن را بجا آورد) در صورتی که برای او امکان برگشتن باشد - هر چند از شهرش باشد - و اما اگر ممکن نشود (باید نایب بگیرد) ولو من بلده یعنی اگر یادش نیامد تا به وطنش بازگشت، باید در صورت امکان، به مکه معظمه برگردد و شخصاً خودش طواف را انجام دهد.

**والظاهر أن المراد..** توضیح: چون اصل معنای تعذر، ممکن نبودن و عجز کلی است، شارح ابتدا می فرماید که ظاهراً مقصود از تعذر در اینجا آن معنای اصلی نیست بلکه مقصود سختی و مشقت زیاد است چنانکه مصتّف در دروس به همین معنا تفسیر کرده. پس بنابراین وقتی که برگشتن برای او مشقت داشته باشد می تواند نایب بگیرد.

سپس می‌فرماید: احتمال دارد که مقصود از تعذر همان معنای اصلی باشد یعنی عدم امکان و عجز کلی که اصلاً نتواند خودش برگردد برای طواف، در این صورت باید نایب بگیرد و اما اگر برگشتن برای او ممکن باشد با مشقت، جایز نیست نایب بگیرد بلکه باید خودش با همان مشقت به مکه برگردد و طواف را انجام دهد.

ترجمه و شرح عبارت: **والظاهر**.. یعنی ظاهراً مقصود به تعذر در اینجا مشقت زیاد است و در این تفسیر، موافقت با مصتّف در کتاب «دروس» کرده‌ایم (که مصتّف نیز در کتاب «دروس»، تعذر را به مشقت زیاد تفسیر کرده) و **یحتمل**.. یعنی و احتمال دارد که مصتّف مقصودش (از تعذر همان معنای اصلی اش باشد یعنی: عجز از برگشتن بطور کلی (که اصلاً نتواند به مکه برگردد و برای او امکان نداشته باشد حتی با مشقت) **یستتیب فیه** یعنی در صورت عجز کلی (و یا در صورت مشقت زیاد) از برگشتن به طواف، باید نایب بگیرد در طواف (تا آن نایب برایش طواف کند).

ویتحقّق البطلان بترکه عمدا، وجهلا بخروج ذی الحجة قبل فعله إن کان طواف الحج مطلقا.

وفي عمرة التمتع بضيق وقت الوقوف إلا عن التلبس بالحج قبله.

وفي المفردة المجامعة للحج والمفردة عنه إشكال. ويمكن اعتبار نية الإعراض عنه.

ویتحقّق البطلان .. توضیح: همانطوری که در اول مسأله گفته شد که ترک طواف (غیر طواف نساء) چه عمداً و چه از روی جهل به مسأله باشد موجب بطلان حج یا عمره است.

حالا می فرماید ببینیم که زمان تحقق این ترک، چه وقت است یعنی ببینیم که تا چه وقت انسان اگر طواف را بجا نیاورد، ترک عمدی و یا ترک جهلی تحقق می یابد.

می فرماید که زمان تحقق ترک در طواف حج، با زمان تحقق آن در عمره تمتع، با زمان تحقق آن در عمره مفرده با یکدیگر فرق می کنند.

اما در طواف حج، ترک عمدی یا جهلی (که موجب بطلان عبادت می شوند) آن وقتی تحقق پیدا می کند که ماه ذی الحجة به سر آید و او طواف را در آن ماه انجام ندهد، چون برای بعضی اعمال حج (مثل طواف وسعی) تا آخر ذی الحجة فرصت دارد پس به خروج آن ماه، حج او باطل می شود.

و اما در طواف عمره تمتع، آن وقتی ترک عمدی تحقق پیدا می کند که طواف را انجام ندهد تا اینکه وقت وقوف عرفات حج، تنگ شود بطوری که پیش از وقوف، فقط این مقدار وقت دارد که احرام حج را ببندد و بلافاصله شروع به وقوف عرفات

کند در حالی که هنوز طواف عمره را انجام نداده که اگر بخواهد طواف عمره را انجام دهد و پس از آن، احرام حج ببندد دیگر وقوف عرفات از او فوت خواهد شد. و اما در طواف عمره مفرده (چه عمره مفرده‌ای که حج افراد هم با آن بجا آورده شود یا بدون حج افراد) محل اشکال است وقت تحقق ترک عمدی آن، زیرا وقت آن طواف تا آخر ذی الحجة فقط نیست تا با تمام شدن آن ماه، ترک عمدی طواف تحقق یابد بلکه در آن دو احتمال است:

۱. احتمال دارد بگوئیم که وقت اعمال عمره تا آخر سال است پس وقتی که طواف را ترک کرد، عمره در آن سال باطل نمی‌شود، چون وقت طواف باقی است تا آخر سال، بلکه بطلان عمدی عمره آن وقتی متحقق می‌شود که سال تمام شود و او هنوز طواف را بجا نیاورده.

۲. احتمال دارد بگوئیم که وقت آن تا وقتی که در مکه است باقی می‌باشد پس اگر از مکه خارج شد در حالی که هنوز طواف را انجام نداده، در این صورت ترک عمدی تحقق پیدا می‌کند و حج او باطل می‌شود.

سپس می‌فرماید که احتمال سومی در اینجا هست و آن اینکه: بگوئیم وقت تحقق ترک عمدی، آن زمانی است که نیت اعراض از طواف و قصد انجام ندادن آن را بکنند پس وقتی که آن قصد را نمود، ترک عمدی تحقق پیدا می‌کند (چه اینکه در مکه آن قصد را بکنند یا در خارج مکه تا آخر سال).

ناگفته نماند که شارح در فصل ثانی در مباحث گذشته، فرمودند که وقت عمره مفرده تا آخر سال است پس بنابراین نبایستی برای شارح اشکالی باقی مانده باشد

در این که وقت ترک عمدی در آن، به تمام شدن آن سال است که همان احتمال اول است.

ترجمه و شرح عبارت: **و یتحقّق..** یعنی تحقق می‌یابد بطلان عبادت به واسطه ترک طواف عمداً و ترک طواف از روی جهل، به خارج شدن ماه ذی الحجّة پیش از انجام دادن طواف (یعنی ماه ذی الحجّة به سرآید و او عمداً طواف را انجام ندهد و یا از روی فراموشی انجام ندهد پس در این صورت، عبادت او باطل می‌شود) و این اگر طواف متروک، طواف حج (نه عمره) بوده باشد، چه حج تمتع و چه قران و چه افراد بترکه متعلق است به بطلان بخروج متعلق است به یتحقّق.

**وفي عمرة التمتع..** یعنی و اما در عمره تمتع (بطلان آن به واسطه ترک طواف، تحقق می‌یابد): به تنگ شدن وقت وقوف عرفات مگر از احرام بستن به حج تمتع پیش از وقوف (یعنی اگر طواف متروک، طواف عمره تمتع بوده باشد، که عمداً یا جهلاً ترک کرده تا وقتی که زمان حج تمتع رسیده و وقت وقوف عرفات تنگ شده باشد بطوری که فقط فرصت برای احرام به حج مانده پیش از وقوف که اگر بخواهد طواف عمره کند و سپس برای حج احرام ببندد، وقوف عرفات که دومین عمل حج تمتع است را درک نمی‌کند، پس در این صورت عمره تمتع او باطل می‌شود زیرا ترک طواف عمداً یا از روی جهل کرده) قبله به نظر می‌رسد که ضمیر به وقوف بر می‌گردد نه اینکه به طواف برگردد که سلطان العلماء در حاشیه گفته است.

**وفي المفردة..** یعنی و اما در (وقت تحقق بطلان در) عمره مفرده که همراه با حج افراد باشد و یا عمره مفرده‌ای که بدون حج افراد باشد، اشکال است (در اینکه چه وقت، بطلان آن تحقق می‌یابد به واسطه ترک طواف عمداً یا جهلاً

والمفردة عنه مقصود از این کلمه - مفردة - یعنی مجرد از حج یعنی جدای از حج، و به عبارت دیگر یعنی عمره مفرده تنها بدون حج پس گویا شارح چنین گفته: والعمرة المفردة المجردة عن الحج عنه ضمیر به حج بر می‌گردد اشکال که دو احتمال در وقت تحقق بطلان به واسطه ترک طواف در آن ذکر کردیم، اول اینکه به خارج شدن انسان از شهر مکه، عمره او باطل می‌شود، دوم اینکه به تمام شدن آن سال، عمره او باطل می‌شود. سپس احتمال سومی ذکر می‌کند و آن اینکه می‌فرماید: ویمکن اعتبار.. یعنی و ممکن است (در میزان تحقق بطلان عمره) قصد اعراض از طواف را معتبر بدانیم (که بگوئیم به قصد اعراض از طواف که دیگر نمی‌خواهد آن را انجام دهد، عمره او باطل می‌شود چه اینکه، در شهر مکه این اعراض را بکند و چه در خارج مکه).



(ولو نسي طواف النساء) حتى خرج من مكة (جازت الاستنابة) فيه (اختياراً) وإن أمكن العود، لكن لو اتفق عوده لم يجز الاستنابة.

أما لو تركه عمداً وجب العود إليه مع الإمكان.

ولا تحل النساء بدونها مطلقاً حتى العقد، ولو كان امرأة حرم عليها تمكين الزوج على الأصح. والجاهل عامد كما مر.

ولو كان المنسي بعضاً من غير طواف النساء بعد إكمال الأربع جازت الاستنابة فيه كطواف النساء.

(ولونسي طواف.. توضیح: سابقاً مصتّف حکم ترک عمدی طواف نساء را در

متن ذکر فرمود و اکنون حکم ترک آن از روی فراموشی را بیان می کند که:

اگر انسان طواف نساء را فراموش کند تا اینکه از مکه خارج شود و یادش بیفتد، جایز است برای او که نایب بگیرد هر چند برای خود او برگشتن به مکه امکان داشته باشد.

ولی اگر چنانچه اتفاقاً خودش به مکه برگشت، در این صورت جایز نیست نایب بگیرد بلکه باید شخصاً خودش آن را بجا آورد.

و اما اگر عمداً طواف نساء را ترک کرد، چنانچه امکان برگشتن برای او باشد باید خودش برگردد و شخصاً انجام دهد چنانکه مصتّف سابقاً ذکر نمود.

ترجمه و شرح عبارت: ولونسي.. یعنی واگر فراموش کرد طواف نساء را تا از مکه بیرون رفت، جایز است که در حال اختیار، نایب بگیرد در آن طواف (که آن را نایب بجا آورد، و معنای حال اختیار این است که یعنی: هر چند ممکن باشد برای او برگشتن به مکه لكن لو اتفق.. یعنی ولی اگر اتفاق افتاد برگشتن خود او، دیگر جایز

نیست که نایب بگیرد (و باید شخصاً خودش بجا آورد) اما لوترکه .. یعنی اما اگر ترک کند طواف نساء را عمداً واجب است در صورت امکان برگشتن، اینکه برگردد به طواف.

(در اینجا به یک نکته اشاره می‌کنیم و آن اینکه: مصتف صورت ترک عمدی طواف نساء را در بالا در عبارت: «فیعود الیه وجوبا...» بیان نمود پس جهت اینکه شارح دوباره در اینجا ذکر کرده چیست؟) گوئیم دو احتمال در ذکر آن می‌رود:

**اول:** اینکه از باب تذکر و یادآوری، آن را دوباره ذکر کرده، زیرا چند سطر در وسط فاصله افتاده.

**دوم:** اینکه شاید شارح عبارت بالای مصتف را اختصاص داده به ترک نسیانی طواف‌های دیگر که شارح در عبارت خودش آن را ذکر نمود و فرمود: «لایبطل بترکه نسیانا...» و بعد از آن جمله «فیعود الیه وجوبا» در عبارت مصتف را دنباله عبارت خودش قرار داده و اختصاص به آن داده.

بنابراین دیگر مصتف در بالا حکم ترک عمدی طواف نساء را ذکر نکرده لذا در اینجا شارح ذکرش کرد.

**ولا تحل النساء..** توضیح: طواف نساء تا وقتی که بجا آورده نشده، برای مرد، هیچ نوع بهره برداری از زن حلال نیست، نه دست زدن به او و نه بوسیدن و نه نگاه با شهوت کردن و نه نزدیکی با او بلکه حتی جاری ساختن صیغه عقد هم برای مرد جایز نیست.

و اگر حاجی زن بود، تا وقتی که طواف نساء بجا نیاورده، حرام است بر او که به شوهر خود برای نزدیکی کردن، تن دهد.

ترجمه و شرح عبارت: **ولا تحل**.. یعنی حلال نمی شود (بر مرد) زنان، بدون طواف نساء مطلقاً یعنی از هیچ جهت، حلال نمی شود حتی عقد کردن آنها ولو کان.. یعنی و اگر حاجی، زن بود (تا وقتی که طواف نساء را بجا نیاورده) حرام است بر او تن دادن به شوهر خود (برای نزدیکی کردن) بنابر قول اصح (و در مقابل این قول، بعضی گفته اند که بر زن، تن دادن به شوهر حرام نیست، به دلیل اینکه اطاعت شوهر در آن جهت، واجب می باشد) **والجاهل عامد** آنچه گفته شد، در فراموش کردن طواف نساء بود و حالا اگر کسی از روی جهل به مسأله و ندانستن آن، طواف را ترک کند، عامد محسوب است که اگر برای او امکان برگشتن باشد باید برگردد و خودش شخصاً بجا آورد **کما مر** یعنی همانطوری که در طواف های دیگر، جاهل در حکم عامد بود چنانکه گذشت.

**ولو کان المنسی**.. فرع دیگری است توضیحش اینکه: اگر در غیر طواف نساء، بعضی از شوط های طواف را فراموش کرد، در اینجا اگر بعد از کامل کردن چهار شوط بوده باشد (یعنی مثلاً پنج شوط کرد و دوشوط دیگر را فراموش کرد) جایز است برای شوط های فراموش شده نایب بگیرد (هرچند برای خود او امکان برگشتن باشد) **کطواف النساء** یعنی همانطوری که این حکم در طواف نساء نیز جاری است (حالا مقصود تشبیه به فراموشی تمام طواف نساء است یا اینکه مقصود تشبیه به فراموشی بعضی شوط های آن است؟ دو احتمال در عبارت داده می شود).

(الثانية: يجوز تقديم طواف الحج وسعيه للمفرد)، وكذا القارن (على الوقوف) بعرفة اختياراً، لكن يجددان التلبية عقب صلاة كل طواف كما مر.

(و) كذا يجوز تقديمهما (للمتمتع عند الضرورة) كخوف الحيض، والنفاس المتأخرين، وعليه تجديد التلبية أيضاً.

(وطواف النساء لا يقدم لهما)، ولا للقارن (إلا للضرورة).

## مسأله دوم از مسائل ششگانه

(الثانية: يجوز... توضيح: اين مسأله را مصتف سابقاً در فصل ثانی در ذیل مسأله دوم بیان نمود و شارح نیز بطور مبسوط شرح داد و حالا در اینجا نیز به مناسبت اینکه مربوط به بحث طواف است عنوان کرده:

وآن مسأله این است که: کسی که حج افراد یا قران بجا می آورد، اگر چنانچه وارد مکه شد (و از میقات یکسره به عرفات رفت) جایز است برای او در حال اختیار، پیش از آنکه به عرفات رود در مکه طواف حج و سعی آن را جلو اندازد و بجا آورد سپس به عرفات رود ولی بعد از آنکه نماز طواف را انجام داد باید مجدداً تلبیه بگوید تا اینکه از احرام بیرون نرود چنانکه سابقاً گذشت.

و همچنین برای کسی که حج تمتع بجا می آورد، بعد از آنکه اعمال عمره را تمام کرد و احرام حج را در مکه بست، می تواند پیش از رفتن به عرفات، طواف و سعی حج را جلو بیندازد و در مکه انجام دهد سپس به عرفات برود. البته این فقط در صورت ضرورت و ناچاری است نه در حال اختیار.

و ضرورت مثل اینکه حاجی زن است و می ترسد اگر طواف و سعی را در موقعش (که بعد از اعمال منی است) بجا آورد تا آن وقت مصادف با حیض یا نفاس شود و در نتیجه طواف و سعی از او فوت گردد، در این صورت می تواند جلو بیندازد. و وقتی که جلو انداخت باید بعد از نماز طواف، تلبیه را تجدید کند چنانکه تجدید آن در قرآن و افراد نیز واجب بود.

ترجمه و شرح عبارت: **الثانیة..** یعنی مسأله دوم این است که: جایز است مقدم داشتن طواف حج و سعی آن برای کسی که حج افراد بجا می آورد و همچنین برای کسی که حج قرآن بجا می آورد **علی الوقوف..** یعنی آنها را مقدم بدارد بروقف در عرفات، در حال اختیار (یعنی اختصاص به حال اضطرار و ناچاری ندارد) ولی باید آن دو نفر تجدید کنند تلبیه (گفتن تلبیه) را بعد از نماز هر طوافی که بجا می آورد چنانکه گذشت (در مسأله دوم از فصل ثانی) و **کذا یجوز..** یعنی و همچنین جایز است مقدم داشتن طواف و سعی برای کسی که حج تمتع بجا می آورد ولی در وقت ضرورت فقط مثل اینکه ترس حیض شدن یا نفاس شدن که بعداً واقع خواهند شد را دارد (که اگر طواف و سعی را به موقعش بیندازد مصادف با حیض یا نفاس خواهد شد).

**یجوز تقدیمهما..** در اینجا بر شراح اشکالی وارد است و آن اینکه در اینجا فرموده: تقدیم طواف و سعی هر دو در وقت ضرورت جایز است، و این مطلب مناقض است با مطلبی که در سابق در مسأله دوم از فصل ثانی گذشت، زیرا در آنجا فرمود که در وقت ضرورت، فقط تقدیم طواف با نماز آن جایز است (نه سعی) و عبارتش در آنجا این بود: «ویجوز له تقدیم الطواف خاصة و رکعتیه مع الاضطرار

كخوف الحيض المتأخر» وعليه تجديد.. یعنی بر شخصی متمتع نیز تجدید تلبیه بعد از نماز طواف واجب است ایضاً یعنی همانطوری که بر قارن و مفرد، تجدید تلبیه واجب است.

**وطواف النساء..** یعنی کسی که حج افراد یا قران یا تمتع بجای آورد، جایز نیست برای آنها طواف نساء را جلو بیندازد مگر در وقت ضرورت لا یقدم لهما ضمیر به مفرد و متمتع برمی گردد.

(وهو) أي طواف النساء (واجب في كل نسك) حجا كان، أم عمرة (على كل فاعل) للنسك (إلا عمرة التمتع) فلا يجب فيها، (وأوجبه فيها بعض الأصحاب) وهو ضعيف.

فيشمل قوله: "كل فاعل"، الذكر والأنثى، والصغير والكبير، ومن يقدر على الجماع وغيره. وهو كذلك، إلا أن إطلاق الوجوب على غير المكلف مجاز، والمراد أنه ثابت عليهم حتى لو تركه الصبي حرم عليه النساء بعد البلوغ حتى يفعله، أو يفعل عنه. (وهو متأخر عن السعي)، فلو قدمه عليه عامدا أعاده بعده، وناسيا يجزئ، والجاهل عامد.

## طواف نساء

(وهو) أي طواف النساء.. توضیح: طواف نساء در هر عبادتی چه حج و چه عمره به استثنای عمره تمتع، بر هر کسی که عبادت را انجام می دهد واجب است اما در عمره تمتع واجب نمی باشد و بعضی از فقهاء، در آن نیز واجب دانسته است. شارح می فرماید که این قول ضعیف است، چون دلیلی بر وجوب آن در عمره تمتع نیست کل فاعل للنسک یعنی هر انجام دهنده عبادت (حج یا عمره) و اوجبه ضمیر به طواف نساء بر می گردد فیها در عمره تمتع.

ویشمل قوله «کل فاعل».. توضیح: مصنف فرمود «هر فاعلی» این کلمه شامل می شود هم مرد و هم زن را (پس تا مرد آن را به جای نیاورد، هیچ زنی بر او حلال نمی شود، و تا زن هم آن را به جای نیاورد بر هیچ مردی حلال نخواهد شد) چه

بزرگ و چه بچه، چه آنکه توانایی جماع دارد و چه نه (مثل پیرمرد و کسی که آلت او بریده است و کسی که خایه او را کشیده اند).

پس بر همه این افراد، طواف نساء واجب است منتها اطلاق وجوب بر غیر بالغ، از باب مجاز است و نسبت به او مقصود معنای لغوی وجوب یعنی ثبوت است به این معنی که طواف نساء بر غیر بالغ ثابت است بطوری که اگر حج انجام داد و طواف نساء بجا نیاورد، بعد از بلوغ، زن بر او حرام است تا وقتی که خودش و یا کسی به نیابت از او طواف نساء را انجام دهد و بعد از آن حلال می شود.

ترجمه و شرح عبارت: الذکر.. این کلمه و مابعدش مفعول یشمل می باشد و هوو کذلک یعنی و حق هم همین است که از عموم عبارت مصتف استفاده می شود حتی یفعله... یعنی تا وقتی که خود او انجام دهد طواف را یا اینکه از طرف او انجام داده شود.

وهو متأخر عن السعی.. مطلب دیگر است توضیحش اینکه: جای طواف نساء بعد از انجام سعی است پس اگر عمدا پیش از سعی بجا آورد، باطل است و باید بعد از آن دوباره انجام دهد.

و اما اگر از روی فراموشی قبل از سعی بجا آورد اشکال ندارد و همان کافی است و اگر از روی ندانستن مسأله، پیش از سعی بجا آورد، در حکم عمد است و باطل می شود قدمه ضمیر به طواف نساء بر می گردد علیه بر سعی بعده بعد سعی والجاهل.. یعنی جاهل به مسأله، عامد محسوب است.



(الثالثة: تحرم) لبس (البرطلة) بضم الباء والطاء وإسكان الراء وتشديد اللام المفتوحة - وهي قلنسوة طويلة كانت تلبس قديما - (في الطواف) لما روي من النهي عنها معللا بأنها من زي اليهود.

(وقيل) والقائل ابن إدريس واستقر به في «الدروس»: (يختص) التحريم (بموضع) تحريم ستر الرأس) كطواف العمرة، لضعف مستند التحريم. وهو الأقوى. ويمكن حمل النهي على الكراهة بشاهد التعليل.

وعلى تقدير التحريم لا يقدر في صحة الطواف، لأن النهي عن وصف خارج عنه. وكذا لو طاف لابسا للمخيط.

### مسأله سوم از مسائل ششگانه

(الثالثة: تحرم)... توضیح: پوشیدن بُرُطَلَّة (که کلاه درازی است در زمان قدیم می پوشیدند) در حال طواف حرام است، به دلیل اینکه در روایت نهی از پوشیدن آن شده، و علت آن را در روایت چنین بیان کرده که چون پوشیدن آن از هیئت و آداب یهود است و از لباس های مخصوص آنهاست.

ولی بعضی از فقهاء مثل ابن ادريس گفته است که حرمت آن مخصوص طوافی است که پوشیدن سردر آن حرام است مثل طواف عمره و مثل طواف حج اگر آن را پیش از وقوف عرفات جلواندازند، که در این دو طواف چون پوشیدن آن کلاه موجب پوشیدن سر می شود حرام است.

و اما در طواف های دیگر مثل طواف حج بعد از وقوف عرفات، و طواف نساء، که در موقع انجام اینها اکثر محرمات احرام (که پوشیدن سر از آنهاست) برای او حلال است، دیگر پوشیدن آن کلاه حرمت ندارد.

شارح این قول را می پسندد، به دلیل اینکه روایتی که دلالت بر حرمت می کند سندش ضعیف می باشد و قابل اعتماد نیست.

سپس می فرماید که احتمال دارد نهی در آن روایت را حمل بر کراهت کنیم و شاهد آن همان تعلیلی است که در ذیل روایت آمده (که چون آن کلاه از آداب یهود است) زیرا انجام بعضی از آداب یهود و کفار آن هم اگر به قصد شبیه شدن به آنها نباشد، حرام نیست. و از سیاق تعلیل روایت استفاده می شود که آن کار، محبوب در نظر شارع نیست و این معنای کراهت است.

و نتیجه مختار شارح این می شود که: در طواف عمره، پوشیدن آن از جهت اینکه سر را می پوشانند حرام است (همچنانکه پوشاندن با چیز دیگر نیز حرام است) و در غیر آن طواف، مکروه است.

ترجمه و شرح عبارت: **الثالثة**.. یعنی مسأله سوم این است که حرام است پوشیدن برطله - بضم باء و طاء و سکون راء و تشدید لام مفتوح - و آن عبارت است از کلاه درازی که در زمان قدیم می پوشیدند، پوشیدن آن در طواف حرام است بجهت آنکه روایت شده که از آن کلاه نهی شده، در حالی که علت آورده شده (در آن روایت) به اینکه آن کلاه از هیئت یهودی هاست.

وقیل.. یعنی و گفته شده - گوینده آن ابن ادریس است و مصنف هم در کتاب «دروس» آن قول را نزدیک شمرده - که اختصاص دارد حرمت آن کلاه، به طوافی که

حرام است پوشاندن سر، مثل طواف عمره لضعف این دلیل آن قول است یعنی به دلیل اینکه ضعیف است مدرک حرمت (که روایت مشارالیه در سابق باشد) وهو الاقوی .. این نظر شارح است که تقویت می کند قول ابن ادریس را «ویمکن..» یعنی و ممکن است حمل کنیم نهی (در روایت) را بر کراهت، و شاهدش همان تعلیل (در ذیل روایت) است - که از زنی یهود است - .

**وعلی تقدیر التّحریم..** توضیح: بنا بر قول به حرمت آن کلاه، اگر کسی با همان کلاه طواف کند، گرچه گناه کرده است ولی طوافش باطل نمی شود، زیرا حقیقت طواف، چرخیدن و دور زدن به کعبه است و پوشیدن کلاه خارج از حقیقت طواف است. و در علم اصول گفته اند که نهی اگر به خارج از عبادت بخورد موجب فساد آن عبادت نیست و در اینجا هم نهی از پوشیدن آن کلاه است که خارج از حقیقت طواف است.

و همچنین است اگر طواف با لباس دوخته انجام دهد که گرچه گناه کرده ولی طوافش باطل نمی شود چون پوشیدن لباس دوخته، خارج از حقیقت طواف است پس نهی از پوشیدن آن، نهی از چیزی است که خارج از عبادت است.

ترجمه و شرح عبارت: **و علی تقدیر..** یعنی و بر فرض حرام بودن پوشیدن آن کلاه، ضرر نمی رساند در صحت طواف، زیرا نهی از آن، نهی از صفتی است خارج از طواف (پس آن نهی دلالت بر فساد عبادت یعنی طواف نمی کند) و همچنین (باطل نمی شود طواف) اگر طواف کند در حالتی که لباس دوخته پوشیده باشد.

(الرابعة: روي عن علي عليه السلام) بسند ضعيف (في امرأة نذرت الطواف على أربع) يديها ورجليها (أن عليها طوافين) بالمعهد، وعمل بمضمونه الشيخ رحمته الله.

(وقيل) والقائل المحقق: (يقتصر) بالحكم (على المرأة)، وقوفا فيما خالف الأصل على موضع النص، (ويبطل في الرجل) لأن هذه الهيئة غير معتد بها شرعا، فلا ينعقد في غير موضع النص.

(وقيل) والقائل ابن إدريس: (يبطل فيهما) لما ذكر، واستضعافا للرواية.

(والأقرب الصحة فيهما) للنص، وضعف السند منجبر بالشهرة، وإذا ثبت في المرأة ففي الرجل بطريق أولى.

والأقوى ما اختاره ابن إدريس من البطلان مطلقا، وربما قيل: ينعقد النذر، دون الوصف، ويضعف بعدم قصد المطلق.

## مسأله چهارم از مسائل ششگانه

(الرابعة: روي... توضيح: روایت شده از امیرالمؤمنین عليه السلام درباره زنی که نذر کرده بود طوافی را با حالت چهار دست و پا همانند حیوانات انجام دهد، حضرت فرمود که بر آن زن واجب می شود که دو طواف بطور معمول یعنی بر روی دو پا انجام دهد، و شیخ طوسی بر طبق همین روایت فتوی داده.

ودراین مسأله چهار قول است:

۱. قول محقق حلی که فرموده نذر مذکور در زن صحیح است ولی نسبت به مرد

صحیح نیست.

به دلیل اینکه اصل در طواف یعنی قاعده‌ای که از ادله طواف استفاده می‌شود این است که طواف بر روی دوپا باشد و طواف شرعی انصراف به آن معنی دارد پس طواف با چهار دست و پا رجحان شرعی ندارد و در نذر باید متعلقش رجحان شرعی داشته باشد.

بنابراین طوافی که برخلاف اصل است (یعنی طواف بر چهار دست و پا) اگر متعلق نذر قرار گرفت، چنانچه دلیل شرعی بر صحت آن نذر بود که قبول می‌شود و اگر دلیل شرعی نبود نذر صحیح نیست. و در مورد بحث، دلیل نسبت به زن فقط داریم که همان روایت سابق باشد پس نذر او صحیح است و اما نسبت به مرد دلیلی نداریم پس نذر او صحیح نیست و نمی‌توان حکم را به او سرایت داد.

۲. قول ابن ادریس که فرموده، نذر، هم در مرد و هم در زن باطل است بجهت آن دلیلی که در قول اول گفته شد، و روایت سابق را هم که نسبت به زن وارد شده تضعیف کرده.

۳. قول مصتّف است که فرموده: نذر، هم نسبت به زن و هم نسبت به مرد صحیح است و دلیل ایشان در زن، همان روایت است و آن گرچه از نظر سند ضعیف است ولی چون مشهور فقهاء به مضمون آن عمل کرده‌اند، شهرت جبران می‌کند ضعف سند را یعنی معلوم می‌شود که فقهاء قرینه‌ای بر صحت آن روایت در دست داشته‌اند که آن قرینه بدست ما نرسیده.

و اما دلیل ایشان نسبت به مرد، طریق اولویت است به این بیان که در زن با اینکه شرعاً اهمیت زیاد به رعایت پوشش و حجاب او در بین مردم داده شده و چهار دست و پا طواف کردن منافات با عفت و حجاب او دارد، در عین حال نذر

مذکور نسبت به او بحکم روایت صحیح بوده پس در مرد که جهت پوشش در بین نیست، بطریق اولی باید نذر صحیح باشد.

ولی ناگفته نماند که این دلیل از مصتف قابل قبول نیست، زیرا خود نذر به آن کیفیت، منافات با عفت و حجاب او ندارد بلکه آنکه منافات دارد همانا عمل به آن کیفیت است و در اینجا فرض این است که بحکم روایت، وظیفه او انجام دو طواف بر طبق معمول (یعنی بر دوپا) است، نه بر چهار دست و پا تا منافات با حجاب او داشته باشد.

۴. قول بعضی است که گفته است اصل نذر طواف صحیح است ولی کیفیت مذکوره (که چهار دست و پا باشد) باطل است.

توضیحش آنکه: متعلق نذر در اینجا دو چیز است: ۱. طواف ۲. کیفیت مذکور، و در اینجا وقتی که نذر کیفیت مذکور باطل بود چون آن کیفیت، راجح نیست شرعاً تا متعلق نذر قرار گیرد، دیگر نذر در اصل طواف باطل نخواهد بود. ناگفته نماند که طبق گفته این قول، وقتی که کیفیت باطل بود، پس بر شخص یک طواف واجب خواهد بود نه دو طواف.

و ظاهراً این قول هم روایت را قبول ندارد که دو طواف واجب باشد.

شارح در بین اقوال چهارگانه، قول دوم را اختیار کرده و از قول چهارم چنین جواب می دهد که:

نذرکننده، در نذرش دو چیز قصد نکرده یعنی اینجور نیست که هم مطلق طواف را خواسته و هم کیفیت مذکور (بر چهار دست و پا) را بلکه یک چیز قصد کرده که آن طواف به کیفیت مذکور باشد بطوری که طواف بدون آن کیفیت را

نمی‌خواهد، بنابراین وقتی که قید طواف که کیفیت مذکور باشد، باطل بود بجهت عدم رجحان شرعی آن، پس نذر خود طواف هم باطل خواهد بود.

ترجمه و شرح عبارت: **روی عن علي ؑ**.. یعنی روایت شده از حضرت امیرالمؤمنین ؑ - به سند ضعیف - درباره زنی که نذر کرده بود طواف کند بر چهار دست و پا، فرمود: بر آن زن واجب است دو طواف کند بطور معمول (یعنی بر روی پاها، یک طوافش به جای دست‌ها و یک طوافش به جای پاها) و به مضمون این حدیث عمل کرده است شیخ طوسی.

**وقیل - والقائل المحقق**.. یعنی گفته شده - وگوینده این قول، محقق حلی است - که اکتفا می‌شود در این حکم (یعنی حکم به صحت نذر) برزن فقط، به دلیل اینکه توقف می‌کنیم در چیزی که مخالف قاعده است، بر مورد روایت فقط (و مورد روایت، زن فقط می‌باشد) **فیما خالف الاصل**، احتمال دارد که مقصود از اصل، قاعده در نذر باشد چون قاعده در نذر این است که متعلقش رجحان شرعی داشته باشد پس در جایی که متعلقش رجحان شرعی دارد (مثل مسأله مورد بحث) خلاف قاعده است.

و احتمال دارد مقصود از اصل، قاعده در طواف باشد چنانکه سابقاً توضیح دادیم.

**ویبطل**... (این دنباله قول قیل است) یعنی و باطل می‌شود نذر در مرد، زیرا این کیفیت طواف (یعنی بر چهار دست و پا) شرعاً خواسته نشده (و رجحان ندارد) پس نذر منعقد نمی‌شود در جایی که روایت نیست.

**وقیل والقائل ابن ادریس**.. یعنی گفته شده - وگوینده آن ابن ادریس است - که باطل می‌شود نذر در مرد و درزن، بجهت آن دلیلی که در بالا گفته شد (که آن کیفیت از طواف، رجحان شرعی ندارد) و روایت را هم تضعیف کرده.

**والاقرب**.. (این نظر مصتف است که:) نزدیکتر به صواب، صحت نذر است در مرد و درزن، (اما دلیل صحت درزن:) بجهت روایت از امیرالمؤمنین علیه السلام، و ضعف سند این روایت جبران شده به شهرت عمل به آن روایت و (اما دلیل صحت نذر در مرد، این است که:) وقتی که ثابت شد حکم صحت درزن پس در مرد، بطریق اولی ثابت خواهد بود (چنانکه توضیحش گذشت).

و (شارح می‌فرماید که:) اقوی در نظر ما همان است که ابن ادریس اختیار کرده و آن باطل بودن نذر است مطلقا چه در مرد و چه درزن.

**وربما قیل**.. (این همان قول چهارم در مسأله است) یعنی وجه بسا گفته شده اصل نذر طواف صحیح است ولی وصف طواف (یعنی کیفیت آن که هر چهار دست و پا باشد) باطل است و (شارح در جواب این قول می‌فرماید که:) تضعیف می‌شود این قول به اینکه نذرکننده، مطلق طواف را قصد نکرده (بلکه قصد طواف مقید به وصف مذکور را کرده پس وقتی که قید باطل بود، مقید هم که اصل طواف باشد باطل خواهد بود).



(الخامسة: يستحب إكثار الطواف) لكل حاضر بمكة (ما استطاع وهو أفضل من الصلاة) تطوعاً (للوارد) مطلقاً، وللمجاور في السنة الأولى، وفي الثانية يتساويان، فيشرك بينهما، وفي الثالثة تصير الصلاة أفضل كالمقيم.

(وليكن) الطواف (ثلثمائة وستين طوفاً فإن عجز) عنها (جعلها أشواطاً) فتكون أحداً وخمسين طوفاً. ويبقى ثلاثة أشواط تلحق بالطواف الأخير، وهو مستثنى من كراهة القرآن في النافلة بالنص.

واستحب بعض الأصحاب إلحاقه بأربعة أخرى لتصير مع الزيادة طوفاً كاملاً، حذراً من القرآن. واستحب ذلك لا ينافي الزيادة. وأصل القرآن في العبادة مع صحتها لا ينافي الاستحباب.

وهو حسن وإن استحب الأمران.

### مسأله پنجم از مسائل ششگانه

(الخامسة: يستحب إكثار... توضيح: مستحب است برای هر کسی که در مکه حاضر می شود، اینکه هر چه قدر می تواند طواف انجام دهد.

وطواف مستحبی، برای کسی که وارد مکه شده و قصد اقامت در مکه نکرده (هر چند ماندنش در مکه سال ها طول بکشد) افضل است از نماز مستحبی چه در سال اول و دوم و چه در سال های بعد.

ولی برای کسی که قصد اقامت در مکه دارد، در سال اول، طواف مستحبی افضل از نماز مستحبی است و در سال دوم، طواف با نماز مستحبی از نظر فضیلت مساویند و در این صورت تخییر برای او نیست که اگر خواست غالباً طواف را

اختیار کند و یا غالباً نماز را اختیار کند بلکه برای او مستحب است بطور مشترک آن دورا انجام دهد که مثلاً اگر دوبار طواف انجام داد، دو نماز مستحبی هم انجام دهد و اما در سال سوم برای او نماز افضل از طواف است، همانطوری که برای کسی که اقامت همیشگی در مکه دارد یعنی از اهل مکه است نماز از طواف افضل است.

ترجمه و شرح عبارت: *الخمسة* .. یعنی مسأله پنجم این است که: مستحب است بسیار طواف کردن برای هر کسی که حاضر در مکه است، هر اندازه که توانایی داشته باشد، و طواف مستحبی افضل است از نماز مستحبی برای وارد شونده به مکه (مقصود کسی است که قصد اقامت و مجاورت در مکه نکرده هر چند ماندنش در مکه سالها طول بکشد) **مطلقاً** یعنی برای او افضل است در همه سالها یعنی چه در سال اول و دوم و چه در سالهای دیگر (در صورتی که ماندنش در مکه سالها طول بکشد به این طور که رفت و آمد به مکه دارد) **وللمجاور** .. یعنی و برای کسی که مجاور مکه (یعنی کسی که قصد اقامت در مکه کرده، طواف مستحبی افضل از نماز مستحبی است برای او) در سال اول، و اما در سال دوم، طواف و نماز مساوی می شوند در فضیلت، پس مستحب است که تشریک کند بین آن دو (چنانکه توضیحش داده شد) و در سال سوم، نماز افضل (از طواف) می شود همانند کسی که همیشه در مکه اقامت دارد یعنی از اهل مکه است.

**ولیکن الطواف ثلثاً وستین** .. توضیح: مستحب است، ۳۶۰ مرتبه طواف انجام دهد که به عدد روزهای سال است (و مجموع شوطها، ۲۵۲۰ شوط خواهد شد، زیرا هر طوافی هفت شوط است) و اگر به آن عدد نتواند انجام دهد، ۳۶۰ شوط

انجام دهد که ۵۱ طواف می‌شود و سه شوط باقی می‌ماند که این باقیمانده را به طواف آخری ملحق کند یعنی در هر هفت شوط از آن شوط‌ها، نیت یک طواف کند، و در آخر، ده شوط را نیت یک طواف کند که ۳۶۰ شوط تکمیل می‌شود.

اگر کسی گوید که بعداً خواهد آمد که در طواف مستحبی، زیادی بر هفت شوط انجام دادن مکروه است پس چگونه در اینجا ده شوط را به نیت یک طواف انجام دهد در حالی که سه شوط زیادی بر هفت شوط بجا آورده، و استحباب باکراهت جمع نمی‌شود.

شارح جواب می‌فرماید که در اینجا، چون روایت داریم، مورد بحث از آن کراهت استثنا شده و کراهت ندارد.

ترجمه و شرح عبارت: ولیکن.. یعنی مستحب است که عدد طواف‌ها، ۳۶۰ طواف باشد پس اگر عاجز شد از آن مقدار، قرار دهد آن عدد را شوط‌ها (یعنی ۳۶۰ بار شوط کند که هر هفت شوط را به نیت یک طواف بجا آورد) پس این شوط‌ها ۵۱ طواف می‌شود و سه شوط باقی می‌ماند که آن را ملحق به طواف آخر کند (یعنی طواف پنجاه و یکمین را ده شوط کند به نیت یک طواف) و (اگر کسی اشکال کند که در این طواف اخیر، قرآن در طواف می‌شود یعنی چند شوط زیادتر از هفت شوط بجا آورده که این در طواف مستحبی، مکروه است چنانکه در مسأله ششم خواهد آمد، جواب می‌فرماید که: آن طواف آخری، استثنا شده از کراهت قرآن در طواف مستحبی، به واسطه وجود روایت القرآن چنانکه در مسأله ششم خواهد آمد، قرآن دو معنی دارد، و مقصود در اینجا معنای دومی است که شارح در آن مسأله ذکر

می‌کند که ما ذکرش نمودیم **بالنص** متعلق است به مستثنی، یعنی روایت این طواف را از کراهت قران در طواف، خارج کرده.

**و استَحَبَّ بَعْضُ الْأَصْحَابِ..** توضیح: بعضی از فقهاء گفته است که مستحب است به سه شوط باقیمانده، چهار شوط دیگر هم اضافه کند که مجموع یک طواف شود تا اینکه قران در طواف (به همان معنای دوم قران که در بالا ذکر شد) لازم نیاید پس بنابراین قول، ۵۲ طواف می‌شود.

اگر کسی اشکال کند به اینکه آنکه مستحب است همانا خصوص عدد ۳۶۰ شوط است پس مستحب بودن زیادتر از آن عدد، منافات دارد با خصوص عدد مذکور، پس چگونه چهار شوط دیگر مستحب می‌باشد.

جواب گوید که: منافاتی بین استحباب عدد مذکور و بین استحباب زیادتر از آن نمی‌باشد، زیرا استحباب عدد مخصوص، نفی نمی‌کند استحباب زیادتر از آن را بلکه نفی می‌کند استحباب کمتر از آن را یعنی مقصود از عدد مخصوص این است که کمتر از آن نباشد نه اینکه زیادتر از آن هم بجا نیاید پس منافی با استحباب چهار شوط زیادی نخواهد بود، و بنابراین انسان دو مستحب بجا آورده: یکی عدد ۳۶۰ و دیگری چهار شوط اضافی.

اگر کسی اشکال دیگر کند و بگوید: چنانکه بعداً در مسأله ششم خواهد آمد، قران در طواف، دو معنی دارد یکی اینکه انسان چند شوط زیادتر از هفت شوط بجا آورد، و معنای دوم اینکه انسان بین دو طواف (یعنی دو هفت شوط) فاصله نیندازد و پی‌درپی انجام دهد، و قران به هر دو معنی کراهت دارد.

و در اینجا وقتی که چهار شوط دیگر اضافه کند، گرچه قرآن به معنای اول لازم نمی‌آید ولی قرآن به معنای دوم لازم می‌آید چون دو هفت شوط در آخر پی در پی انجام می‌گیرد و مکروه بودن آن چگونه با استحباب طواف جمع می‌شود در حالی که بین استحباب و کراهت منافات است.

جواب گوئیم: که کراهت دو معنا دارد، یکی معنای اصطلاحی بین اصولیین، و آن مرجوح بودن می‌باشد (یعنی ترکش بهتر از فعلش باشد) و این معنا در عبادات صحیحه راه ندارد، زیرا عبادت باید راجح شرعی باشد (که شرعاً فعلش بهتر از ترکش باشد) نه مرجوح.

و معنای دوم: کم بودن ثواب می‌باشد و این معنا در عبادات راه دارد پس وقتی گفته می‌شود فلان عبادت مکروه است یعنی ثوابش کمتر است: نسبت به عبادت دیگر، و این منافات ندارد که در عین حال، آن عبادت بخودی خود، راجح شرعی باشد، مثلاً نماز در حمام مکروه است یعنی ثوابش کمتر است نسبت به نماز در خارج از حمام، هر چند اصل نماز در حمام بخودی خود رجحان دارد.

حال که این مقدمه دانسته شد: گوئیم در مورد بحث هم کراهت به همین معنای دوم است، بنابراین هر چند قرآن در طواف لازم می‌آید که مکروه است ولی کراهت آن چون به این معنی است که ثوابش نسبت به طواف دیگر، کمتر است، منافات ندارد با استحباب اصل آن طواف.

ترجمه و شرح عبارت: **واستحب**.. یعنی بعضی از اصحاب (که ابن زهره باشد، قول دیگری را گفته است و آن اینکه:): **مستحب** دانسته ملحق کردن (سه شوط) باقی را به چهار شوط دیگر، تا اینکه آن چهار شوط با سه شوط اضافی یک طواف

کامل گردد بجهت اینکه دوری کرده باشیم از قران مکروه (یعنی بجهت اینکه قران مکروه لازم نیاید) حَذراً این علت است برای استحب - واستحباب ذلک .. (این دنباله کلام بعضی اصحاب است و مقصود جواب از اشکال مقدری است که توضیحش را دادیم) یعنی مستحب بودن عدد مخصوص (۳۶۰ شوط) منافات ندارد با زیاد کردن چهار شوط دیگر بر آن (زیرا غرض از تعیین عدد مذکور این است که کمتر از آن نباشد نه اینکه زیادت از آن هم نباشد پس استحباب زیادت از آن که چهار شوط دیگر باشد منافات با استحباب عدد ۳۶۰ ندارد) وَأَصْلُ الْقِرَانِ .. (این نیز دنباله کلام بعضی اصحاب است و جواب از اشکال دیگری که توضیحش سابقاً گذشت) یعنی اصل قران در عبادت با صحیح بودن آن، منافات ندارد با مستحب بودن طواف (هرچند مکروه است قران در طواف، و مقصود از اصل قران، پی در پی بودن دو هفت شوط است یعنی وقتی که چهار شوط دیگر به ده شوط اضافه کرد چهارده شوط می شود یعنی دو هفت شوط، و آن مکروه است. و اینکه فرمود اصل قران، چون چنانکه در مسأله ششم بعداً خواهد آمد، قران دو معنی دارد، یکی پی در پی انجام دادن دو هفت شوط، و دوم زیادت کردن چند شوط بر هفت شوط، و معنای اول معنای اصلی قران است).

وَهُوَ حَسَنٌ .. (از اینجا نظر شارح است که تأیید می کند فرمایش بعضی اصحاب را) یعنی استحباب آن الحاق، نیکو است هر چند دو چیز مستحب می شود (یکی ۳۶۰ شوط، و دوم الحاق چهار شوط دیگر، و منافاتی بین استحباب هر دو نیست چنانکه در جواب اشکال اول دانسته شد).

(السادسة: القرآن) بين أسبوعين بحيث لا يجعل بينهما تراخيا - وقد يطلق على الزيادة عن العدد مطلقا - (مبطل في طواف الفريضة، ولا بأس به في النافلة، وإن كان تركه أفضل)، ونبه بأفضلية تركه على بقاء فضل معه، كما هو شأن كل عبادة مكروهة .

وهل تتعلق الكراهة بمجموع الطواف، أم بالزيادة؟ الأجود الثاني إن عرض قصدها بعد الإكمال، وإلا فالأول، وعلى التقديرين فالزيادة يستحق عليها ثواب في الجملة وإن قل .

### مسأله ششم از مسائل ششگانه

(السادسة: القرآن)... توضيح: قران بين دو طواف موجب بطلان طواف واجب می شود، وقران چنانکه در بالا نیز ذکر کردیم دو معنی دارد:

۱. معنای اصلی و آن اینکه دو هفت شوط پشت سرهم انجام دهد بدون اینکه بین آنها فاصله بیندازد یعنی نماز طواف را بعد از طواف اول، انجام ندهد بلکه بگذارد برای بعد از آن دو طواف .

۲. معنای نادر و آن اینکه چند شوط زیادتر از هفت شوط انجام دهد (مثلاً ۹ شوط بجا آورد) چه اینکه آن زیادی را از اول قصد انجامش را داشته باشد یا اینکه بعد از تمام شدن هفت شوط طواف اول، آن زیادی را قصد کند .

و اما در طواف مستحبی، قران موجب بطلان نیست هر چند مکروه می باشد و معنای کراهت چنانکه سابقاً نیز گفتیم به معنی کم بودن ثواب است نه اینکه مرجوح شود چون مرجوح بودن در عبادت، معنی ندارد، زیرا عبادت قطعاً باید

راجح شرعی باشد پس معنی کراهت در طواف مقرون، این است که ثواب آن نسبت به ثواب طواف غیر مقرون، کمتر است هر چند خود آن طواف در عین حال مستحب می باشد.

ترجمه و شرح عبارت: السادسة.. یعنی مسأله ششم این است که مقارنه انداختن میان دو هفت شوط (یعنی دو طواف پشت سرهم بجا آورده شود) بطوری که بین آن دو، فاصله ای قرار داده نشود (یعنی نماز طواف را بعد از طواف اول بجا نیاورده و بگذارد بعد از دو طواف، نماز آنها را بجا آورد) **وقد يُطَلَّقُ..** یعنی وگاهی قرآن اطلاق می شود بر (معنای دومی و آن: شوط زیادی بر عدد (هفت شوط) انجام دادن، مطلقاً یعنی چه اینکه آن زیادی را از اول طواف، قصد کرده باشد یا اینکه بعد از اكمال طواف، قصد انجام آن زیادی را کند **مبطل** خبر است برای - القرآن - یعنی مقارنه انداختن، باطل کننده طواف است در طواف واجب **ولا بأس** به.. یعنی و اشکالی نیست به قرآن در طواف مستحبی اگر چه ترک کردن آن فضیلتش بیشتر است (پس قرآن مکروه است در آن).

**و تَبَّهَ بِأَفْضَلِيَّةِ تَرَكَهَ...** توضیح: شارح می فرماید که اینکه مصتّف فرمود: ترک قرآن افضل است. کلمه افضل از باب افعال تفضیل است و دلالت می کند بر اینکه اگر قرآن در طواف مستحبی بود، باز هم فضیلت برای آن طواف هست منتها فضیلتش کمتر است و معنای عبادت مکروه همین است که ثوابش نسبت به غیر آن کمتر است.



ترجمه و شرح عبارت: **ونبه.. یعنی تنبیه کرد مصتّف به افضل بودن ترک قران** در نافله براینکه باز هم فضیلتی با بودن قران، باقی است چنانکه همین، شأن هر عبادت مکروه می باشد.

**وهل تتعلق الكراهة..** مطلب دیگری است توضیحش اینکه: آیا کراهت بمجموع طواف تعلق می گیرد یا به آن شوط های زیادی فقط تعلق می گیرد یعنی اگر مثلاً ۹ شوط به جای آورد آیا کراهت به مجموع ۹ شوط تعلق می گیرد یا اینکه فقط به آن دو شوط اضافی تعلق می گیرد؟

شارح می فرماید باید تفصیل داد به اینکه اگر چنانچه بعد از اكمال هفت شوط، تصمیم به انجام شوط های زیادی گرفت و از اول قصد انجام آنها را نداشته، در این صورت بهترین است که بگوئیم کراهت، فقط تعلق به آن شوط های زیادی می گیرد نه هفت شوط اول.

و اما اگر از اول، قصد انجام شوط های زیادی را داشته، در این صورت گوئیم کراهت به مجموع طواف، تعلق می گیرد.

و بنابر هر دو احتمال (چه کراهت به مجموع تعلق بگیرد یا به زیادی فقط) برای آن شوط های زیادی هم ثواب داده می شود هر چند ثواب کم باشد، چون کراهت در عبادت به معنای ثواب کم می باشد.

ترجمه و شرح عبارت: **وهل تتعلق.. یعنی آیا کراهت (در طواف نافله) تعلق به مجموع طواف (یعنی هفت شوط با آن شوط های زیادی) می گیرد یا اینکه تنها به شوط های زیادی تعلق می گیرد؟** بهتر در نظر ما، احتمال دوم است اگر قصد آن

زیادی، بعد از تمام کردن طواف، عارض شود، وگرنه (اگر قصد آن زیادی را از اول طواف، داشته باشد) احتمال اول بهتر است.

و در هر صورت، بر آن زیادی نیز، ثواب تعلق می‌گیرد اجمالاً هر چند کم است (چون فرض این است که مقارنه انداخته و مکروه است) ام بالزیادة در اینجا گویا مقصود از زیادی اعم است از هفت شوط زیادی یا کمتر از آن.

(القول في السعي والتقشير ومقدماته) كلها مسنونة: (استلام الحجر) عند إرادة الخروج إليه .

(والشرب من زمزم، وصب الماء منه عليه) من الدلو المقابل للحجر، وإلا فمن غيره. والأفضل استقاؤه بنفسه، ويقول عند الشرب، والصب: "اللهم اجعله علما ناعما، ورزقا واسعا، وشفاء من كل داء وسقم".

### سعی صفا و مروه و تقصیر

(القول في السعي... توضیح: واجب سوم از واجبات عمره، سعی میان صفا و مروه است و آن عبارت است از پیمودن هفت بار تمام مسافت بین صفا تا مروه را بطوری که چیزی از مسافت باقی نماند.

وصفا و مروه نام دو کوه کوچک در مکه است که جنب مسجد الحرام و مقابل هم قرار دارند و اکنون مختصری از آن دو کوه باقی مانده است. ارتفاع صفا در حدود ۱۵ متر و مروه در حدود ۸ متر است.

کوه صفا در مشرق خانه خدا و در دامنه کوه ابوقبیس است، و از حضرت صادق ع روایت شده که نام حضرت آدم ابوالبشر، مصطفی (برگزیده شده) بوده و چون هنگام هبوط از بهشت به دنیا بر این کوه فرود آمده بمناسبت نام آدم صفی الله، این کوه «صفا» نامیده شده.

کوه مروه در شمال خانه خدا و در دامنه کوه قینقاع (به فتح اول و سکون ثانی و ضم ثالث) است و حدیث از امام صادق است که چون حواء هنگام هبوط از بهشت به دنیا بر این کوه فرود آمده بدین جهت «مروه» نامیده شده، زیرا مرأه (یعنی

زن) بر آن کوه فرود آمده. البته وجه دیگری هم در تسمیه صفا و مروره گفته شده که بجهت اختصار ما ذکر نکردیم.

مسافت میان دوکوه صفا و مروره، ۴۲۰ متر است که اکنون بصورت یک خیابان سرپوشیده با ارتفاع ۱۲ متر و عرض ۲۰ متر در آمده و آن را مسعی (یعنی مکان سعی میان صفا و مروره) نامند و متصل به مسجد الحرام است. و پیش از سعی چند چیز مستحب است:

## مستحبات پیش از سعی

۱. در وقتی که قصد رفتن بسوی صفا برای سعی دارد، مستحب است نزد حجرالاسود آید و آن را استلام کند یعنی بیوسد و یا دست بر آن بمالد.
  ۲. مستحب است نزد چاه زمزم رفته و از آب آن بخورد و مقداری از آب به سرو بدن خود بریزد و در وقت خوردن و ریختن آب بر خود، این دعا را بخواند: اللهم اجعله علماً... و افضل این است که خودش از چاه آب بکشد نه کس دیگر.
  ۳. مستحب است طهارت از حدث یعنی وضو داشتن در حال سعی اگر احتیاج به وضو دارد و اگر احتیاج به غسل دارد (مثل زنی که عادت زنانه پیدا کرده و پاک شده) غسل کند.
- ولی بعضی از فقهاء آن را واجب دانسته است (یعنی شرط صحت سعی) که سعی بدون طهارت باطل است.
- و همچنین مستحب است طهارت از خبث یعنی پاک بودن از نجاست ظاهری.

۴. مستحب است در مسجد الحرام از دری که مقابل حجرالاسود است و بنام باب صفا معروف است بیرون رود.

شارح می‌فرماید که باب صفا اکنون بجهت توسعه‌ای که در مسجد الحرام داده شده، داخل مسجد قرار گرفته همانند باب بنی شیبه که داخل مسجد قرار دارد ولی باب صفا به واسطه دو ستون علامت گذاری شده، بنابراین از میان این دو ستون بگذرد (البته در زمان ما از این ستون‌ها اثری نیست).

و نیز ظاهراً مستحب است از دری که مقابل آن دو ستون قرار دارد خارج شود که در این زمان، این در معروف به باب صفاست، چنانکه مصتّف در کتاب «دروس» فرموده.

۵. مستحب است قبل از شروع به سعی، بالای صفا برود تا حدی که از باب صفا، خانه کعبه دیده شود و در آنجا توقف کند در حالی که روبه خانه کعبه باشد و دعا کند و ذکر خدا بگوید.

و مقدار توقف او بالای صفا از نظر زمان، به اندازه زمان خواندن یک سوره بقره به آرامی باشد (و در روایت است که طول دادن توقف بر کوه صفا باعث زیاد شدن مال می‌شود).

ترجمه و شرح عبارت: **القول في السعي**.. یعنی سخن در سعی و تقصیر (یعنی کوتاه کردن مویا ناخن) می‌باشد، و مقدمات آن - که همه آنها مستحب است - عبارتند از: مس کردن حجرالاسود در وقت قصد خروج به سعی، و آشامیدن از چاه زمزم و ریختن آب از آن بر (سر و بدن) خود از آن دَلْوِی (یعنی ظرف آب) که در مقابل حجرالاسود قرار دارد و اگر از آن دَلْوِی ممکن نشد، از دَلْوِی دیگر بردارد.

وافضل آن است که خودش آب بکشد، و بخواند در وقت آشامیدن و ریختن آب بر خود، این دعا را: «اللهم اجعله علماً نافعاً ورزقاً واسعاً وشفاءً من كل داء وسقم» یعنی خدایا این آب را علمی نافع و رزقی واسع و شفاء از هر دردی و بیماری قرار بده من زمزم چاه زمزم در ۱۸ متری مشرق خانه کعبه و نزدیک مقام ابراهیم قرار دارد و پیدایش این آب شرح مفصل و تاریخی دارد که ذکرش بطول می‌انجامد و اجمالاً این چاه در عهد حضرت اسماعیل کنده شد و پس از حضرت اسماعیل چندین بار در اثر حوادث جهان پر شد و از نظرها پنهان ماند و بالاخره چند سال قبل از ولادت پیامبر اکرم ﷺ بدست عبدالمطلب جد آن حضرت پدیدار گردید.

(والطهارة) من الحدث على أصح القولين - وقيل: يشترط - ومن الخبث أيضا .  
 (والخروج من باب الصفا) وهو الآن داخل في المسجد كباب بني شيبه، إلا أنه  
 معلم بأستوانتين، فليخرج من بينهما. وفي «الدروس» الظاهر استحباب الخروج  
 من الباب الموازي لهما أيضا .  
 (والوقوف على الصفا) بعد الصعود إليه حتى يرى البيت من بابه (مستقبل الكعبة).  
 (والدعاء والذكر) قبل الشروع بقراءة البقرة مترسلا، للتأسي، وليكن الذكر مائة  
 تكبيرة، وتسيحة، وتحميدة، وتهليلة، ثم الصلاة على النبي وآله عليهم السلام مائة .

(والطهارة) من الحدث .. یعنی و مستحب است پاک بودن از حدث (یعنی وضو  
 داشتن یا غسل اگر احتیاج به غسل باشد) علی اصح القولین یعنی مستحب  
 بودن آن، اصح دو قولی است که در این مسأله است ولی بعضی گفته است که  
 آن، شرط صحت سعی است نه اینکه مستحب باشد ومن الخبث ايضا .. یعنی  
 و نیز مستحب است طهارت از خبث یعنی پاک بودن از نجاست ظاهری .  
 والخروج .. یعنی و مستحب است خارج شدن از درب صفا (که مقابل  
 حجر الاسود است و از درهای شرقی مسجد الحرام می باشد) و آن اکنون داخل  
 مسجد می باشد همانند باب بنی شیبه (که سابقاً گفته شده) ولی باب صفا  
 علامت گذاری شده به دو ستون پس از بین آن دو ستون، خارج شود (تا عمل به  
 استحباب کرده باشد) وفي الدروس .. یعنی مصنف در کتاب «دروس» فرموده:  
 ظاهراً مستحب است خروج از دری که مقابل آن دو ستون است نیز (همانطوری  
 که خروج از در صفا که داخل مسجد قرار گرفته مستحب است).

**والوقوف**.. یعنی و مستحب است توقف کردن بر روی کوه صفا بعد از رفتن بالای صفا تا جایی که خانه کعبه از در صفا دیده شود (و گفته اند اگر روی پله چهارم کوه برود، خانه کعبه دیده می شود، مرحوم مجلسی اول در «روضه المتقین» فرموده که این مربوط به زمان های سابق بوده و اکنون در زمان ما خانه کعبه از آن در دیده نمی شود بجهت ساختمان هایی که ساخته اند) حتی یری.. این جمله قید است برای - صعود - چنانکه در ترجمه عبارت روشن شد **مستقبل الكعبه**... یعنی در حالی که (وقتی بر روی صفا رفت) روبه کعبه باشد و دعا کند و ذکر خدا گوید **قبل الشروع**.. این جمله و ما بعد از آن، ظرف است برای - وقوف بر صفا - یعنی آن وقوف پیش از شروع به سعی باشد، و مدت زمان توقف او به اندازه زمان خواندن سوره بقره به آرامی بوده باشد (که شاید حدود یک ساعت بکشد) **للتأسي** یعنی دلیل استحباب وقوف بر صفا، پیروی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می باشد.

**وليكن الذکر**.. سزاوار است ذکراو، این ذکرها باشد: صد مرتبه تکبیر، و صد مرتبه سبحان الله، و صد مرتبه الحمد لله، و صد مرتبه لا اله الا الله، سپس صد مرتبه صلوات بر پیغمبر و آتش.



(وواجبه: النية) المشتملة على قصد الفعل المخصوص متقربا، مقارنة للحركة وللصفا بأن يصعد عليه فيجزئ من أي جزء كان منه، أو يلصق عقبه به إن لم يصعد، فإذا وصل إلى المروة ألصق أصابع رجليه بها إن لم يدخلها ليستوعب سلوك المسافة التي بينهما في كل شوط.

## واجبات سعی میان صفا ومروه

(وواجبه: النية)... توضیح: در سعی، چند چیز واجب است:

اول: نیت یعنی اینکه قصد کند عمل مخصوصی را (که پیمودن مسافت هفت مرتبه میان صفا ومروه باشد با خصوصیات دیگر از قبیل اینکه عمره تمتع است یا حج تمتع ویا عمره مفرده، در حجة الاسلام است یا غیر آن) با قصد قربت. واین نیت باید همزمان با حرکت او و با بودنش در کوه صفا باشد، و همزمان بودن با کوه صفا به دو وجه جایز است:

۱. اینکه بر بالای صفا رفته و در آنجا نیت کند و در هر نقطه از صفا باشد کفایت

می کند.

۲. اینکه اگر بالای صفا نرفت، پاشنه های پایش را به کوه و پله های صفا

بچسباند و نیت کند سپس شروع به حرکت در سعی بسوی مروه نماید. و وقتی به

مروه رسید باید یا از پله های مروه بالا رود و یا اگر بالا نرفت، انگشتان پاهایش را به

پله ها و کوه مروه بچسباند تا اینکه در هر شوطی، بطور کامل مسافت ما بین صفا و

مروه را پیموده باشد.

و موقعی که از مروه به طرف صفا مراجعت می‌کند، پاشنه پا را به مروه بچسباند و وقتی به صفا رسید انگشتان پایش را به صفا بچسباند و به همین کیفیت عمل کند تا هفت شوط او تمام شود.

ترجمه و شرح عبارت: و واجبه... یعنی و واجبات سعی (چند چیز است): یکی نیت است که این نیت باید مشتمل باشد بر قصد عمل مخصوص (پیمودن مسافت هفت مرتبه میان صفا و مروه) در حالی که با قصد قربت باشد و همزمان با حرکت او (برای سعی) باشد (بطوری که بعد از نیت بلافاصله حرکت کند تا اینکه نیت او مقارن اول عبادت یعنی سعی باشد) وللصفا (عطف است بر للحرکه) یعنی و نیز مقارن باشد با صفا (و این مقارنت به دو وجه ممکن است انجام گیرد یکی:؛) به اینکه بالای صفا برود (و در آنجا نیت کند) و کافی است آن قصد از هر نقطه‌ای از صفا بوده باشد و (وجه دوم این است که می‌فرماید:؛) یا به اینکه بچسباند پاشنه پایش را به صفا در صورتی که بالای صفا نرود عقبه عقب به معنای پاشنه پاست (و آیا باید پاشنه هر دو پا باشد یا اینکه یک پا کافی است؟ دو احتمال است و شاید بقرینه اینکه شارح نسبت به مروه فرموده که انگشتان هر دو پا را به مروه بچسباند، در اینجا هم مقصودش پاشنه هر دو پا باشد).

فاذا وصل.. یعنی پس وقتی که به مروه رسید بچسباند انگشتان دو پایش را به مروه در صورتی که داخل مروه نشود (و بالای آن نرود) تا اینکه بطور کامل پیموده باشد مسافتی را که مابین صفا و مروه است، در هر شوطی (در رفتن و برگشتن).

(وواجبه: النية) المشتملة على قصد الفعل المخصوص متقربا، مقارنة للحركة وللصفا بأن يصعد عليه فيجزئ من أي جزء كان منه، أو يلصق عقبه به إن لم يصعد، فإذا وصل إلى المروة ألصق أصابع رجليه بها إن لم يدخلها ليستوعب سلوك المسافة التي بينهما في كل شوط.

## واجبات سعی میان صفا ومروه

(وواجبه: النية)... توضیح: در سعی، چند چیز واجب است:

اول: نیت یعنی اینکه قصد کند عمل مخصوصی را (که پیمودن مسافت هفت مرتبه میان صفا ومروه باشد با خصوصیات دیگر از قبیل اینکه عمره تمتع است یا حج تمتع ویا عمره مفرده، در حجة الاسلام است یا غیر آن) با قصد قربت. واین نیت باید همزمان با حرکت او و با بودنش در کوه صفا باشد، و همزمان بودن با کوه صفا به دو وجه جایز است:

۱. اینکه بر بالای صفا رفته و در آنجا نیت کند و در هر نقطه از صفا باشد کفایت

می‌کند.

۲. اینکه اگر بالای صفا نرفت، پاشنه‌های پایش را به کوه و پله‌های صفا

بچسباند و نیت کند سپس شروع به حرکت در سعی بسوی مروه نماید. و وقتی به

مروه رسید باید یا از پله‌های مروه بالا رود و یا اگر بالا نرفت، انگشتان پاهایش را به

پله‌ها و کوه مروه بچسباند تا اینکه در هر شوطی، بطور کامل مسافت ما بین صفا و

مروه را پیموده باشد.

و موقعی که از مروه به طرف صفا مراجعت می‌کند، پاشنه پا را به مروه بچسباند و وقتی به صفا رسید انگشتان پایش را به صفا بچسباند و به همین کیفیت عمل کند تا هفت شوط او تمام شود.

ترجمه و شرح عبارت: و واجبه... یعنی و واجبات سعی (چند چیز است): یکی نیت است که این نیت باید مشتمل باشد بر قصد عمل مخصوص (پیمودن مسافت هفت مرتبه میان صفا و مروه) در حالی که با قصد قربت باشد و همزمان با حرکت او (برای سعی) باشد (بطوری که بعد از نیت بلافاصله حرکت کند تا اینکه نیت او مقارن اول عبادت یعنی سعی باشد) وللصفا (عطف است بر للحرکه) یعنی و نیز مقارن باشد با صفا (و این مقارنت به دو وجه ممکن است انجام گیرد یکی:؛) به اینکه بالای صفا برود (و در آنجا نیت کند) و کافی است آن قصد از هر نقطه‌ای از صفا بوده باشد و (وجه دوم این است که می‌فرماید:؛) یا به اینکه بچسباند پاشنه پایش را به صفا در صورتی که بالای صفا نرود عقبه عقب به معنای پاشنه پاست (و آیا باید پاشنه هر دو پا باشد یا اینکه یک پا کافی است؟ دو احتمال است و شاید بقرینه اینکه شارح نسبت به مروه فرموده که انگشتان هر دو پا را به مروه بچسباند، در اینجا هم مقصودش پاشنه هر دو پا باشد).

فاذا وصل.. یعنی پس وقتی که به مروه رسید بچسباند انگشتان دو پایش را به مروه در صورتی که داخل مروه نشود (و بالای آن نرود) تا اینکه بطور کامل پیموده باشد مسافتی را که مابین صفا و مروه است، در هر شوطی (در رفتن و برگشتن).

(والبدأة بالصفاء، والختم بالمروة، فهذا شوط، وعوده) من المروة إلى الصفاء (آخر فالسابع) يتم (على المروة).

(وترك الزيادة على السبعة فيبطل) لو زاد (عمداً)، ولو خطوة (والنقيصة، فيأتي بها) وإن طال الزمان، إذ لا تجب الموالاة فيه، أو كان دون الأربع، بل بيني ولو على شوط.

دوم: باید ابتدای سعی از صفا باشد و ختم آن به مروه شود پس رفتن از صفا به مروه یک شوط محسوب می شود و برگشتن از مروه به صفا شوط دیگر محسوب است و به همین کیفیت باید هفت شوط را تمام نماید (که چهار مرتبه از صفا به مروه و سه مرتبه از مروه به صفا) و در نتیجه شوط هفتم در مروه پایان می یابد یعنی وقتی که بر روی مروه قرار گرفت، یک سعی کامل انجام داده است.

ترجمه و شرح عبارت: **والبدئة..** یعنی و (واجب دوم در سعی) شروع کردن از صفا و پایان دادن به مروه است پس این یک شوط است و برگشتن او از مروه به صفا، شوط دیگر است (و به همین کیفیت باقی شوطها را انجام دهد) پس شوط هفتم در مروه تمام می شود.

**سوم:** باید در سعی، هفت شوط انجام دهد نه زیادترو نه کمتر پس اگر عمداً زیاد کند گرچه یک قدم باشد، سعی او باطل می شود.

و اگر عمداً کم بجا آورد باید بقیه را هر وقت که باشد انجام دهد گرچه زمان بسیاری از ترک آن گذشته باشد چون در سعی، پی در پی بودن شوطها واجب نیست، و همچنین گرچه کمتر از چهار شوط بجا آورده باشد یعنی مثلاً یک شوط

بجا آورده و باقی را عمداً ترک کرده باشد، در این صورت اگر بعداً برگشت برای انجام باقی آن، صحیح است و بنا را بر آن یک شوط گذاشته و باقی را بجا آورد.

ترجمه و شرح عبارت: **وترك الزيادة على السبعة..** یعنی (واجب سوم در سعی) زیاد نکردن بر هفت شوط است پس باطل می شود سعی اگر زیاد کند عمداً، هر چند زاید یک قدم باشد **والنقيصة..** یعنی و ترک النقيصة یعنی و کم نکردن (از هفت شوط است) پس (اگر کم کرد عمداً) باید آن نقيصه را بجا آورد هر چند زمان طولانی فاصله شود، زیرا پی در پی بودن در سعی، واجب نیست اوکان.. (عطف است بر طال -) یعنی و هر چند مقدار انجام شده از شوط ها کمتر از چهار شوط باشد بل بینی.. یعنی (وقتی که خواست باقی را بجا آورد) باید بنا بگذارد (بر همان مقدار شوطی که انجام داده و بقیه آنها را بجا آورد) هر چند بنا بر یک شوط (انجام شده) باشد.

(وإن زاد سهواً تخير بين الإهدار) للزائد، (وتكامل أسبوعين) إن لم يذكر حتى أكمل الثامن، وإلا تعين إهداره، (كالطواف).

وهذا القيد يمكن استفادته من التشبيه. وأطلق في «الدروس» الحكم وجماعة. والأقوى تقييده بما ذكر. وحينئذ فمع الإكمال يكون الثاني مستحباً. (ولم يشرع استحباب السعي إلا هنا)، ولا يشرع ابتداء مطلقاً.

(وان زاد سهواً.. توضیح: آنچه گفته شد مربوط به زیادی و نقیصه عمدی بود و حالا مسأله درزیادی سهوی است که می فرماید:

اگر سهواً زیاد کند، چنانچه اگر یادش نیاید تا اینکه آن شوط هشتم را تمام کند، در این صورت اختیار با اوست می تواند قطع کند و آن یک شوط را ندیده بگیرد، و می تواند شش شوط دیگر به آن اضافه کند و به هفت شوط برساند تا سعی دیگری انجام شده باشد و مجموعاً دو هفت شوط یعنی دو سعی می شود و سعی دوم مستحب خواهد بود و سعی او صحیح و بی عیب است.

و اما اگر در اثناء آن شوط هشتم، یادش بیاید، در این صورت حتماً باید آن را قطع کند و سعی اش صحیح و بی عیب است چنانکه درزیادی شوط در طواف هم حکم چنین بود.

سپس مصنف می فرماید که در مسأله گذشته که گفتیم می تواند سعی دوم را تکمیل کند بعنوان سعی مستحب، این استحباب فقط در همین مورد است که سهواً زیاد کرده، و اما ابتداءً جایز نیست که در هیچ وقت سعی بعنوان استحباب بجا آورده شود (نه بعد از سعی واجب و نه در وقت دیگر).

برخلاف طواف که جایز است هر قدر برای انسان ممکن است طواف مستحبی بجا آورد چنانکه در مبحث طواف گذشت.

ترجمه و شرح عبارت: **وان زاد سهواً..** یعنی واگر سهواً زیاد کند (بر هفت شوط و سپس یادش بیاید، در این صورت) مخیر است بین اینکه آن شوط زیادی را هدر دهد (یعنی از آن صرف نظر کند و ندیده بگیرد) و بین اینکه (دنباله آن را بگیرد و به هفت شوط برساند تا اینکه) تکمیل کند دو هفت شوط را (که هفت شوط اول، سعی واجب است و هفت شوط دوم، سعی مستحب می شود) **ان لم یذكر..** یعنی آن تخییر در صورتی است که (وقتی سهواً زیاد کرد) یادش نیاید تا اینکه شوط هشتم را تمام کند (سپس یادش بیاید) و اما اگر این جور نبود (بلکه در اثناء شوط هشتم یادش بیاید که این شوط زیادی است) باید حتماً آن را هدر دهد و قطع کند **کالطواف** مثل طواف (که حکم زیادی سهوی در طواف نیز چنین است).

**وهذا القید..** توضیح: مصنف متن عبارتش را به جمله - ان لم یذكر حتی اکمل الثامن - تقیید نکرد در حالی که آن قید لازم است و حکم تخییر، مشروط به آن قید است پس جهت عدم تقیید مصنف چه بوده؟

شارح می فرماید که شاید جهتش این است که چون از تشبیه به مسأله طواف (که فرمود کالطواف) آن قید ضمناً استفاده می شود، زیرا که در مسأله طواف چنانکه در جای خود گذشت، قید مذکور لازم است و در اینجا هم وقتی که مصنف مسأله سعی را تشبیه به مسأله طواف کرد، ضمناً استفاده می شود که آن قید در مسأله سعی هم لازم است بدین جهت مصنف تصریح به آن قید نکرد و اکتفا به تشبیه نمود.



ترجمه و شرح عبارت: وهذا القید.. یعنی این قید - ان لم يذكر حتى اكمل الثامن - را (هرچند مصتّف صریحاً در متن ذکر نکرده ولی) ممکن است از تشبیه به مسأله طواف، استفاده شود و اطلاق فی الدروس.. یعنی ولی مصتّف در کتاب «دروس» و جماعتی از فقهاء آن قید را ذکر نکرده‌اند (نه صریحاً و نه ضمناً) و بطور مطلق حکم تخییر را بیان نموده‌اند.

شارح می‌فرماید: اقوی در نظر ما تقييد حکم است به آن قیدی که ذکر شد. و حينئذ فمع الاكمال.. (شارح این جمله را مقدمه برای عبارت بعدی مصتّف ذکر می‌کند) یعنی وقتی که مخیر بود بین قطع و بین تکمیل، پس وقتی که تکمیل را اختیار کرد، سعی دوم مستحب خواهد بود و این استحباب سعی، مشروع نشده، مگر در همین مورد (که سهواً زیاد کرده) اما ابتداءً، جایز نیست سعی، اصلاً در هیچ وقت.

(وهو) أي السعی (رکن بیطل) النسک (بتعمد ترکه) وإن جهل الحکم، لابنسیانہ بل یأتی به مع الإمكان، ومع التعمد یرستیب کالطواف، ولا یحل له ما یتوقف علیه من المحرمات حتی یأتی به کمالاً أو نائبه .

## احکام سعی

(وهو) أي السعی... توضیح: عمل سعی، رکن در عمره و حج است که اگر عمداً ترک کند (چه با دانستن مسأله باشد یا از روی ندانستن مسأله باشد) عمره یا حج باطل می شود و اما اگر از روی فراموشی آن را ترک کند، عمره یا حج او باطل نمی شود و هر وقت یادش آمد اگر برای خود او ممکن باشد - هر چند از مکه خارج شده باشد - باید برگردد و شخصاً بجا آورد و اگر برای خود او ممکن نیست و یا زحمت و مشقت دارد باید نایب بگیرد که از جانب او سعی بجا آورد همانند مسأله طواف که در آن نیز حکم چنین بود.

و تا وقتی که خودش یا نایبش سعی را بطور کامل انجام نداده، آن محرماتی که حلال شدنشان موقوف بر انجام سعی است، بر او حلال نمی شود و آن اکثر محرمات است.

ترجمه و شرح عبارت: وهو أي السعی.. سعی، رکن است (و معنای رکن در باب حج این است) که باطل می شود عبادت (عمره یا حج) به واسطه ترک آن عمد اگرچه از روی ندانستن حکم (یعنی مسأله) باشد (زیرا چنانکه مکرردانسته شد که جاهل به حکم، عامد محسوب است) لابنسیانہ.. یعنی ولی باطل نمی شود به واسطه فراموش کردن سعی بلکه (هر وقت یادش آمد) باید آن را بجا

آورد شخصاً در صورتی که برای او ممکن باشد و با ممکن نبودن برای خودش، نایب بگیرد چنانکه در طواف گفته شد **ومع التعذر مقصود از تعذر در اینجا یکی از دو احتمالی که در مبحث طواف گذشت**، می باشد که عبارت بود از:

۱. مشقت و زحمت زیاد ۲. عدم امکان یعنی نتوانستن اصلاً **و لا یحل له** .. یعنی حلال نمی شود برای او محرماتی که (حلیت آنها) توقف دارد بر انجام سعی، مگر اینکه سعی را بطور کامل خودش بجا آورد و یا نایبش **یتوقف** ضمیر مقدر بر می گردد به دما - علیه ضمیر بر می گردد به سعی **من المحرمات** بیان می کند کلمه - ما - را (و محرماتی که به واسطه سعی، بر او حلال می شود، ۲۷ تا از محرمات سی گانه می باشد و اما سه تای دیگر که عبارتند از بوی خوش و نزدیکی با همسر خود و شکار حیوان، حلال نمی شود، و به واسطه تقصیر که آخرین عمل عمره تمتع است بوی خوش و نزدیکی با همسر هم حلال می شود ولی شکار از لحاظ اینکه در حرم است بر حرمت خود باقی است).

(ولو ظن فعله فواقع) بعد أن أحل بالتقصير، (أو قلم) ظفره (فتبين الخطأ) وأنه لم يتم السعي (أتمه، وكفر ببقرة) في المشهور، استناداً إلى روايات دلت على الحكم. وموردها ظن إكمال السعي بعد أن سعى ستة أشواط.

(ولو ظن فعله فواقع).. مسأله دیگری است توضیحش اینکه: اگر حاجی در عمره تمتع گمان کرد که کاملاً هفت شوط سعی را بجا آورده، به واسطه تقصیر (کوتاه کردن مو) از احرام بیرون آید و نزدیکی با زن خود کند و یا ناخنش را بچیند و بعد از آن یادش آمد که سعی را ناقص بجا آورده، در اینجا وظیفه اش این است که برگردد و سعی را تکمیل کند و یک گاو بعنوان کفاره نزدیکی با زن و یا ناخن چیدن که هر دو از محرّمات احرام است بکشد.

و دلیل آن روایات متعددی است که مورد آنها، فقط جایی است که بعد از شش شوط، گمان کند هفت شوط انجام داده، نه در کمتر از شش شوط و حال آنکه مصنّف مسأله را بطور مطلق مطرح کرده که حتی کمتر از شش شوط را هم شامل می شود.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو ظن**.. یعنی اگر حاجی (در عمره تمتع) گمان کرد سعی را (کاملاً) انجام داده پس نزدیکی کرد (با زنش) بعد از آنکه از احرام بیرون آمد به واسطه تقصیر (یعنی کوتاه کردن مو) و یا اینکه (بعد از بیرون آمدن از احرام به واسطه کوتاه کردن مو) ناخنش را گرفت، سپس معلوم گردد گمانش خطا بوده و او سعی را به اتمام نرسانده، در اینجا باید (برگردد و) سعی را تمام کند و کفاره بدهد به کشتن یک گاو.

او قلمّ ظفره مقصود از چیدن ناخن در اینجا، آن چیدنی است که یکی از محرمات احرام است چنانکه در مبحث احرام ذکر شد (نه اینکه مقصود، چیدنی باشد که به واسطه آن، از احرام بیرون می آید چنانکه به خیال انسان می رسد) پس معنای عبارت این است که: حاجی بعد از آنکه از احرام بیرون آمد (به کوتاه کردن مو) ناخنش را بگیرد و انه لم یتّم السعی این جمله عطف تفسیر است برای - فتبتین الخطا - و ضمیر - انه - بر می گردد به حاجی.

فی المشهور.. شارح می فرماید که این حکم، رأی مشهور فقهاست که استناد کرده اند به روایاتی که دلالت بر حکم مذکور می کند، و مورد این روایات جایی است که ظن به اكمال سعی پیدا کرده باشد بعد از اینکه شش شوط، سعی کرده باشد (نه کمتر از آن، ولی عبارت مصتّف مطلق است و شامل کمتر از شش شوط هم می شود چنانکه شارح در آخر بحث اشاره به آن خواهد نمود) روایات شارح بصیغه جمع آورده در حالی که بیشتر از دور روایت در این مسأله نیست که دلالت بر حکم مذکور می کند. یکی از آن دور روایت این است که:

«عن عبدالله بن مسکان قال سألت ابا عبدالله عليه السلام عن رجل طاف بين الصفا والمروة ستة أشواط وهو يظن أنها سبعة فذكر بعد ما أحلّ وواقع النساء، انه انما طاف ستة، فقال: عليه بقره يذبحها ويطوف شوطاً آخر»<sup>۱</sup>

یعنی ابن مسکان گوید: از امام صادق عليه السلام پرسیدم درباره مردی که طواف کرده بین صفا و مروه شش شوط و او گمان کرده هفت شوط انجام داده پس بعد از آنکه از احرام بیرون آمد و با زنان نزدیکی کرد، یادش بیاید که شش

شوط کرده، حکمش چیست؟ حضرت فرمود برای او واجب است که یک گاو بکشد و یک شوط دیگر انجام دهد (تا سعی اش کامل گردد).

والحکم مخالف للأصول الشرعية من وجوه كثيرة: وجوب الكفارة على الناسي في غير الصيد، والبقرة في تقليص الظفر أو الأظفار، ووجوبها بالجماع مطلقاً، ومساواته للقلم. ومن ثم أسقط وجوبها بعضهم وحملها على الاستحباب، وبعضهم أوجبها للظن وإن لم تجب على الناسي، وآخرون تلقوها بالقبول مطلقاً.

والحکم مخالف للأصول.. توضیح: شارح می فرماید که حکم مذکور (یعنی وجوب كفارة آن هم یک گاو) از چند جهت مخالف با قواعد شرعیه ای است که در دست داریم:

۱. از جهت اینکه كفارة را واجب کرده بر کسی که از روی فراموشی یکی از محرمات را (که در اینجا جماع باشد) انجام داده و حال آنکه كفارة در جایی تعلق می گیرد که یکی از محرمات را (به استثنای شکار حیوان) عمداً انجام دهد نه از روی فراموشی.

آری در شکار حیوان فقط، فراموشی با عمد فرقی ندارد که در هر دو صورت كفارة تعلق می گیرد و این هم دلیل خاصی دارد.

در اینجا یک سؤال پیش می آید و آن اینکه مورد مسأله، در گمان به انجام سعی اسبب نه در فراموشی آن پس چگونه شارح تعبیر به فراموشی کرده؟

جواب این است که گمانی که مخالف واقع در آید ملازم با نسیان است، زیرا کسی که گمان کرد هفت شوط سعی را انجام داده ولی بعداً معلوم شد که یک شوط را کم بجا آورده معنایش این است که آن یک شوط را فراموش کرده و به گمانش هفت شوط بجا آورده.

۲. از جهت اینکه کفاره چیدن ناخن را، گاو قرار داده با اینکه کفاره آن (چنانکه در مبحث کفارات بعداً خواهد آمد، آن هم در صورت چیدن عمدی) اگر همه ناخن‌ها را چیده باشد، یک گوسفند است نه گاو.

۳. از جهت اینکه کفاره جماع را حتی در صورت فراموشی، گاو قرار داده با اینکه کفاره جماع آن هم در صورت عمد، یک شتر است نه گاو چنانکه در مبحث کفارات خواهد آمد.

۴. از جهت اینکه کفاره جماع و کفاره چیدن ناخن را مساوی قرار داده با اینکه جماع و چیدن ناخن، از نظر حکم در مسائل دیگر با هم فرق دارند پس چگونه در اینجا حکمشان یکی شده.

ترجمه و شرح عبارت: **والحکم**.. یعنی وجوب کفاره به بقره، مخالف با قواعد شرعیه است از چند جهت یکی اینکه: واجب کرده کفاره بر فراموشکار را در غیر شکار حیوان (با اینکه بر فراموشکار در محرمات احرام، کفاره واجب نمی‌باشد مگر در شکار حیوان که هم در صورت عمد و هم در صورت فراموشی آن، کفاره واجب است)، دوم اینکه واجب کرده گاو در چیدن یک ناخن یا چند ناخن (و حال اینکه اگر مجموع ناخن‌ها را عمداً بچیند، یک گوسفند کفاره دارد نه گاو) **الظفر أو الاظفار** اینکه هم تعبیر به - ظفر - و هم تعبیر به - أظفار - کرده، شاید بجهت این است که در بعضی روایات در این مسأله، بصیغه مفرد است و در بعضی دیگر بصیغه جمع **و وجوبها**.. یعنی سوم اینکه: واجب کرده بقره را برای جمع کردن مطلقاً چه عمداً و چه سهواً (و حال اینکه اگر عمداً باشد، یک شتر کفاره دارد و اگر سهواً باشد هیچ



کفاره ندارد) و مساواته .. چهارم اینکه: مساوی کرده جماع را با چیدن ناخن (از نظر کفاره در اینجا، با اینکه در مسائل دیگر از همدیگر حکمشان جداست).

ومن ثمّ أسقط وجوبها... توضیح: شارح می فرماید بخاطر همین مخالفت ها با قواعد شرعی است که بعضی از فقهاء، کفاره در مورد بحث را واجب ندانسته بلکه مستحب دانسته است. و بعضی دیگر گفته اند که وجوب کفاره در اینجا بجهت نسیان و فراموشی نیست (تا اشکال پیش بیاید) بلکه بجهت این است که وظیفه او این بود که یقین به اتمام سعی پیدا کند سپس از سعی خارج شود نه اینکه با گمان به اتمام سعی، از سعی خارج شود پس وقتی که به وظیفه اش عمل نکرد و عمل بر طبق گمانش نمود و از سعی خارج شد و گمانش خطا درآمد، کفاره بر او واجب می شود.

و عده ای دیگر از فقهاء همانند مصتّف بطور مطلق، کفاره مذکور را در مورد بحث قبول کرده اند و اعتنا به مخالفتش با قواعد شرعیه نکرده اند، چون با وجود روایات در این حکم، آن قواعد تخصیص می خورد پس دیگر جای شک در حکم باقی نمی ماند.

ترجمه و شرح عبارت: **ومن ثمّ..** یعنی و بجهت این اشکالات است که بعضی از علماء، ساقط کرده اند وجوب بقره را (یعنی قائل به سقوط آن شده اند) و حمل کرده اند این روایات را بر استحباب، و بعضی دیگر از علماء واجب دانسته اند کفاره را بجهت ظنی که پیدا کرده (به اتمام سعی و با این گمان، از سعی خارج شده با اینکه گمان در اینجا حجت نیست و جایز نبوده به گمان عمل کند و از سعی خارج شود بلکه وظیفه اش این بوده که با قطع و یقین به اتمام سعی، از سعی خارج گردد)

هرچند كفاره بر فراموشكار واجب نیست (بلکه وجوب آن بجهت عمل به ظن است که جایز نبوده چنانکه توضیح داده شد) و آخرون یعنی و عدّه دیگری از فقهاء، با آن روایات برخورد به قبول کرده‌اند مطلقاً (چه بجهت گمانش باشد و چه بجهت نسیان، و اعتنایی به مخالفت با قواعد شرعیه نکرده‌اند، چون این روایات آن قواعد شرعیه را تخصیص می‌زند).

ويمكن توجيهه بتقصيره هنا في ظن الإكمال، فإن من سعى ستة يكون على الصفا فظن الإكمال مع اعتبار كونه على المروة تقصير، بل تفریط واضح. لكن المصنف وجماعة فرضوها قبل إتمام السعي مطلقا فيشمل ما يتحقق فيه العذر كالخمسة. وكيف كان فالإشكال واقع.

ويمكن توجيهه بتقصيره... توضیح: شارح می فرماید که می توانیم در اینجا وجوب کفاره را به اینجور توجیه کنیم که بر فرض اینکه وظیفه او در اینجا گمان به اتمام سعی باشد نه یقین، و گمان در اینجا حجت باشد، گوئیم در مسأله مفروض، حاجی در تحصیل گمان مذکور هم کوتاهی کرده، زیرا حاجی که شش شوط انجام داده نباید گمان حقیقی به اتمام سعی پیدا کرده باشد چون در این صورت آخر سعی او به صفا ختم می شود نه مروه، در حالی که اگر سعی او تمام شده بود می بایست به مروه ختم می شد پس با بودن بر صفا اگر گمان به اتمام سعی پیدا کند، گمانش بی جاست و اعتباری ندارد (و بنابراین از انسان فراموشکار خارج است) پس بجهت کوتاهی در تحصیل گمان حقیقی، و برای جبران آن، باید کفاره بدهد.

سپس می فرماید که این توجیهی که ذکر کردیم، نسبت به فرض مسأله در مورد روایات (که بعد از انجام شش شوط، گمان حاصل کرده) درست است ولی نسبت به فرضی که مصنف کرده که مسأله را بطور مطلق مطرح نموده (چه بعد از شش شوط و چه کمتر از آن، گمان حاصل کند) توجیه مذکور درست در نمی آید زیرا اگر فرض کنیم در واقع پنج شوط بجا آورده باشد، حاجی بر روی مروه قرار می گیرد که اگر گمان به اتمام سعی پیدا کرده باشد گمانش بی جا نیست و کوتاهی در تحصیل گمان نکرده.

سپس می فرماید که در هر صورت چه فرض مسأله در شش شوط باشد و چه در کمتر از آن، باز هم بعضی از اشکالها بحال خود باقی است، زیرا بر فرض هم کفاره واجب شود بجهت کوتاهی در تحصیل گمان حقیقی به اتمام سعی، ولی کفاره او گاو باشد روی چه

قاعده‌ای است و هر چه باشد به مرتبه عمد نمی‌رسد و گفته شد در صورت عمد اگر ناخن بچیند، کفاره‌اش گوسفند است نه گاو و همچنین در جماع اگر عمد باشد کفاره‌اش شتر است نه گاو، پس اشکال سابق باز هم بحال خود باقی است.

ترجمه و شرح عبارت: **ویمکن توجیهه**.. یعنی و ممکن است توجیه کنیم و جوب کفاره را به اینکه حاجی کوتاهی کرده در اینجا (که شش شوط سعی کرده) در ظن به کمال سعی، زیرا کسی که شش شوط سعی کرده، بر روی صفا قرار می‌گیرد (نه بر روی مروه، در حالی که ختم سعی باید به مروه باشد) پس گمان پیدا کردن به اتمام سعی با اینکه باید اتمام بر روی مروه بوده باشد، کوتاهی کردن در تحصیل ظن است و تفریطی است واضح **فظن الاکمال**.. این کلمه مبتدا است خبرش - تقصیر - می‌باشد **لکن المصنّف** از اینجا به بعد، تضعیف آن توجیه است یعنی ولی مصنّف و جماعتی از فقهاء، فرض کرده‌اند مسأله مورد بحث را قبل از اتمام سعی چه شش شوط انجام داده باشد و چه کمتر از آن (بر خلاف مورد روایت که اختصاص داشت به جایی که شش شوط انجام داده باشد) پس فرض مصنّف شامل می‌شود صورتی را که عذر در حصول گمان برای او، تحقق می‌یابد مثل پنج شوط (که اگر در واقع، پنج شوط انجام داده باشد، بر روی مروه قرار می‌گیرد که اگر گمان به اتمام سعی پیدا کند بجاست و کوتاهی در آن نکرده و در حصول آن گمان، معذور است پس توجیه مذکور در این صورت درست در نمی‌آید).

و در هر صورت (چه فرض مسأله مخصوص به شش شوط باشد و چه در مطلق) اشکال سابق واقع است (و بطور کلی دفع نمی‌شود).

(ویجوز قطعه لحاجة، وغیرها) قبل بلوغ الأربعة، وبعدها على المشهور. وقيل: كالطواف، والاستراحة في أثنائه) وإن لم يكن على رأس الشوط مع حفظ موضعه، حذراً من الزيادة والنقصان.

(ویجوز قطعه لحاجة... مسأله دیگری است توضیحش اینکه: همانطوری که سابقاً شارح ضمناً ذکر کرد، در سعی موالات و پی در پی بودن شوطها واجب نیست. بنابراین جایز است سعی را از وسط قطع کند (چه بجهت ضرورت و حاجتی برای خود یا دیگری باشد و چه بجهت دیگری مثل تجدید وضویا خواندن نماز واجب و یا مستحب باشد، و نیز چه پیش از چهار شوط باشد و چه بعد از چهار شوط باشد) و پس از انجام کارش به محل سعی برگشته و سعی اش را از همان جایی که قطع کرده به آخر برساند. و این قول مشهور فقهاست ولی بعضی از فقهاء گفته است که سعی مانند طواف است که پیش از چهار شوط جایز نیست (چه بجهت حاجت باشد و چه بجهت دیگر) و بعد از چهار شوط، جایز است قطع کند.

و همچنین جایز است در اثناء سعی، زمانی برای استراحت و رفع خستگی بنشیند چه در اول شوط باشد (یعنی در صفا و مروه) و چه در وسط شوط (یعنی در میان صفا و مروه) باشد و در این صورت باید آن نقطه ای را که قطع کرده علامت بگذارد که وقتی برگشت که ادامه دهد، کم و زیادی در شوط نشده باشد زیرا زیادی و کمی در سعی جایز نیست چنانکه قبلاً دانسته شد.

ترجمه و شرح عبارت: **ویجوز قطعه**.. یعنی جایز است قطع نمودن سعی بجهت حاجت (برای خود یا برادر مؤمن) و غیر حاجت (مثل تجدید وضویا نماز واجب

و مستحب) چه پیش از رسیدن به چهار شوط باشد و چه بعد از آن، بنا بر قول مشهور، و (در مقابل قول مشهور) گفته شده که سعی مثل طواف است (در اینکه پیش از چهار شوط جایز نیست قطع کند حتی بجهت حاجت ولی بعد از چهار شوط جایز است قطع کند) **والاستراحه...** یعنی و جایز است استراحت کردن در اثناء سعی گرچه بر سر شوط نبوده باشد (یعنی در صفا یا مروه که ابتدای شوط است نباشد بلکه در ما بین آنها باشد) البته با بیاد نگه داشتن جای خود (در نقطه‌ای که برای استراحت نشسته) بجهت اینکه مبادا زیاد یا کم در سعی کرده باشد.

(ويجب التقصير) وهو إبانة الشعر، أو الظفر بحديد وتنف، وقرض، وغيرها (بعده) أي بعد السعي (بمسماها) وهو ما يصدق عليه أنه أخذ من شعر، أو ظفر. وإنما يجب التقصير متعينا (إذا كان سعي العمرة) أما في غيرها فيتخير بينه وبين الحلق. (من الشعر) متعلق بالتقصير - ولا فرق فيه بين شعر الرأس، واللحية، وغيرها - (أو) الظفر) من اليد، أو الرجل.

ولو حلق بعض الشعر أجزاء، وإنما يحرم حلق جميع الرأس، أو ما يصدق عليه عرفا. (وبه يتحلل من إحرامها) فيحل له جميع ما حرم بالإحرام حتى الوقاع.

### مبحث تقصير

(ويجب التقصير)... توضيح: چهارم از اعمال عمره، تقصير است يعني جدا کردن مویا ناخن، به هر وسیله ای باشد خواه به وسیله آهن (مثل ماشین اصلاح یا تیغ که با آن بعضی از موی سر را بتراشد) و یا به وسیله کندن و یا به وسیله چیدن (با قیچی و حتی با دندان) و غیر آنها مثل نوره کشیدن.

در عمره تمتع باید بعد از فارغ شدن از سعی، تقصیر کند و مسمای تقصیر کافی است یعنی همین اندازه که بگویند او از ناخن یا مویش چیزی گرفت گرچه کوتاه کردن موی سر به مقدار یک بند انگشت باشد.

و در این عمره، تراشیدن مو جایز نیست ولی در غیر آن (مثل حج تمتع و عمره مفرده) مختیر است بین تقصیر و بین تراشیدن مو.

و در تقصیر مو، فرقی نیست بین اینکه موی سر باشد یا موی ریش یا موهای دیگر، و در ناخن هم فرقی نیست بین ناخن دست یا پا.

و اگر مقداری از موی سر را بتراشد نه همه آن، جایز است و آنکه حرام است همانا تراشیدن همه موی سر است و یا بیشتر آن را که عرفاً بگویند همه سر را تراشیده (مثل اینکه سر را بتراشد و به مقدار یک انگشت موی باقی بگذارد).  
و وقتی تقصیر کرد، از احرام بیرون می‌آید و همه محرمات احرام بر او حلال می‌شود حتی جماع کردن و برای حلال شدن زن و شوهر بر یکدیگر احتیاج بطواف نساء هم ندارد.

ترجمه و شرح عبارت: **و یجب التقصیر**.. یعنی واجب است تقصیر. و آن عبارت است از جدا کردن موی ناخن به وسیله آهن (مثل تیغ و ماشین اصلاح) و کندن و چیدن (به وسیله قیچی و ناخنگیر و حتی دندان) و غیر اینها (مثل نوره کشیدن) - بعد از عمل سعی صفا و مروه بمسماه یعنی مسمای تقصیر کفایت می‌کند و آن مقداری است که صدق کند بر آن، گرفتن از موی ناخن، أخذ این کلمه بصیغه مصدر خوانده شود نه بصیغه ماضی.

**و انما یجب**.. (این جمله مقدمه است برای عبارت بعدی مصتف) یعنی اینکه تقصیر فقط واجب است (نه تراشیدن موی سر) در جایی است که سعی عمره تمتع باشد اما در غیر آن (مثل سعی حج تمتع و عمره مفرده) مخیر است بین اینکه تقصیر کند یا بتراشد موی سر **من الشعر**.. شارح می‌فرماید: که این کلمه متعلق است به تقصیر (در عبارت بالای مصتف که فرمود: **و یجب التقصیر** یعنی تقصیر از موی ناخن باشد) و فرقی نیست بین موی سر و ریش و غیر اینها (مثلاً از موی سیبیل و آبرو) **او الظفر** یعنی و یا تقصیر از ناخن دست یا پا باشد **ولو حلق بعض**.. یعنی اگر چنانچه بعضی از موی سر را بتراشد کافی است، و آنکه حرام



است همانا تراشیدن تمام سر یا مقداری که بر آن، تراشیدن تمام سر صدق کند (چنانکه سابقا توضیحش دادیم).

**و به یتحلل..** یعنی و به سبب تقصیر، بیرون می آید از احرام عمره، پس حلال می شود برای او تمام آنچه که حرام شده بود بر او به احرام، حتی نزدیکی کردن با زن بر او حلال می شود.

(ولو حلق) جميع رأسه عامدا عالما (فشاة)، ولا يجزئ عن التقصير للنهي، وقيل: يجزئ، لحصوله بالشروع، والمحرم متأخر. وهو متجه مع تجدد القصد، وناسيا، أو جاهلا لا شيء عليه، ويحرم الحلق ولو بعد التقصير.

(ولو جامع قبل التقصير عمدا فبدنة للموسر، وبقرة للمتوسط، وشاة للمعسر).

والمرجع في الثلاثة إلى العرف بحسب حالهم ومحلهم.

ولو كان جاهلا أو ناسيا فلا شيء عليه.

(ولو حلق) جميع رأسه.. فرع دیگری است توضیحش اینکه شارح در بالا فرمود: تراشیدن تمام سر جایز نیست. حالا مصتّف می فرماید اگر تمام سر را عمداً و در حالی که مسأله اش را می داند، بتراشد چون کار حرامی کرده باید یک گوسفند بعنوان کفاره بکشد.

وآن تراشیدن به جای تقصیر کفایت نمی کند و باید برای بیرون آمدن از احرام، تقصیر به چیز دیگر (مثلاً ناخن) کند، زیرا تراشیدن سر، مورد نهی بوده، و در علم اصول ثابت شده که نهی در عبارت موجب فساد و بطلان است پس تراشیدن تأثیری در بیرون آمدن از احرام نمی کند.

ولی بعضی از فقهاء گفته است که تراشیدن تمام سر کفایت می کند به جای تقصیر، زیرا او وقتی که شروع به تراشیدن سر کرد چون حرام نبوده در همان اول، تقصیر حاصل می شود (زیرا چنانکه در بالا شارح فرمود: تراشیدن بعض سر کافی است برای تقصیر) وآنکه حرام است، بعد از آن واقع شده یعنی وقتی که ادامه به تراشیدن سر داد و همه سر را تراشید، این کارش حرام می شود، بنابراین در وقت حصول تقصیر، حرامی نبوده و بعد از حصول تقصیر حرام واقع شده.

شارح می‌فرماید که این دلیل در یک صورت درست است و آن در صورتی که از اول، قصد تراشیدن همه سر را نداشته بلکه قصد تراشیدن بعضی آن را داشته و سپس در اثناء، تصمیم به تراشیدن همه سر بگیرد، در این صورت است که به واسطه شروع در تراشیدن، تقصیر حاصل شده و کار بعدی او که ادامه دادن به تراشیدن باشد حرام بوده.

ولی اگر از اول، قصد تراشیدن همه سر را داشته باشد، از همان اول کارش حرام بوده و تقصیر حاصل نمی‌شود پس دلیل مذکور در این صورت درست نیست.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو حلق**.. یعنی و اگر همه سرش را عمداً تراشید در حالی که علم به مسأله (یعنی حرمت تراشیدن) هم داشت، پس یک گوسفند باید بکشد و این تراشیدن کفایت نمی‌کند به جای تقصیر، زیرا نهی از تراشیدن شده، و بعضی گفته‌اند که کفایت می‌کند، زیرا تقصیر حاصل می‌شود بمجرد شروع در تراشیدن، و آنکه حرام است، بعد از حصول تقصیر می‌باشد (که آن حرام، ادامه دادن به تراشیدن تا تمام سراسر است).

شارح می‌فرماید: این قول نیکوست در (یک صورت و آن) صورتی که قصد (به تراشیدن همه سر) بعداً حاصل شود (یعنی بعد از شروع به تراشیدن، و اما اگر از اول، قصد تراشیدن همه سر را داشته باشد از همان اول حرام است).

**و ناسیاً او جاهلاً**.. اگر چنانچه از روی فراموشی یا ندانستن مسأله، تمام سرش را بترشد، کفاره بر او واجب نیست.

**ویحرم الحلق**.. مطلب دیگری است توضیحش اینکه: تراشیدن همه موی سر حتی بعد از تقصیر نیز حرام است چون بعد از عمره تمتع، حج تمتع شروع می‌شود

ویکی از افعال حج، تقصیر یا حلق است پس باید برای آن، موهایش را بلند نگه دارد تا بتواند تقصیر و یا حلق در اعمال حج را بجا آورد.

**ولو جامع قبل التقصیر..** مسأله دیگری است توضیحش اینک: اگر کسی قبل از تقصیر، عمداً نزدیکی با زنش کند باید کفاره بدهد، و کفاره آن بحسب قدرت مالی انسان فرق می‌کند به این تفصیل که اگر از نظر مالی توانگر باشد، یک شتر بکشد، و اگر از نظر مالی میانه حال باشد یک گاو بکشد، و اگر فقیر و تنگدست باشد یک گوسفند بکشد. و میزان در توانگری و میانه حال بودن و تنگدستی، نظر عرف است بحسب حال و مکان حاجی باین معنی که ممکن است کسی بحسب وضع مالی در مکه، فقیر محسوب شود ولی در شهر خود توانگر باشد، در این صورت کفاره او شتر است.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو جامع..** یعنی اگر مجامعت کند پیش از تقصیر عمداً پس (کفاره آن) یک شتر است برای توانگر، و یک گاو است برای متوسط الحال، و یک گوسفند است برای تنگدست، و میزان در این سه گروه، عرف است بر حسب حال آنها و مکان آنها **ولوکان جاهلاً..** یعنی اگر (در وقت مجامعت قبل از تقصیر) جاهل به مسأله و یا فراموشکار بوده باشد، در این صورت کفاره بر او نیست.

(و یستحب التّشبهه بالمحرّمین بعده) أي بعد التّقصیر بترك لبس المخیط وغيره كما یقتضیه إطلاق النّص والعبارة، وفي «الدروس» اقتصر على التّشبهه بترك المخیط .  
 (وكذا) یستحب ذلك (لأهل مكة في الموسم) أجمع، أي موسم الحج، أوله وصول الوفود إليهم محرّمین وآخره العید عند إحلالهم .

(و یستحب التّشبهیه .. مسأله دیگری است توضیحش اینکه: مستحب است برای حاجی اینکه پس از تقصیر و تمام شدن عمره، خود را شبیه به اشخاص مُحَرَّمِ باقی دارد در این جهت که لباس دوخته نپوشد و مرتکب باقی محرمات احرام نشود.

و در کتاب «دروس» فرموده: فقط در نپوشیدن لباس دوخته خود را شبیه به اشخاص مُحَرَّمِ در آورد و اما در ترک باقی محرمات، استحبابی نیست.  
 و همچنین تشبیه به اشخاص محرم، برای اهل مکه نیز مستحب است در تمام مدت موسم حج که ابتدای موسم آن وقتی است که مسافری با حال احرام وارد مکه می شوند، و آخر موسم روز عید قربان زمانی که حاجی ها از احرام بیرون می آیند می باشد.

ترجمه و شرح عبارت: و یستحب .. یعنی مستحب است بعد از تقصیر، خود را بمانند اشخاص محرم در آوردن، به اینکه ترک کند پوشیدن لباس دوخته را (یعنی با همان لباس احرام باشد) و غیره یعنی و ترک غیر لباس (از محرمات دیگر احرام) كما یقتضیه .. یعنی اینکه گفتیم همه محرمات احرام را ترک کند، این از اطلاق روایت و اطلاق عبارت مصنّف در این کتاب استفاده می شود یعنی از اینکه در روایت و در عبارت مصنّف، ذکر نشده که در ترک کدام یک از محرمات احرام،

خود را شبیه به مُحرِم کند، استفاده می‌کنیم که مقصود ترک همه محرمات است **وفی الدروس**.. یعنی ولی در کتاب «دروس» اکتفا کرده بر تشبیه در جهت ترک لباس دوخته فقط (و اما غیر آن را ذکر نکرده).

**و کذا ایستحب ذلک**.. یعنی و همچنین مستحب است تشبیه به محرمین، برای اهل مکه در موسم حج، در تمام آن مدت، که ابتدای موسم رسیدن گروه مسافرین به اهل مکه است در حال احرام، و آخر موسم روز عید قربان زمان بیرون آمدن حجاج از احرام است **الْوُفُود** جمع وافد یعنی گروه مسافرین محرمین حال است از - الوُفُود - **احلالهم** ضمیر به وفود بر می‌گردد.

در اینجا این مجلد از شرح «النضید» در شب شنبه ۲۹ ماه رجب سال ۱۴۰۸ هجری قمری به پایان رسید و انشاء الله از فصل پنجم در افعال حج شروع می‌شود و از خداوند متعال توفیق اتمام باقی مجلدات را خواهانم به امید آنکه این خدمات ناچیز مورد قبول صاحب ما آقا امام زمان عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى وَجْهَهُ الْكَرِيمَ واقع شود.